

اللَّهُمَّ ارْحَمْنَا

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه/۲

امام جواد(ع)

نهمین امام شیعه

نویسنده : عبدالزهراء عثمان محمد

مترجم : حسین رهنمایی

| | |
|-----------------------|--|
| سرشناسه | : محمد ، عبد الزهرا عثمان |
| عنوان قراردادى | : الامام محمدبن على الجواد، تاسع ائمه اهل البيت، فارسی. |
| عنوان و نام پديد آور: | امام جواد (ع) نهمین امام شیعه / نویسنده عبد الزهرا عثمان محمد ؛ مترجم حسین رهنمایی. |
| مشخصات نشر | : کرج : پرهیب ، ۱۳۸۷ . |
| مشخصات ظاهرى | : ۱۶۰ ص . |
| شابک | : ۷ - ۰۴ - ۲۶۸۰ - ۹۶۴ - ۹۷۸ |
| وضعیت فهرست نویسی | : فیبا |
| موضوع | : محمدبن على (ع) ، امام نهم ، ۱۹۵ - ۲۲۰ ق. |
| شماره ثبت | : ۱۳۴۹ |

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعہ/۴



نام کتاب : امام جواد(ع) نهمین امام شیعہ

نویسنده : عبدالزہراء عثمان محمد

مترجم : حسین رہنمائی

ناشر : انتشارات پرهیب

شمارگان : ۲۰۰۰ جلد

نوبت چاپ : اول پاییز ۸۷

چاپ و لیتوگرافی : معاصر

شابک : ۷-۰۴-۲۶۸۰-۹۶۴-۹۷۸

قیمت : ۲۰۰۰ تومان

موسسه انتشاراتی پرهیب

آدرس نشر: کرج - کد پستی - ۳۱۷۸۸۴۶۱۵۴ - تلفن : ۶۳۰۹۶۶۵
همراه : ۰۹۱۲۱۴۵۸۵۱۹ - ایمیل : MAMROSTAMY@YAHOO.COM

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه/۵

مقدمه نویسنده

مقدمه مترجم

مشخصات فردی

فصل اول: حکیم خردسال

سه امتیاز ویژه

تصریح پیامبر(ص)

لوح فاطمه (س)

حدیث جابر

دفاع در مقابل مخالفین

خطبه عقد

امام پاسخ می دهد

ظهور معجزات عیسوی

فصل دوم: تجلیگاه فضیلتها

دوری از گناه

بخشش و احسان.

قطعاتی از ادکار و دعاهاى حضرت

ادعیه الوسائل الی المسائل

مناجات استخاره

مناجات استقاله

مناجات در طلب پوزش

مناجات سفر

مناجات طلب رزق

مناجات استعاذه

مناجات توبه

مناجات طلب حج

مناجات کشف ظلم

مناجات شکر

مناجات طلب حاجت

نمونه هایی از عبادت حضرت (ع)

فصل سوم: اوضاع اجتماعی و سیاسی زمان امام جواد(ع)

دستگاه حکومت و امام

یک داستان ساختگی

نقشه مأمون

امام و معتصم

طرفداران اهل البیت

چگونگی ارتباط امام و شیعیان

چند نمونه از روابط امام با امت

فصل چهارم: نقش امام در حرکت تاریخی اسلام

ارشادات عمومی

امام جواد، یک راوی

مناظرات علمی امام

گفتگو با عمو

گفتگو با ابن اکثم

مناظره امام با فقهای دربار عباسی

تلاش امام برای تفهیم معنای توحید

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه ۸/

اهتمام امام به امور مختلف جامعه
رسیدگی حال محتاجان و دردمندان
هدایت جامعه بسوی امام دهم

فصل پنجم: قیامهای علوی در عصر امام جواد (ع)

قیامهای علوی در عصر امام جواد(ع)

انقلاب کوفه

قیام عبدالرحمن علوی

قیام محمدبن قاسم

فهرست منابع

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه/۹

مقدمه نویسنده؛

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس خدایی را که از میان امتهای دیگر ما را به نعمت پذیرش رسالت حضرت محمد(ص) منت نهاد. سلام و درود خدا بر امانت دار وحی، برگزیده خلائق، پیشوای خیر و رحمت، کلید برکت، محمد مصطفی(ص) و سلام بر خاندان پاک و طاهرش آنانکه زمامداران حق، نشانه‌های دین، زبانهای راستگویی، درخت نبوت، منزلگاه رسالت و محل آمد و شد فرشتگان و کانهای دانش و چشمه‌های حکمتند.

بیشتر کتب و تحقیقاتی که پیرامون سیره ائمه اطهار(ع) نگاشته شده یکی از دو هدف زیر را تعقیب نموده‌اند:

۱. بررسی فضائل شخصی و خدمات ائمه به اسلام و

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه/ ۱۱

شرح رنجها و سختیهای که در طول حیاتشان تحمل کردند.

۲. آشکار کردن امتیازاتی که ائمه اهل البیت را برای ریاست مسلمین شایسته ساخته و آنها را بر غیرشان برتری داده. شاید بتوان گفت دسته اول بیشترین تعداد کتب سیره را به خود اختصاص داده، اما در دسته دوم تنها به بخشی از کتب سیره برمی خوریم که در مورد برتری علی(ع) بر دیگر صحابه در امر خلافت به تحقیق پرداخته‌اند، در مورد سایر ائمه نیز وضع بر همین منوال است، البته بعضی از محققین در کتب سیره خود این دوکار را در کنار هم انجام داده‌اند. این روش را در برخی از کتب شیعه و نیز در کتب آن دسته از معتزله که معتقد به برتری امیرالمؤمنین(ع) بر دیگر صحابه هستند نیز می توان یافت.

باید دانست که هیچ یک از این دو روش به تنهایی وافی به مقصود نیستند، کسی که به بررسی زندگی پیامبر(ص) یا جانشین او می پردازد و فقط به بحث پیرامون خصائص ذاتی او بسنده می کند و از اهتمام به روشن کردن جوانب دیگر زندگی او از جمله نبوت یا جانشینی و ... صرف نظر می کند بهره کافی از زحمات خویش نبرده است اگر چه مقامات بلند معنوی آنها را زیر ذره بین تحقیق خویش گذاشته باشد.

شاید بتوان علت این نوع جهت گیری در بین سیره نویسان را شرایط خفقان سیاسی و اوضاعی که باعث اتخاذ سلاح تقیه

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه/پ

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه/۱۲

از جانب ائمه علیهم السلام و یاران آنها و شیعیان آنها می شد دانست تنازعات فکری و سیاسی که بسیاری از دورانهای تاریخ حیات مسلمین به خود دیده است را باید به این علت اضافه کنیم. شایسته است روش تحقیق در سیره ائمه اطهار علیهم السلام تصحیح شود و جایگاه خویش را در حیات فکری مسلمین باز یابد و همانگونه که دانشمندان گذشته ما نظیر ثقه الاسلام کلینی و ابن فروخ و سیدبن طاووس و... عمل کردند هرگاه به یک بعد از زندگی آنها (جنبه برتری آنها) نظری بشود ابعاد دیگر نیز برای تکمیل بحث مطرح شود.

روشی که ما به آن دعوت می کنیم اهتمام اساسی بر روشن کردن موقعیت هریک از ائمه معصومین است، ائمه از آن جهت که وزیر و وصی رسول الله(ص) بودند به همان وظائف مهمی که پیامبر(ص) به آنها می پرداخت اهتمام داشتند زیرا در فکر و عمل معصوم بودند و از جانب خدا براین مهم گمارده شده بودند و هر فضیلتی که در تاریخ حیات آنها از حکمت و استقامت تا عدالت و تقوی ثبت شده است از آن مقام و مکانتی است که خدا بدانها عطا فرموده، اتخاذ این روش در بررسی سیره ائمه نه تنها نتایج مفیدی در زمینه تحقیق سیره پاک آنها عایدمان می سازد بلکه در جولانگاه بحثهای عقیدتی و در فهم تاریخ و در فهماندن حقیقت نقش ائمه در تاریخ اسلام و حیات امت اسلامی نقش اساسی دارد و اینجاست که به درک عمیق

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه/ ۱۳

این سخن پیامبر(ص) نائل می‌شویم که فرمود:

مَنْ سَرَّهٗ اَنْ يَحْيَا حَيَاتِي وَ يَمُوتَ مَمَاتِي وَ يَسْكُنُ جَنَّةً عَدْنٍ غَرَسَهَا رَبِّي فَلْيُوَالِ عَلِيًّا مِنْ بَعْدِي وَ لْيُوَالِ وَلِيَّهٖ وَ لْيُقْتَدِ بِاَهْلِ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي فَانَّهُمْ عَتْرَتِي خُلُقُوا مِنْ طَيْبَتِي وَ رُزُقُوا فَهَمِي وَعِلْمِي.^۱

ترجمه: هرکس علاقمند باشد مثل من زندگی کند و مثل من بمیرد و در بهشت عدن که خدایم فراهم کرده است مسکن گزیند پس باید بعد از من ولایت علی(ع) و ولایت جانشین علی(ع) را بپذیرد و به اهل بیت من اقتدا کند زیرا آنها عترت و خاندان منند از گل من آفریده شده‌اند و علم و فهم من روزی آنها شده است.

همچنین به درک سخن علی(ع) نائل می‌شویم که فرمود:

لَا يُقَاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (ص) مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ أَحَدٌ وَلَا يُسَوَّى بِهِمْ مَنْ جَرَّتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَيْهِ أَبَدًا؛ هُمْ أَسَاسُ الدِّينِ وَ عِمَادُ الْبَقِيَّةِ الْبَاقِيَّةِ وَ بَقِيَّةُ الْغَالِي وَ بِهِمْ يَلْحَقُ التَّالِي وَ لَهُمْ خَصَائِصُ حَقِّ الْوَلَايَةِ وَ فِيهِمُ الْوَصِيَّةُ وَ الْوَرَاثَةُ ... ۲

ترجمه: احدی از این امت را با آل محمد(ص) نتوان قیاس کرد، آنانکه ریزه خوار نعمت آل محمدند هم مقامشان نخواهند بود. آنان اساس دین و ستون یقین‌اند، غلوکننده باید بسوی آنها بازگردد و عقب مانده باید به آنها ملحق شود. ویژگیهای ولایت و حکومت از آن آنهاست و وصایت و وراثت پیامبر(ص) به آنان تعلق دارد.

۱- کنز العمال، ج ۶، ص ۲۱۷

۱- نهج البلاغه، خ ۲

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه/ ۱۴

و همچنین آنجا که فرمود:

أَمَّا الْإِيمَةُ فَوَأْمُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ عُرْفَاءُهُ عَلَى عِبَادِهِ وَ لَا يَدْخُلُ
الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ عَرَفَهُمْ وَ عَرَفُوهُ وَ لَا يَدْخُلُ النَّارَ إِلَّا مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ
أَنْكَرُوهُ. ۱.

ترجمه: ائمه مدیران الهی بر سر مردم و بندگانشانند، هیچکس وارد بهشت نخواهد شد جز آنکه آنها را بشناسد و آنها او را بشناسند و جز کسی که آنها را نشناسد و آنان هم او را نشناسند وارد دوزخ نخواهد گردید.

آنچه در پیش روی شما است بحثی است پیرامون سیره زندگی نهمین امام اهل بیت، امام محمد بن علی الجواد(ع) که در آن سعی شده است براساس روش مذکور عمل شود. از خداوند خواستاریم که بوسیله آن نفعی به مؤمنین و مسلمین برسد.

والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله

الطیبین الطاهرین

رمضان المبارک ۱۴۰۸ هجری قمری

عبدالزهراء عثمان محمد

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه / ۱۵

مقدمه مترجم

"فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا"

ترجمه این اثر، حداقل تلاشی است که از بنده ای همچون من در برابر عظمت و والایی خاندان گرانقدر پیامبر برمی آمده است. و گرچه این اثر خالی از اشکال و نقطه ضعف نیست اما به دلیل کرامت زائد الوصفی که از آستان ملکوتی امام محمد تقی(ع) سراغ دارم جرئت اهدا آن را در خود احساس می کنم لذا باکمال تواضع این اثر را به ساحت بلند و متعالی آن امام همام که سلوکش ظهور و بروز کرامت و سخنش تجلی حکمت و عمر کوتاهش بهترین مصداق حیات طیبه بود تقدیم می کنم. باشد که رشحه ای از رشحات فیض وجود ذی جود او این کمترین را دربرگیرد و نام این حقیر نیز در زمره خادمین آستان او

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه/ ۱۷

واجداد مطهرش درج گردد.

برخود لازم می دانم از زحمات همسر م که در طول سالیان زندگی همواره با دلسوزی و تلاش صادقانه و زاید الوصفش خاطر مرا از امور خانه آسوده گرداند تا بتوانم با فراغ بال به امور علمی بپردازم تشکر نمایم.

حسین رهنمائی

تهران - ۱۳۸۷

مشخصات فردی امام جواد(ع)

نام: محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن

الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام.

کنیه: ابوجعفر ثانی (کلمه ثانی برای آن است که از جدش

ابوجعفر محمد الباقر(ع) باز شناخته شود).

القاب: قانع، تقی، مرتضی و از همه مشهورتر جواد.

تولد: ماه مبارک رمضان یا رجب، سال ۱۹۵ هجری قمری، مدینه

منوره

شهادت: آخر ذوالقعدة سال ۲۲۰ مصادف با اوائل خلافت

معتصم عباسی در شهر بغداد.

مدفن: بغداد کنار مقبره جدش حضرت موسی کاظم(ع) که

اکنون بنام کاظمین مشهور است.

د/ مشخصات فردی امام جواد (ع)

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه/۱۹

مدت امامت: از سن ۷ یا ۸ سالگی تا آخر عمر شریفش، حدود ۱۸ سال

مادر: سبیکه از اهالی نوبه، شهری در جنوب مصر، هم قبیله با ماریه قبطیه همسر رسول خدا(ص). بنا به نقلی امام رضا(ع) او را به نام خیزران صدا می زده است.

فرزندان: علی (امام دهم)، موسی، حکیمه، خدیجه، ام کلثوم، امامه و فاطمه.^۱

همسران: سمانه مغربیه مادر امام هادی(ع) و زینب معروف به ام الفضل دختر مأمون عباسی.

۱- این اسامی حاصل جمع چند روایت است و ممکن است تعداد واقعی کمتر از این باشد.

امام جواد(ع)، نهمین امام شیعه / ۲۰

فصل اوّل:

حکیم خردسال

واتیناهُ الحکمَ صَبِياً؛^۱

و ما به او (یحیی) در همان سن کودکی حکم (نبوت) را
بخشیدیم.

قبل از بیان هر مطلب دیگر به دو نکته مهم که در بررسی
زندگی هریک از اوصیاء پیامبر(ص) باید مدنظر باشد اشاره
می‌کنیم.

۱- وظایف و مسئولیتهایی که متوجه امام است.

۲- شایستگی‌هایی که امام دارا است.

در توضیح این دو مطلب باید گفت: از دیدگاه اسلامی امامت در واقع استمرار نبوت و عضو مکمل آن است، این برداشت مورد تأیید بعضی از نصوص اسلامی می باشد منجمله آیه شریفه:

أَمَّا وَلِيُّكُمْ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ
وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ.^۱

ترجمه: تنها سرپرست شما خدا، رسول خدا و آن مؤمنانی هستند که نماز اقامه می کنند و در حال رکوع زکات می دهند.^۲

و حدیث نبوی:

إِنِّي مُخَلَّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ، كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ
تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا وَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ
الْحَوْضَ.^۳

ترجمه: من در بین شما دو چیز گرانبها باقی می گذارم: کتاب خدا و خاندانم، تا زمانیکه به این دو پایبند هستید گمراه نخواهید شد و این دو همواره باهم هستند تا درکنار حوض کوثر بر من وارد شوند.

۱- مانده ۵۶/

۲- به گفته مفسرین این آیه که به آیه ولایت مشهور است در شأن علی (ع) نازل شده است و در آن خداوند، ولایت علی (ع) را مقرون ولایت خود و ولایت پیامبر (ص) ذکر کرده است.

۳- تحف العقول - ص ۴۲۶

و نیز حدیث نبوی:

أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي.^۱

ترجمه: تو ای علی برای من مانند هارون برای موسی هستی جز آنکه بعد از من پیامبری نیست.

ائمه معصومین تمام شایستگی های ذاتی پیامبران را دارا بودند، اما اراده الهی بر این تعلق گرفته بود که نبوت در وجود نازنین رسول اکرم (ص) پایان یابد. و با توجه به مقام بلند و مکانت رفیع رسول اکرم (ص) که جز او هیچ یک از مخلوقات بدان نرسیده اند ائمه اطهار بعنوان جانشینان پیامبر (ص) مطرح می باشند و عهده دار همان مسئولیتها و امور مهمی هستند که پیامبرگرمی (ص) عهده دار آن بود. این سنت درباره انبیاء بزرگ دیگر نیز جاری بود و بعد از مرگ آنها افراد دیگری به وصایت آنها منصوب می شوند. و در همین زمینه پیامبر (ص) می فرماید:

أَنَّ اللَّهَ اخْتَارَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيًّا وَ عَلِيٌّ وَصِيٌّ فِي عِترَتِي وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ أُمَّتِي بَعْدِي.^۲

ترجمه: خداوند برای هر پیامبری جانشینی برگزید و علی (ع) جانشین من در میان خانواده و امتم می باشد.

۱ - امالی صدوق - ص ۱۷۴

۲ - الطرائف فی معرفة مذاهب الطوائف - ج ۱ ص ۲۵

تنها تفاوتی که اوصیاء پیامبر خاتم با اوصیاء سایر پیامبران دارند همین است که اوصیاء سایر انبیاء خود نیز پیامبر بودند و همانطوریکه گفته شد به سبب شرافت و امتیاز خاصی که نبی خاتم بر سایر انبیاء داشت اراده الهی اقتضاء کرد که جانشینان او تمام ویژگیهای انبیاء سلف را داشته باشند جز مقام نبوت و ارتباط و حیاتی تشریحی که پیامبران داشتند.

ذکر این مطلب بجاست که در منابع عقیدتی اسلامی تفاوت‌هایی بین رسول و وصی از جهت کیفیت تلقی معارف الهی و احکام دین شمرده شده است، رسول معارف دین را از طریق فرشته وحی (جبرئیل) دریافت می‌کند در حالیکه هم او را می‌بیند - در خواب یادریبیداری- وهم صدایش رامی شنود. درحالی که وصی معارف دین را یا ازخود رسول یا از وصی قبلی او دریافت می نماید والبته در برخی موارد، امام معارف الهی مربوط به آنها را ازطریق الهام دریافت می کند. برای اطلاع بیشتر شایسته است به چند نمونه از احادیثی که در این باره وارد شده است اشاره کنیم:

سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ (ع) عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، " وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا " مَا الرَّسُولُ وَ مَا النَّبِيُّ؟ قَالَ: النَّبِيُّ الَّذِي يَرَى فِي مَنَامِهِ وَيَسْمَعُ الصَّوْتَ وَلَا يُعَايِنُ الْمَلِكَ وَالرَّسُولُ الَّذِي يَسْمَعُ الصَّوْتَ وَيَرَى فِي الْمَنَامِ وَيُعَايِنُ الْمَلِكَ. قُلْتُ: أَلَا مَامَنْزِلْتَهُ؟ قَالَ: يَسْمَعُ

الصَّوْتِ وَلَا يَرَى وَلَا يُعَايِنُ الْمَلِكُ^١ ...

ترجمه: از امام باقر(ع) درباره آیه شریفه (وكان رسولا نبياً)^٢ پرسیدم فرق رسول با نبی چیست؟ فرمود: نبی کسی است که در خواب حقایق را می بیند و اما در بیداری فقط صدا می شنود ولی فرشته را نمی بیند، اما رسول کسی است که هم در خواب و هم در بیداری ملک وحی را می بیند و صدای او را می شنود. پرسیدم منزلت امام چگونه است؟ فرمود: امام فقط صدا را می شنود و ملک را چه در خواب و چه در بیداری نمی بیند...

همچنین در کلامی دیگر، امام ششم ابعاد علم الهی ائمه را

چنین بیان می فرماید:

عَلِمْنَا غَابِرٌ وَ مَرْبُورٌ وَ نَكْتُ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَرُ فِي الْأَسْمَاعِ وَ إِنَّ
عِنْدَنَا الْجَفْرَ الْأَحْمَرَ وَ الْجَفْرَ الْأَبْيَضُ وَ مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا
السَّلَامُ وَ إِنَّ عِنْدَنَا الْجَامِعَةَ فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ، أَمَّا
الْغَابِرُ فَالْعِلْمُ بِمَا يَكُونُ وَ أَمَّا الْمَرْبُورُ فَالْعِلْمُ بِمَا كَانَ وَ أَمَّا النَّكْتُ
فِي الْقُلُوبِ فَهُوَ الْأُلْهُامُ وَ النَّقْرُ فِي الْأَسْمَاعِ حَدِيثُ الْمَلَائِكَةِ،
نَسْمَعُ كَلَامَهُمْ وَ لَا نَرَى أَشْخَاصَهُمْ وَ أَمَّا الْجَفْرُ الْأَحْمَرُ فَوَعَاءٌ فِيهِ

^١ - کافی ج ١ ص ١٧٦

^٢ - و او هم رسول و هم نبی بود. قسمتی از آیه شریفه سوره مریم که پیرامون موسی(ع) است و نیز همین عبارت در آیه شریفه ٥٤ سوره مذکور پیرامون اسماعیل(ع) آورده شده است.

سِلَاحُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ لَنْ يَخْرَجَ حَتَّى يَقُومَ قَائِمُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ
 وَ أَمَّا الْجَعْفَرُ الْأَبْيَضُ فَوَعَاءٌ فِيهِ تُوْرَةٌ مُوسَى وَ أَنْجِيلُ عِيسَى وَ
 زَبُورُ دَاوُدَ وَ كُتُبُ اللَّهِ الْأُولَى وَ أَمَّا مُصْحَفُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ
 فَفِيهِ مَا يَكُونُ مِنْ حَادِثٍ وَ أَسْمَاءُ كُلِّ مَنْ يَمْلِكُ الْيَوْمَ أَنْ تَقُومَ
 السَّاعَةُ وَ أَمَّا الْجَامِعَةُ فَهِيَ كِتَابٌ طُوْلُهُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً أَمَلَاهُ
 رَسُوْلُ اللَّهِ (ص) مِنْ فَلَاقٍ فِيهِ وَ خَطَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) بِيَدِهِ،
 فِيهِ وَاللَّهِ جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ النَّاسُ إِلَيْهِ الْيَوْمَ الْقِيَمَةِ حَتَّى أَنْ فِيهِ
 ارشُ الْخَدَشِ وَالْجِلْدَةِ وَ نِصْفِ الْجِلْدَةِ.^۱

ترجمه: وجوه علم ما عبارت است از غابر (گذشته) مزبور
 (نوشته شده)، ورود در قلبها و تأثیر در گوشها و همانا جعفر
 قرمز و جعفر سفید و مصحف فاطمه (س) نزد ماست و جامعه،
 که تمام احتیاجات مردم در آن است نیز در نزد ما است. آنگاه
 حضرت به توضیح این اصطلاحات پرداخت: غابر علم به
 اتفاقات آینده^۲ و مزبور علم به اتفاقات گذشته است و منظور از
 ورود در قلب الهام است و منظور از تأثیر در گوشها صدای
 ملائکه است، ما صدای آنها را می شنویم اما خودشان را

^۱ - الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد - ج ۲ ص ۱۸۶

۱- در برخی از احادیث از غابر تعبیر به علم به اتفاقات گذشته و از مزبور علم به
 حوادث آینده شده است. و در هر صورت ضربه‌ای به اصل مطلب نمی‌زند. اصول کافی،

ج ۱، کتاب الحججه، باب جهات علوم الائمه حدیث سوم.

نمی‌بینیم. جفر قرمز کیسه‌ای است که در آن سلاح پیامبر(ص) قرار دارد و از آن بیرون آورده نمی‌شود تا زمانیکه قائم ما اهل بیت قیام کند، جفر سفید کیسه‌ای است که در آن تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و کتابهای آسمانی قبلی وجود دارد، مصحف فاطمه(س) کتابی است که در آن نام تمام موجودات و تمام فرمانروایان تا قیامت نوشته شده است و جامعه کتابی است که طولش ۷۰ ذراع است و پیامبر(ص) مطالب آن را می‌خواند و علی(ع) می‌نوشت و بخدا قسم در جامعه تمام مطالب مورد نیاز مردم تا قیامت نوشته شده است حتی جریمه یک خراش کوچک یا یک شلاق یا کمتر از آن.

پس از ذکر این احادیث باید به راهی اشاره کنیم که بدون هیچ اشتباه و تردیدی ما را به شناخت اوصیاء پیامبر رهنمون می‌سازد.

اهمیت این راه شناسی از یک سو بخاطر اهمیت ویژه موقعیت فعلی ما در تاریخ اسلام و سیر حرکت تمدن اسلامی است و از سوی دیگر بعلت اهمیت تشخیص امام حق از امام باطل زیرا تاریخ افراد دروغگوی زیادی را سراغ دارد که به ناحق خود را به نام امام و رهبر مطرح کرده‌اند نظیر مسیلمه کذاب، قادیانی، باب، بهاء و ...

بخاطر ابهاماتی که در طول تاریخ باعث اشتباه مردم در تشخیص امام حق شده است خداوند متعال سه ویژگی به ائمه

حق عطا کرده است که ایشان برای اثبات حقانیت ادعایشان به آنها استدلال میکردند.

سه امتیاز ویژه:

۱- معرفی از جانب خدای تعالی به واسطه پیامبر(ص) یا امام قبلی.

در کتب تاریخی و کلامی و همچنین در کتب حدیث به دو نوع از این نصوص برمی‌خوریم برخی از آنان از پیامبر(ص) است و در آن بصورت عمومی اشاره به همه ائمه هدی شده است و آنها را یکی پس از دیگری با ذکر بعضی از مراحل زندگی‌شان نام می‌برد، بعضی دیگر از نصوص مربوط به سفارشات و وصیتهایی است که یکی از ائمه به امام بعد از خود نموده است.

۲- معجزاتی که به اذن خدا از سوی امام صادر می‌شد و باعث آرامش و اطمینان دلها و قوی شدن ادله حقانیتش می‌شد. سیره پاک ائمه هدی مزین به معجزات متعدد و گوناگونی است که از ائمه صادر شده است و ما در این کتاب به بخشی از آنها که بدست امام جواد(ع) انجام شده است اشاره خواهیم کرد.

می‌توان گفت حتی اگر هیچ معجزه‌ای در تاریخ از ائمه نقل نشده بود باز هم باتوجه به مسئولیتها، وظایف و اختیاراتی که از جانب خدا و به نیابت از پیامبر(ص) عهده دار بودند عقل

سلیم حکم می‌کرد که ضرورتاً معجزاتی از دست آنها صادر شود.

۳- ائمه نزد هیچ معلمی شاگردی نکردند.

تاریخ ائمه هدی بی‌هیچ شبهه و تردیدی به ما می‌گوید که هیچیک از ائمه زانوی تلمذ جلوی هیچ استادی نزده است، در زندگی هیچکدام نقل نشده است که پا به مکتب درس کسی گذاشته باشند و در عین حال میدانیم که هیچ سوالی از جانب آنها بی‌پاسخ گذاشته نشده است تاریخ سراغ ندارد که یکی از آنها در جواب سوالی کلمه نمی‌دانم را گفته باشد.

این نکته‌ای است که جز از آنها از هیچکس دیگری سراغ نداریم، هیچ متکلم یا فقیه یا فیلسوف یا دانشمندی را نمی‌یابیم مگر اینکه در زندگینامه اش آمده است که تحت تربیت کدام مربی بوده و معارف را از چه استادانی فرا گرفته است. همچنین تاریخ به کرات از در ماندن علما و فقها و دیگر دانشمندان از دادن پاسخ به برخی سؤالات یا شک در بعضی مطالب خبر می‌دهد.

ائمه اهل بیت این امتیاز را دارند که عملشان یا از جدشان پیامبر اکرم (ص) بدانها رسیده و یا به واسطه الهام درونی از خداوند بوسیله روح قدسی که داشتند و یا بواسطه کسب از فرشته الهام‌گر اخذ شده است.

قلت لابی عبدالله: أخیرنی عن عِلْمِ عَالِمِكُمْ؟ قال: وِرَاثَةٌ

مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَمِنْ عَلِيٍّ (ع) قُلْتُ: إِنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّهُ يَقْدَفُ فِي قُلُوبِكُمْ وَيَنْكُتُ فِي آذَانِكُمْ. قَالَ: أَوْ ذَاكَ.^۱

ترجمه: امام صادق (ع) در جواب سوالی که از منشاء علم ائمه شده بود پاسخ دادند: ارثی است از پیامبر (ص) و علی (ع). سائل عرض کرد: بین ما شایع است که علم بر قلب شما الهام می‌شود و یا چون صدا در گوشستان طنین افکن می‌شود. حضرت جواب داد این هم هست.

و در حدیثی شبیه به حدیثی که چند صفحه قبل خواندیم حضرت موسی بن جعفر می‌فرماید:

مَبْلَغُ عَلِمْنَا عَلِيَّ ثَلَاثَةَ وُجُوهِ: مَاضٍ وَ غَابِرٍ وَ حَادِثٍ فَأَمَّا الْمَاضِي فَمُفَسَّرٌ وَأَمَّا الْغَابِرُ فَمَزْبُورٌ وَأَمَّا الْحَادِثُ فَقَدَفٌ فِي الْقُلُوبِ وَ نَقَرٌ فِي الْأَسْمَاعِ وَهُوَ أَفْضَلُ عَلِمْنَا وَلَا نَبِيَّ بَعْدَ نَبِينَا.^۲

ترجمه: علم ما سه کرانه دارد: ماضی، غابر و حادث (گذشته، آینده، پدید شونده) گذشته که برای ما تفسیر شده است و آینده برای ما نوشته شده است و پدید شونده الهامی است که در دلها می‌شود و طنینی است که در گوشها نواخته می‌شود و آن بالاترین نوع علم ماست و بعد از پیامبر (ص) ما هیچ

۱- کافی ج ۱ ص ۲۶۴

۲- کافی، ج ۱ ص ۲۶۴

پیامبری نیست.^۱

و نیز در روایتی امام باقر(ع) می فرماید:

یا جابرُ إِنَّ فِي الْأَنْبِيَاءِ وَالْأَوْصِيَاءِ خَمْسَةَ أَرْوَاحٍ: رُوحُ الْقُدُسِ، وَ رُوحُ الْإِيمَانِ، وَ رُوحُ الْحَيَاةِ وَ رُوحُ الْقُوَّةِ وَ رُوحُ الشَّهْوَةِ. فَبِرُوحِ الْقُدُسِ يَا جَابِرُ عَرَفُوا مَا تَحْتَ الْعَرْشِ إِلَى مَا تَحْتَ الثَّرَى... إِنَّ هَذِهِ الْأَرْبَعَةَ أَرْوَاحٌ يَعْبِيهَا الْحَدَثَانِ إِلَّا رُوحَ الْقُدُسِ فَإِنَّهَا لَا تَلْهَوُ وَلَا تَلْعَبُ.^۲

ترجمه: ای جابر! در انبیاء و اوصیاء پنج نوع روح وجود دارد: روح القدس، روح ایمان، روح حیات، روح قوت و روح شهوت. بوسیله روح القدس از عرش تا فرش مشمول علمشان می شود... جز روح القدس بقیه مورد اصابت پیش آمدها و آفتها می شود زیرا روح القدس اهل بازی و سرگرمی نیست.

از مطالعه احادیثی که پیرامون امام جواد(ع) صادر شده

است دو نکته برای ما روشن می شود.

۱- او امام شیعیان است و اطاعتش واجب، امامت بعد از پدرش امام علی بن موسی الرضا(ع) به نصب الهی و نص نبوی و سفارش رضوی به او رسیده است.

۲- او زمانی مسئولیت امامت را بردوش گرفت که هنوز

۱- کافی، ج ۱ ص ۲۷۲

۲- بحار الانوار ج ۲۵ ص ۵۵

کودکی بیش نبود همانند عیسی بن مریم (ع) که نبوت را از کودکی برعهده گرفت. در این باره به چند حدیث اشاره می‌کنیم:

... قُلْتُ لِلرِّضَا (ع) : قَدَكُنَّا نَسْأَلُكَ قَبْلَ أَنْ يَهَبُ اللَّهُ لَكَ اِبَاجَعْفَرَ فَكُنْتَ تَقُولُ: يَهَبُ اللَّهُ لِي غُلَامًا، فَقَدْ وَهَبَهُ اللَّهُ لَكَ فَاقْرَأْ عِيُونَنَا فَلَا أَرَانَا اللَّهُ يَوْمَكَ فَإِنْ كَانَ كَوْنٌ فَالِي مَنْ؟ فَاشَارَ بِيَدِهِ إِلَى اِبِي جَعْفَرٍ وَهُوَ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ هَذَا ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ. فَقَالَ: وَ مَا يُضْرُهُ مِنْ ذَلِكَ فَقَدَ قَامَ عَيْسَى (ع) بِالْحُجَّةِ وَ هُوَ ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ.^۱

ترجمه: راوی می‌گوید به امام رضا (ع) گفتم: ما قبل از بدنیا آمدن ابا جعفر هرگاه از جانشینان سؤال میکردیم می‌فرمودید: خداوند به من پسری عطا می‌کند، اکنون آن کودک به دنیا آمده و چشم ما را روشن کرده، اما اگر قبل از بزرگ شدن او خدای ناکرده اتفاقی بیافتد ما به که رجوع کنیم؟ حضرت به ابا جعفر که مقابل او ایستاده بود اشاره کرد، گفتم: فدایت شوم این یک بچه سه ساله است. فرمود: سن کم او ضرری به امامتش نمی‌زند عیسی (ع) نیز در سن سه سالگی به نبوت رسید.

امامت در کودکی که از مختصات امام نهم شیعیان است باعث طرح سؤال بین شیعیان و ایجاد شک و شبهه بین

طرفداران گروههای فکری دیگر شد.

... أَخْبَرَنِي مَنْ كَانَ عِنْدَ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) جَالِسًا ...
 فَلَمَّا نَهَضُوا قَالَ لَهُمْ: أَلْقُوا يَا جَعْفَرُ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَاحْدَثُوا بِهِ
 عَهْدًا، فَلَمَّا نَهَضَ الْقَوْمُ التَّفْتَأَ إِلَيَّ فَقَالَ يَرْحَمُ اللَّهُ الْمَفْضَلُ إِنَّهُ كَانَ
 لَيَقْنَعُ بِدُونِ هَذَا^۱

ترجمه: در یکی از مجالس امام رضا(ع) در آخر جلسه به
 حاضرین فرمود: اباجعفر را ملاقات کنید براو سلام کنید و با او
 تجدید میثاق کنید، چون آنها برخاستند حضرت روبه من کرد و
 فرمود: خدا مفضل را رحمت کند که به کمتر از این هم قناعت
 می کرد ... (یعنی زود قانع می شد و نیاز به بحث طولانی
 نداشت)

همچنین کلینی از خیرانی نقل می کند که در زمانی که امام
 رضا(ع) در خراسان بود روزی در محضر آنحضرت بودم که
 شخصی از او پرسید: ای آقای من اگر برای شما اتفاقی افتاد چه
 کنیم و به که رجوع کنیم؟ حضرت فرمودند به پسرم اباجعفر
 رجوع کنید. در این هنگام گویا آن شخص از سن کم اباجعفر
 تعجب کرده بود لذا باز حضرت فرمود:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ رَسُولًا نَبِيًّا صَاحِبَ

شَرِيعَةٌ مُبْتَدَأَةٌ فِي اصْغَرِ مِنَ السَّنِ الَّذِي فِيهِ ابُو جَعْفَرٍ ۱.
ترجمه: خداوند عیسی(ع) را در سنی کمتر از سن کنونی
اباجعفر به رسالت و نبوت و شریعت مبعوث کرد.

برخی از مورخین در کتب خود به حیرت و اختلافی که بین شیعیان در مورد امامت حضرت جواد(ع) ایجاد شده بود اشاره کرده‌اند. این مسأله همچنین باعث تشکیک و انکار مخالفین شد، از جمله این انکارها مخالفت بنی عباس با ازدواج حضرت جواد(ع) با دختر مأمون است آنها به مأمون گفتند: این کودک کم سن و سال است و هنوز چیزی از احکام و معارف نمی‌داند لاقلاً مدتی ازدواج را به تأخیرانداز تا او احکام دین را بیاموزد. باتمام این احوال امام جواد(ع) به مدد سه عامل توانست جبهه مخالفین و مشککین را درهم ریزد، این سه عامل که ماجداگانه به توضیح هریک خواهیم پرداخت عبارتند از:

۱- تصریح پیامبر گرامی به امامت او

۲- دفاع علمی در مقابل مخالفان

۳- معجزات و کرامات

تصریح پیامبر(ص) به امامت او؛

احادیثی که شیعه و سنی از پیامبر(ص) نقل کرده‌اند بیانگر مکان بلند و مسئولیت عظیمی است که امام جواد(ع) علی‌رغم

کمی سشش عهده دار آن خواهد شد، در اینجا به برخی از این احادیث اشاره می‌کنیم.

... انَّ وصیَّی علی بن ابیطالب و بعده سبطای الحسن و الحسین تَتلوهُ تسعةُ ائمةٍ من صُلْبِ الحسینِ اذَامَضی الحسینُ فابنه علی فاذا مَضی علی فابنه محمدٌ فاذا مَضی محمدٌ فابنه جعفرٌ فاذا مَضی جعفرٌ فابنه موسی فاذا مَضی موسی فابنه علی فاذا مَضی علی فابنه الحسنُ فاذا مَضی الحسنُ فابنه الحجةُ محمدٌ المهدی، فَهُؤَلاءِ اِثْنَا عَشَرَ...^۱

ترجمه: جانشین و وصی من علی بن ابیطالب (ع) و بعد از او دو نوهام حسن (ع) و حسین (ع) که بعد از حسین (ع) نه امام از نسل او خواهند آمد، سپس پیامبر یک یک آنها را تا حضرت مهدی (ع) نام برد.

نیز در مناقب خوارزمی حدیث دیگری آمده است که آن را می‌خوانیم:

ليلة أُسرى بى الى السماءِ قال لى الجليلُ جلَّ جلالُهُ ... التفت عن يمينِ العرشِ فالتفتُ فاذا بعلی و فاطمة و الحسن و الحسین و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدیُّ فى ضحاحٍ من نورِ قیامٍ یصلونَ و

^۱ - الاحتجاج علی اهل اللجاج - ج ۱ ص ۱۵۴

هُوَ فِي وَسْطِهِمْ - يَعْنِي الْمَهْدِيُّ كَأَنَّهُ كَوَكَبٌ دُرِّيٌّ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدٌ هُوَ لَاءِ الْحَجَّجِ وَهُوَ الثَّائِرُ مِنْ عِتْرَتِكَ...^۱

ترجمه: در شب معراج خدای جلیل به من فرمود: به سمت راست عرش بنگر چون به سمت راست عرش نظر کردم و در آنجا علی، فاطمه (س)، حسن، حسین، علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را دیدم که در هاله‌ای از نور در حال نمازند و مهدی در بین آنها چون ستاره می‌درخشید سپس خداوند به من فرمود: ای محمد اینها حجت‌های من هستند و او انتقام‌گیر آنهاست...

متن لوح فاطمه (س)؛

همچنین در حدیث مفصلی که در کتاب اصول کافی آمده است جابر ابن عبدالله انصاری متن لوح فاطمه (س) را در محضر امام صادق (ع) مقابله می‌کند و شهادت می‌دهد که متن لوح فاطمه (س) چنین بوده است.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هَذَا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لِمُحَمَّدٍ نَبِيِّهِ وَنُورِهِ وَسَفِيرِهِ وَحِجَابِهِ وَدَلِيلِهِ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ مِنْ عِنْدِ رَبِّ الْعَالَمِينَ عَظَّم

^۱ - الجواهر السنیه فی الحدیث القدسیه - ص ۶۱۱

يا محمدُ اسمائى و اشكرُ نعمائى و لا تجحدُ آلائى انى انا الله لا
 اله الا انا قاصمُ الجبارين و مُدِيلُ المَظْلومين و دِيانُ الدِّينِ، انى
 انا الله لا اله الا انا فَمَنْ رَجَا غَيْرَ فَضْلِى اَوْ خَافَ غَيْرَ عَدْلِى عَذَّبْتُهُ
 عَذَابًا لا اَعْدِيهِ احداً من العالمين فاَيَاىَ فاعْبُدْ و عَلىَّ فَتَوَكَّلْ انى
 لم ابعثُ نَبِيًّا فَاكْمَلْتُ اَيَّامَهُ و انقَضَتْ مُدَّتُهُ الا جَعَلْتُ لَهُ وِصِيًّا و
 انى فَضَّلْتُكَ عَلى الانبياءِ و فَضَّلْتُ وِصِيَّكَ عَلى الاوصياءِ
 و اكرمتُكَ بِشِيبَلِيكَ و سِيبِطِيكَ حَسَنَ و حَسِينِ فَجَعَلْتُ حَسَنًا
 مَعْدِنَ عِلْمِي بَعْدَ انقِضَاءِ مُدَّةِ ابيه و جَعَلْتُ حُسَيْنًا خازِنَ وَحْيِي
 و اكرمتُهُ بِالشَّهَادَةِ و حَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ فَهُوَ اَفْضَلُ مَنْ اسْتَشْهَدَ
 و ارفعُ الشُّهداءِ درجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي التَّامَّةَ مَعَهُ و حُجَّتِي الْبَالِغَةَ
 عنده بعترته اُتِيبُ و اُعاقِبُ اوْلَهُم عَلى سَيِّدِ العابدين و زين
 اوليائى الماضين و ابْنُهُ شَبَهُ جَدَّهُ المَحْمود: مُحَمَّدُ الْباقرُ عِلْمِي و
 المَعْدِنُ لِحِكمَتِي سَيِّهَلِكُ المُرْتابونَ فى جَعْفَرِ، الرَّادُّ عَلَيْهِ كَالرَّادِّ
 عَلى حَقِّ القَوْلِ مَنى لا كَرَمَنَ مَثوى جَعْفَرِ و لا سِرْنَةَ فى اَشِياعِهِ و
 انصارِهِ و اوليائِهِ اَتِيحَتْ بَعْدَهُ موسى فَتَنَّةٌ عَمِياءُ جِنْدَسٌ لَانَ خِيَطُ
 فَرَضِي لا يَنْقَطِعُ و حُجَّتِي لا تَخْفَى و اَنَّ اوليائى يَسْتَقُونُ بِالْكَاسِ
 الا وِفى مَن جَحَدَ واحداً مِنْهُم فَقَد جَحَدَ نِعْمَتِي و مَن غَيَّرَ آيَةً مِنْ
 كِتَابِي فَقَد افترى عَلىَّ، و يَلُّ لِلْمُتَرَفِّينَ الجاحِدينَ عِنْدَ انقِضَاءِ مُدَّةِ
 موسى عَبدِي و حَبِيبِي و خَيْرَتِي فى عَلى و لِيلى و ناصِرِي و
 مَن اَضَعُ عَلَيْهِ اعباءَ النبوَّةِ و اَمْتَحِنُهُ بِالاضْطِلاعِ بِها، يَقْتُلُهُ عَفْرِيْتُ

مستکبرٌ یُدفن فی المدینةِ التي بناها العبدُ الصالحُ الی جنبِ شَرِّ خلقی حقَّ القولِ مِنی لاسرَّنهُ بمحمَّدِ ابنه و خلیفَته مِن بعده و وارثِ علمه فهو معدنٌ علمی و مَوْضِعُ سِرِّی و حُجَّتِی علی خلقی لا یؤمنُ عبدٌ به الا جعلت الجنةَ مثواه و شَفَعْتَهُ فی سبعین من اهل بیته کلَّهم قد استوجِبوا النارَ و اختُم بالسَّعادةِ لابنه علی ولیی و ناصرِی و الشاهدِ فی خلقی و امینی علی و حیسی اخرج منه الدَّاعِی الی سبیلی و الخازنِ لعلمی الحسنَ و اکملَ ذلک بابنه «م ح م د» رحمةً للعالمین علیه کمالُ موسی و بهاءُ عیسی و صبرُ ایوب فیذللُ اولیائی فی زمانه و تُتهدای رؤوسُهم کما تُتهدای رؤوسُ التُّرک و الدیلم فیقتلون و یُحرقون و یكونون خانقین مَرعوبین و جِلین تُصیغُ الارضُ بدمائهم و یفشو الویلَ و الرِّنةُ فی نساءهم.

أولئك أولیائی حقاً بهم أدفعُ کُلَّ فِتنةٍ عَمیاءِ حِندسٍ و بهم اکشفُ الزلازلَ و أدفعُ الأصارَ و الاغلالَ أولئك علیهم صلواتٌ من ربهم و اولئك همُ المهتدون ...^۱

ترجمه: این نامه‌ای است از جانب خداوند صاحب عزت، و حکمت بسوی فرستاده اش محمد(ص) که نور هدایت، سفیر خدا، پرده دار او و رهنمای مردم بسوی اوست و روح الامین از جانب پروردگار جهانیان براو نازل شده است. ای محمد اسمهای

مرا بزرگ شمار و نعمتهایم را شکرگزار و آنها را انکار مکن منم
 الله که جز او هیچ خدایی نیست، منم در هم کوبنده ستمگران و
 دولتبخش مظلومین و برقرار کننده دین، منم الله که جز او هیچ
 خدایی نیست هرکه به غیر از بخشش من امید داشته باشد یا جز
 از عدل من بهر اسد به آنچه آن عذابی دچارش کنم که احدی از
 جهانیان دچارش نشده باشد.

پس تنها مرا بیرست و فقط بر من تکیه کن، هیچ پیامبری را به
 رسالت بر نیانگیختم و دورانش را کامل نکردم مگر اینکه
 جانشینی برایش قرار دادم و به تحقیق که ترا بر سایر انبیاء
 برتری دادم و جانشینت را بر جانشینان انبیاء برتری دادم و ترا
 به دو نوه ات حسن و حسین اکرام کردم. پس حسن را کان علم
 خودم بعد از دوران پدرش قرار دادم و حسین را خزانه دار
 وحی قرار دادم و او را به شهادت اکرام کردم و عاقبتش را ختم
 به سعادت کردم پس او برترین و بالاترین شهید است و کلمه
 تامه و دلیل رسایم را نزد او گذاشتم. و به سبب اولاد او بندگانم
 را پاداش و جزا می‌دهم اولین آنها علی است که سرور عبادت
 کنندگان و زیور اولیاء گذشته‌ام است. پسرش محمد که شبیه جد
 ستوده‌اش است شکافنده علم من و معدن حکمت من است،
 هرکس در جعفر شک کند هلاک می‌شود هرکه او را رد کند
 چنان است که مرا رد کرده و حقیقتاً می‌گویم که مقام و منزلت

جعفر را بزرگ می‌دارم و در بین شیعیان و دوستدارانش او را سرور خواهم ساخت.

پس از او دوران موسی است که در زمانش فتنه کوری پیا می‌شود اما راه من مقطوع و حجت من مخفی نخواهد شد و دوستانم جام‌های پر خواهند نوشید هرکس یکی از آنها را انکار کند نعمت مرا انکار کرده و هرکس آیه‌ای از آیات کتاب مرا تغییر دهد بر من دروغ بسته است و وای بر دروغ زنان و انکار کنندگان.

پس از پایان دوران موسی بنده و دوست انتخاب شده ام علی است که یار و ولی من است اوست که مسئولیتهای نبوت را بدوشش می‌افکنم و بوسیله مسئولیتهای مذکور او را امتحان می‌کنم او را نیز عفریت مستکبری به قتل می‌رساند و در کنار بدترین مخلوقاتم مدفون خواهد شد.

این سخن من حق است که او را به تولد پسرش محمد شادمان می‌کنم و او جانشین و وارث علم علی و معدن علم من و محل راز من و حجت من بر مخلوقاتم است هیچ بنده‌ای به او ایمان نیاورد مگر اینکه او را در بهشت مأوا دهم و شفاعتش را برای هفتاد نفر از خاندانش که مستحق دوزخ باشند می‌پذیرم.

پس از او کار فرزندش علی که ولی و یاور من است را به سعادت منتهی می‌کنم او امین وحی است و از صلب او کسی که

دعوت کننده به راهم و خزانه دار دانشم است را خارج می‌کنم و این کار را با آوردن فرزندش «محمد» تکمیل می‌کنم او رحمتی برای جهانیان است. او کمال موسی، نور عیسی و صبر ایوب را دارا است، در زمان غیبتش اولیاء من به ذلت کشیده می‌شوند و سرهاشان مثل سرهای اقوام ترک و دیلم به هدیه فرستاده می‌شود. کشته می‌شوند، سوزانده می‌شوند و پیوسته در ترس و اضطراب بسر می‌برند، زمین از خونشان رنگین می‌شود و بدبختی و بیچارگی نصیب زنهایشان می‌شود. آنان براستی اولیاء من هستند بوسیله آنان هر فتنه کوری را دفع می‌کنم و هر اضطراب و ناراحتی را برطرف می‌کنم و زنجیرهای اسارت را باز می‌کنم. درود و سلام پروردگارشان نثارشان باد براستی که آنها هدایت شدگانند.

حدیث جابر؛

خطیب خوارزمی نیز در مناقب خویش حدیث معروف پیامبر(ص) به جابر را نقل کرده است که خواندن آن خالی از لطف نیست. جابر می‌گوید شنیدم که رسول خدا(ص) فرمود:

یا جابرُ ان اوصیائی و ائمة المسلمین من بعدی اولهم علی، ثم الحسن، ثم الحسین، ثم علی بن الحسین، ثم محمد بن علی المعروف بالباقر سندرکه یا جابرُ فاذا القیته فاقراه منی السلام. ثم جعفر بن محمد ثم موسی بن جعفر، ثم علی بن موسی، ثم

محمّد بن علی، ثم علی بن محمّد، ثم الحسن بن علی، ثم القائم
اسمُه اسمی و کُنیتُه کُنیتی ابنُ الحسن بن علی ذاک الذی یفتحُ اللهُ
تبارک و تعالی علی یدیه مشارقِ الارضِ و مغاربِها ...^۱
ترجمه: ای جابر! جانشین من و ائمه مسلمین بعد از من
اولینشان علی است سپس حسن و بعد حسین و پس از او علی
بن الحسین و بعد از او محمد بن علی که معروف به باقر است
می باشد و تو او را خواهی دید و چون به ملاقاتش نائل شدی
سلام مرا به او برسان پس از او جعفر بن محمد است و در پی او
موسی بن جعفر و سپس علی بن موسی و بعد از او محمد بن
علی و در پس او علی بن محمد و سپس حسن بن علی و در
آخر قیام کننده به حق است که اسمش، اسم من و کنیه اش کنیه
من است و اوست که خدا بدست او فتح مشرقها و مغربهای
زمین را انجام می دهد...

دفاع علمی امام در مقابل مخالفین؛

قبلاً گفتیم که سن پایین امام باعث ایجاد حالت شک و
تردید بین مردم شد البته ریشه بعضی از این اشکالات و
سؤالات در مذاکراتی که امام رضا(ع) انجام داد کنده شد، این
مذاکرات معمولاً بین امام با نزدیکان و روسای شیعیان مصر،

^۱ - کشف الغمّة فی معرفة الائمة - ج ۲ ص ۵۰۹

حجاز، عراق و ... انجام می‌شد، در زمان امامت حضرت جواد (ع) نیاز به یک مبارزه علمی برای از بین بردن اینگونه شبهات به شدت احساس می‌شد، روایاتی که در این زمینه نقل شده بیانگر پاسخگوئی امام به این نیاز است.

سید مرتضی در عیون المعجزات می‌نویسد: چون امام رضا(ع) از دنیا رفت، اباجعفر در سن هفت سالگی بود و بدین سبب بین مردم در بغداد و شهرهای دیگر اختلاف افتاد، ریان بن صلت و صفوان بن یحیی و محمد بن حکیم، یونس بن عبدالرحمن و جماعتی از سرشناسان شیعه در منزل عبدالرحمن جمع شده بودند و به عزاداری و نوحه سرایی مشغول بودند در این هنگام یونس بن عبدالرحمن گفت: گریه را رها کنید بیائید ببینیم چه کسی باید امام باشد، اباجعفر که هنوز خردسال است در این هنگام ریان بن صلت برخاست و با او دست به گریبان شد و شروع به زدن او کرد و گفت: تو اظهار ایمان می‌کنی اما در باطن در شک و تردید و شرک هستی اگر امامت را یک امر الهی می‌دانی پس باید قبول کنی که بچه یک روزه مثل پیر مرد مسن می‌تواند قبول مسئولیت کند و اگر آنرا امر الهی نمی‌دانی پس آدم هزار ساله هم مثل دیگران است ...^۱

از خود امام جواد(ع) نیز درباره سن امام سوال شد و

^۱ - عیون المعجزات - ص ۱۲۰

حضرت پاسخ دادند حتی کمتر از پنج سال هم می‌شود.

علی بن اسباط که از شیعیان مصر بود به مدینه آمد تا خبری از امام جدید برای مردم آن سامان ببرد و لذا با دقت به امام نظر انداخت تا اوصاف امام را در ذهنش حفظ کند در این هنگام امام جواد(ع) به او فرمود:

يا علي انَّ اللهَ احتجَّ في الامامةِ بمثلِ ما احتجَّ به في النبوة فقد
يجوز أن يُؤتى الحكمة صبيّاً و يجوز أن يُعطاها و هو ابنُ
اربعين سنة.^۱

ترجمه: ای علی! به تحقیق خداوند به همان چیزی که در نبوت به آن احتجاج کرده در امامت هم احتجاج می‌کند، وگاهی حکمت (نبوت) در کودکی عطا می‌شود و ممکن است که در سن چهل سالگی داده شود، مقام امامت نیز در سنین مختلف داده میشود.

برخی از شیعیان که بخاطر کم بودن سن حضرت از ایمان آوردن به او استنکاف می‌کردند با عده‌ای دیگر از بزرگان شیعه به حج رفتند. در آنجا طی ملاقاتی که با امام داشتند از مسائل مختلف دینی و مطالب دقیق شریعت الهی سوالاتی نمودند و چون احاطه علمی او به علوم و اسرار دین و کرامات دیگرش را مشاهده کردند به منزلت بالای آنحضرت پی بردند و بدین

^۱ - کافی ج ۱ ص ۳۸۴

ترتیب سایه ابر شک از سر شیعیان زدوده شد و آفتاب حقیقت امام جلوه گر شد اما گروه دوم از مشککین، مستکبرین و دشمنان از غیر شیعه بودند و قبلاً گفته شد که نظر اطرافیان خلیفه عباسی و وعاظ السلاطین و حمایتگران جبهه انحراف درباره امام در این جمله تجلی یافته بود که او کودکی است که چیزی نمیداند و اطلاعی از معارف و احکام دین ندارد...

و این نکته‌ای بود که ایجاب می‌کرد امام مبارزه با ذهنیات آنان را آغاز کند و با تسلط علمی خویش میزات شخصی وصی رسول خدا(ص) که از جانب خدا برای امامت انتخاب شده است را روشن کند. فرصتهای مناسبی که برای اظهار حقایق بزرگ پیش آمد بسیارند و ما بعضی از آنها را ذکر می‌کنیم:

الف: زمانی که مأمون عباسی تصمیم گرفت دخترش ام الفضل را به عقد امام خردسال در آورد بزرگان خاندان عباسی با این تصمیم مخالفت کردند. در یکی از جلسات خصوصی به مأمون گفتند: ای امیرالمؤمنین ترا به خدا از این تصمیم درگذر ما می‌ترسیم حکومت از خاندان عباسی بیرون شود و لباس عزتی که خدا به تنمان کرده است از ما خلع شود و به دیگران برسد، توبه کینه و رقابت بین ما و علویون آگاهی داری. مأمون چون اهمیت و عاقبت کار خودش را از دیدگاه سیاسی و اجتماعی می‌دانست حرف آنان را نپذیرفت و شاید انگیزه او از

این عمل تبرئه خویش از خون امام رضا(ع) و ایجاد یک ذهنیت مثبت از خود نزد شیعیان بود لذا به مجادله با بزرگان عباسی پرداخت و گفت: اولاً خصومت و رقابت شما و خاندان عباسی ریشه‌اش در اعمال شماست و اگر انصاف دهید خواهید دید که آنها به این امر سزاوارند.

آنگاه خلیفه به بیان علت اصرار خویش بر ازدواج دخترش با حضرت جواد (ع) پرداخت و گفت: من برای این او را برای دامادی انتخاب کردم که به مراتب فضل و برتری او بر سایرین آگاهم، او با اینکه کودک خردسالی است از حیث علم و حلم و معرفت و ادب از همه برتر است.

ریش سفیدان خاندان عباسی همان جمله‌ای که تاکنون چند بار خوانده‌اید را عنوان کردند که این بیچه خردسال است او چه بهره‌ای از علم و معرفت و ادب دارد او را واگذار تا فقه بیاموزد بعد هرکاری خواستی بکن. مأمون گفت: گویا شما حرف مرا قبول ندارید، اگر می‌خواهید او را آزمایش کنید یا کسی را بطلبید که او را بیازماید اگر از عهده آزمون برنیامد مرا ملامت کنید و اگر موفق شد باید عذرخواهی کنید.

بزرگان قوم قبول کردند که برای آزمون امام برنامه‌ای بچینند تا در نهایت آن یا صحت نظر خلیفه آشکار شود یا عذری برای خلیفه نماند. آنها رفتند و بر ضد امام به مکر نشستند و خدا نیز بر آنها مکر خویش را بکار بست و خدا بهترین مکاران است.

تصمیم گروه این شد که قاضی القضاة دولت عباسی و فقیه دربار، یحیی ابن اکثم، عهده دار آزمون شود. برای تشویق او به شکست دادن امام وعده پاداش بزرگی به او دادند و روزی را برای آزمون معین کردند.

در روز خاص دانشمندان و اهل بحث و نظر برای تماشای مناظره حاضر شدند خاندان عباسی براساس مقام و منزلت خویش هریک در جایگاه مخصوص خویش نشستند و برای امام نیز به امر خلیفه جایگاه نیکوئی ترتیب داده شد و در برابر او جایگاه یحیی ابن اکثم قرار داده شد، دیگران نیز طبق مراتبشان در محل خویش نشستند.

پس از آماده شدن مجلس قاضی القضاة اجازه خواست تا از امام سوالی بکند، مأمون گفت از خود او اجازه بگیر، ابن اکثم از امام اجازه خواست تا سوالی بکند و امام اجازه داد یحیی عرض کرد: فدایت شوم حکم کسی که در احرام حج حیوانی را صید کند چیست؟ امام پرسید: در محدوده حرم صید کرده یا در خارج آن؟ عالم به حکم بوده یا جاهل؟ عمداً صید کرده یا غفلتاً؟ بنده است یا آزاد؟ بالغ است یا نابالغ؟ بار اولش است یا قبلاً هم صید کرده؟ آن حیوان پرنده است یا غیر پرنده؟ کوچک است یا بزرگ؟ صیاد برکارش اصرار دارد و یا پشیمان است؟ شب صید کرده یا روز؟ احرام حج داشته یا عمره؟ ابن اکثم متحیر شد و ناتوانی اش آشکار شد و همه فهمیدند که قاضی

القضاء از جواب در مانده است، مأمون گفت: خدا را بخاطر این نعمتی که به من داده و صحت نظرم را آشکار کرد شکر می‌کنم. سپس رو به خاندانش کرد و گفت: چیزی را که انکار می‌کردید باور کردید، سپس رو به حضرت جواد (ع) کرد و گفت: ای اباجعفر خطبه عقد را بخوان که من با ازدواج تو با دخترم ام الفضل راضی هستم اگرچه بعضی‌ها ناخشنود باشند. آنگاه امام پس از قبول این پیشنهاد خطبه معروف خود را بدین ترتیب انشاء فرمود:

خطبه عقد؛

الحمد لله اقراراً بنعمته و لاله الا لله اخلاصاً ليوحدايته و صلى الله على محمد سيد بريته و الاصفياء من عترته، اما بعد فقد كان من فضل الله على الانام أن أغناهم بالحلال عن الحرام فقال سبحانه: «وأنكحوا الايامى منكم و الصالحين من عبادكم و إمائكم إن يكونوا فقراء يُغْنهم الله من فضله و الله واسعٌ عليم» ثم إن محمد بن علي بن موسى يخطب أم الفضل بنت عبد الله المأمون و قد بذل لها من الصداق مهر جدته فاطمة بنت محمد عليهما السلام و هو خمسمائة درهم جيداً فهل زوجتنيها يا امير المؤمنين علي هذا الصداق المذكور؟ فقال المأمون: نعم قد زوجتک اباجعفر ام الفضل ابنتي على الصداق المذكور فهل

قَبِلْتَ النِّكَاحَ؟ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ (ع) : قَدْ قَبِلْتُ وَ رَضِيْتُ بِهِ.^۱

ترجمه: خدا را شکر می‌کنم تا اقرار به نعمتهایش کرده باشم او را به یگانگی می‌ستایم تا در یکتا پرستی بی‌شائبه باشم. درود خدا بر محمد سرور و آقای مخلوقات و برجانشینان او باد. یکی از نعمتهای خدا بر موجودات آن است که آنها را بوسیله امور حلال از ارتکاب به محرمات بی‌نیاز نمود و خود او که پاک و منزّه است می‌فرماید: باید مردان بی‌زن و زنان بی‌شوهر و کنیزان و بندگان خود را به نکاح یکدیگر درآورد، اگر مرد و زنی فقیر باشند خدا بلطف خود آنان را غنی و بی‌نیاز خواهد فرمود و خداوند باحوال بندگان آگاه و رحمتش وسیع است. به تحقیق محمد بن علی بن موسی خطبه عقد ام الفضل دختر عبدالله مأمون را می‌خواند و مهریه او را به اندازه مهر جدش فاطمه دختر رسول خدا(ص) قرار میدهد که برابر است با پانصد درهم سالم، حال ای امیرالمؤمنین آیا حاضری با این مهر دخترت را به عقد من درآوری؟ مأمون پاسخ داد: آری بدرستیکه ترا ای اباجعفر به عقد دخترم ام الفضل در آوردم به

^۱ - اثبات الوصیة، ص: ۲۲۵

همان مهری که گفتی، آیا قبول می‌کنی؟ امام پاسخ داد: قبول کردم و رضایت دادم باین عقد.

پس از اتمام خطبه عقد خدام به پخش ماکولات و معطرات پرداختند و به هرکس به اندازه رتبه‌اش هدیه‌ای تقدیم شد.

امام پاسخ می‌دهد:

پس از مدتی مجلس خلوت شد و جز تنی چند از خواص کسی باقی نماند، مأمون روبه امام کرد و از او خواست تا پاسخ سوالهایی را که در مقابل سوال قاضی القضاء مطرح ساخت بگوید حضرت فرمود: اگر محرم در خارج حرم صید کند و صید از پرندگان بزرگ باشد کفاره‌اش یک گوسفند است و اگر در حرم بود دو گوسفند اگر جوجه پرنده را در خارج حرم بکشد باید یک بره که تازه از شیر گرفته شده باشد بدهد و اگر در حرم بود باندازه قیمت عرفی جوجه و در غیر پرندگان اگر گورخر بود باید یک گاو بدهد و اگر شتر مرغ بود یک شتر و اگر آهو بود یک گوسفند و هرکدام از اینها را اگر در حرم بکشد دو برابر باید کفاره دهد اگر احرام برای عمره بسته باشد باید کفاره را در مکه بدهد و اگر محرم به احرام حج بود کفاره را باید در منی بدهد.

این احکام برای عالم و جاهل یکسان است و کسی عمداً انجام دهد علاوه بر جریمه (از نظر الهی) گناهکار هم هست در حالیکه کسیکه که غیر عمدی مرتکب صید شده باشد گناهی

نکرده کفاره انسان آزاد برعهده خودش است اما کفاره بنده برعهده مولایش می‌باشد بچه نابالغ کفاره ندارد و انسان بالغ اگر از این کارش پشیمان شده باشد عذاب اخروی ندارد و اگر بر این عملش اصرار ورزد عقابش در آخرت است ولی در دنیا کفاره اش زیادتر نمی‌شود. مأمون گفت: احسنت ای اباجعفر اکنون اگر میل داری از یحیی سوالی بفرمائی، امام به یحیی فرمود: بپرسم؟ ابن اکثم گفت: هر طور که میل شماست عمل کنید اگر پاسخ را بدانم که می‌گویم و الا از محضر شما استفاده می‌کنم. امام سوالش را اینگونه طرح کرد:

به من خبر بده از مردی که در ابتدای روز به زنی نگاه کرد و نگاهش حرام بود (یعنی آن زن به او نامحرم بود) چون روز بلند شد بر او حلال شد و هنگام ظهر بر او حرام شد و وقت عصر بر او حلال شد و هنگام غروب بر او حرام شد و در زمان نماز عشاء بر او حلال شد چون شب به نیمه رسید باز بر او حرام شد و صبح هنگام بر او حلال شد این زن چگونه زنی بود و چرا به این ترتیب حلال و حرام می‌شد؟

یحیی ابن اکثم که از پاسخ فرومانده بود از فرط خجالت سر بزیر افکند و شرمسارانه گفت: بخدا جواب سوالتان را نمی‌دانم اگر میل دارید خودتان بگوئید تا ما استفاده کنیم.

امام فرمود: این زن کنیز کسی بود و در ابتدای روز مرد نامحرمی بر او نظر انداخت که نظرش حرام بود چون روز بالا

آمد آن کنیز را خرید و بر او حلال شد و چون ظهر شد او را آزاد کرد لذا برهم حرام شدند هنگام عصر او را به عقد خویش در آورد لذا به او حلال شد زمان مغرب او راظهار کرد بنابراین بر او حرام شد وقت عشاء کفارهظهار را داد پس بر او حلال شد نیمه شب او را طلاق داد و برهم حرام شدند و وقت طلوع فجر به او رجوع کرد و لذا بر او حلال شد.

مأمون رو به حضار کرد و گفت: آیا کسی از بین شما می‌توانست به این سوال و سوال قبلی این‌گونه جواب دهد، حاضرین پاسخ دادند: نه بخدا، امیرالمومنین از ما بهتر میدانند (که ما نمی‌توانیم) مأمون: وای بر شما از میان تمام مردم این خاندان به این فضایل مختص شده‌اند. کمی سنشان مانع کمالاتشان نیست آیا نمی‌دانید که پیامبر اکرم (ص) رسالتش را با دعوت علی ابن ابیطالب آغاز کرد در حالی که او یک کودک ده ساله بود و اسلام او را پذیرفت و هیچ‌کس جز او در چنین سنی به اسلام دعوت نشد.

آیا نمی‌دانید که پیامبر(ص) با حسن و حسین بیعت کرد در حالیکه سنشان کمتر از شش سال بود و با هیچ کودکی جز آن دو بیعت نکرد؟

آیا در ممیزات این خاندان که خدا به آنها داده تعقل نمی‌کنید؟ آیا نمی‌نگرید که همه اینها از هم هستند و آنچه اولیشان دارد آخرینشان نیز دارد؟

بد نیست بگوئیم که روز بعد، مأمون ضیافت بزرگی ترتیب داد و همه خواص و بزرگان عباسی و دیگر درباریان را دعوت کرد و سفره‌ای رنگین از انواع غذا ترتیب داد و هدایای پر قیمتی را به هر یک داد و به فقرا و دیگر مردمان نیز عطایا و صدقاتی داده شد.

ظهور معجزات عیسوی بدست امام؛

تصدی امامت در آن سن کم و استیلای علمی بر مخالفین باعث شد که وجود امام، خود یک معجزه باشد اما علاوه بر این، معجزات دیگری نیز به دست مبارکش ظاهر شد که باعث کوتاه شدن زبان دشمنان و آرامش دل شیعیان می‌گردید.

اظهار معارف الهی و مبارزه علمی او با فقها بزرگ آن زمان بیانگر ارتباط او با خدای متعال و حظ وافر او از عالم غیب و ملکوت بود. در اینجا ما به برخی از معجزاتی که از سوی آن امام همام صادر شد اشاره می‌کنیم:

۱. پس از ازدواج با ام الفضل، امام بر آن شد تا به مدینه بازگردد، کاروان امام پراه افتاد و مردم تا مسافتی ایشان را بدرقه کردند.

حوالی غروب کاروان در منزلگاهی بنام مسیب توقف کرد، حضرت برای اقامه نماز به مسجدی که آنجا بود رفت و کنار

درخت نبق خشکی که در حیاط مسجد بود وضو ساخت و سپس همراه با مردم نماز مغرب را ادا نمود و پس از تعقیبات و سجده شکر همراه با مردم از مسجد خارج شد.

وقتی مردم به درخت مذکور رسیدند با کمال تعجب مشاهده کردند که درخت پر از میوه‌های تازه است از میوه آن چیدند و آن را شیرین و بی‌هسته یافتند.

۲. علی بن خالد میگوید: من در سامرا بودم که متوجه شدم مردی را که می‌گفتند ادعای نبوت کرده از شام به آنجا آورده‌اند و در زندان بسر می‌برد، من جلو درب زندان رفتم و توانستم زندانبانان را راضی کنم که به ملاقات او بروم، وقتی او را دیدم متوجه شدم آدم عاقل و فهیمی است باو گفتم قصه تو چیست؟ مرد گفت: من در شام در محلی مرسوم به رأس الحسین به عبادت مشغول بودم، شبی در حال ذکر ناگهان شخصی را در مقابل خود دیدم او به من گفت: برخیز و با من بیا من با او براه افتادم پس از کمی راه رفتن خود را در مسجد کوفه دیدم به من گفت میدانی اینجا کجاست؟ گفتم: بلی اینجا مسجد کوفه است او شروع به نماز خواندن کرد و من نیز همراه او به نماز مشغول شدم، سپس از مسجد خارج شدیم و باز کمی راه رفتیم ناگهان خود را در مسجد النبی دیدیم او بر پیامبر(ص) سلام داد و شروع به نماز خواندن کرد و من هم همراه او نماز خواندم، پس از نماز همراه او از مسجد خارج شدم و پس از کمی راهپیمایی

خود را در مسجد الحرام دیدم او طواف کرد و من هم همراهش طواف کردم و باز از مسجد خارج شدیم و پس از کمی راه رفتن خود را در شام در همان محل اول دیدم ولی آن شخص از جلو چشمم غایب شده بود و من متعجب از این واقعه بودم تا اینکه سال بعد همان شخص را دیدم و خوشحال شدم او مرا صدا کرد و باز همان اتفاق سال گذشته تکرار شد اما هنگامیکه به شام برگشتیم قبل از آنکه از من جدا شود به او گفتم: ترا به حق کسی که این قدرت را به تو داده به من بگو کیستی؟ او گفت: من محمد بن علی بن موسی بن جعفر هستم از آن پس من به کسانی که به ملاقاتم می آمدند داستانم را تعریف می کردم تا اینکه خبر به محمد بن عبدالملک والی شام رسید او دستور داد مرا دستگیر کنند و با زنجیر ببندند و به عراق بیاورند و در بین مردم شایعه پراکندند که من ادعای نبوت کرده ام.

علی بن خالد می گوید من با او گفتم: من دادخواست تو را برای محمد بن عبدالملک می نویسم و برای آزادی ات کوشش میکنم. اما در پشت برگه ای که برای محمد بن عبدالملک نوشته بودم پاسخ داده بود: به آن کس که ترا در یک شب از شام به کوفه و از کوفه به مدینه و از مدینه به مکه و از مکه به شام برگرداند بگو که از زندان رهایت سازد. من از این جواب غمگین شدم و فردای آن روز صبح زود به سراغ او رفتم تا جواب دادخواست را به اطلاع او برسانم و او را به صبر و

تحميل سفارش کنم اما وقتی به درب زندان رسیدم سربازان و رئیس زندان و عده زیادی از مردم را دیدم که جمع شده‌اند. از یکی از آنها پرسیدم چه شده است؟ پاسخ داد آن مرد که ادعای پیامبری میکرد از زندان بسته بیرون رفته و معلوم نیست به زمین فرو رفته یا به آسمان پرواز کرده.

۳. ابوسلمه می‌گوید: مدتی بود به درد گوش سختی مبتلا شده بودم بطوریکه چیزی نمی‌شنیدم تا اینکه روزی به سراغ امام جواد(ع) رفتم و از حال و درد خودم برایش تعریف کردم آن حضرت برایم دعا کرد و دستی به سر و گوشم کشید و گفت: بشنو، بخدا از آن پس هر صدای کوچکی را می‌شنوم.

۴. محمدبن عمیر واقد می‌گوید: مدتی بود برادرم به درد شدیدی دچار شده بود روزی همراه برادرم به ملاقات امام رفتیم او از درد خود نزد امام شکایت کرد، امام فرمود: خدا ترا از این دردی که از آن شکایت می‌کنی رها کند، سپس ما از محضر امام خارج شدیم در حالیکه برادرم خوب شده بود و تا آخر عمر دیگر دچار آن درد نشد.

۵. محمدبن فرج می‌گوید: ابوجعفر در نامه‌ای برایم نوشت: اموال خمس را برای من بفرستید زیرا فقط امسال از شما خمس می‌گیرم و در همان سال عمر امام به پایان رسید.

آنچه آمد برخی از معجزاتی بود که بدست امام جواد(ع) ظاهر شده بود و عامل دیگری بود برای اقامه حجت بر مردم و

آرامش قلوب مومنین. علاوه بر سفارشات مکرر پیامبر اکرم(ع) که در مواقع متعدد تصریحاً و تلویحاً امت را به سوی امامانشان هدایت کرده بود هر یک از ائمه نیز ضمن انجام مسئولیتهای امامت، وظیفه آشنا کردن مردم با امام بعد از خود را نیز برعهده داشت و سعت انجام این وظیفه و به عبارت دیگر دامنه این تبلیغ و امام شناسی بسته به شرائط و اوضاع هر امام متفاوت بود و لذا بعضی از ائمه تنها توانستند امام پسین خویش را به برخی از نزدیکان و دوستان خالص خویش معرفی کنند در حالیکه برخی دیگر بطور وسیع پیام جانشینی امام بعد از خود را بوسیله مبلغین در سطحی در خور و با شکلی مناسب منتشر کردند.

مثال دسته اول امام صادق(ع) است که بخاطر وجود جواختناق و موقعیت پرخطر جاسوسانهای که در اواخر عمر شریفش بر جامعه حاکم بود مجبور به استفاده از سلاح تقیه و استتار شد و لذا در وصیتنامه خویش بجای یک نفر پنج نفر را بعنوان وصی خویش معرفی نمود. این پنج نفر عبارت بودند از خود منصور خلیفه عباسی، محمد بن سلیمان والی مدینه، عبدالله، موسی فرزندان و حمیده همسر امام. منصور که به والی مدینه دستور داده بود که وصی جعفر بن محمد را بقتل برسان پس از رسیدن این خبر گفت: راهی برای کشتن این جمع نیست. مثال دسته دوم: امام علی(ع) است که در مقابل جمعی از مسلمین امام حسن(ع) را وصی خود قرار داد و به وی وصیت

نمود.

در هر صورت هر امامی براساس ضرورت شرعی بخشی از وظیفه خویش را معرفی امام پس از خود به مردم می‌دانسته است و لذا امام هشتم حضرت علی بن موسی الرضا(ع) این وظیفه را با عنوان کردن مکرر نام امام جواد(ع) انجام داد تا امت مؤمن در مسایل فکری و دینی به او رجوع کنند ما به برخی از این تصریحات در صفحات قبل اشاره کردیم و در اینجا نیز به سه مورد اشاره می‌کنیم.

۱. یکی از شیعیان بنام ابن قیام به امام رضا(ع) نوشت: تو چه امامی هستی که فرزند نداری؟ (نامه مربوط به قبل از تولد امام جواد(ع) بوده است و شایان ذکر است که امام رضا(ع) تا سالها پس از ازدواجش دارای فرزند نمی‌شد). امام در جواب نوشت: تو از کجا می‌دانی که من فرزندان نخواهم شد، بخدا طولی نمی‌کشد که خداوند به من پسری روزی خواهد کرد که باعث تشخیص حق از باطل خواهد شد.^۱

۲. ابونصر می‌گوید: نجاشی از من پرسید بعد از رفیقت (امام رضا(ع)) چه کسی امام شما خواهد شد؟ من خیلی مایل بودم که از خود امام این سوال را بپرسم لذا روزی به خدمت ایشان رفتم و سوالم را باوی در میان گذاشتم. امام پاسخ داد: بعد از من

فرزندم امام خواهد بود، سپس ادامه داد: آیا کسی که فرزندی ندارد می‌تواند بگوید فرزندم. ظاهراً امام با جملهٔ اخیر می‌خواسته ذهنیت اجاق کور بودنش را از فکر ابونصر بزدايد.

۳. معمر بن خالد می‌گوید: شنیدم که امام رضا(ع) می‌گوید:

هذا ابو جعفر قد اجلسه مجلسی وصیرته مکانی ... انا اهل بیت

یتوارث اصاغرنه عن اکابرنا القذة بالقذة؛ ۱

این ابا جعفر است که در جایگاه خودم او را نشاندم و در مکان خودم قرارش دادم، ما خاندانی هستیم که کوچکمان از بزرگمان در همه چیز ارث می‌برد.

فصل دوم:

تجلی گاه فضایل

هر چه جویندگان و محققین در زندگی ائمه بیشتر کاوش کنند و مکارم اخلاقی چون شجاعت، صبر، کرم و ... را در گوشه گوشه زندگانی آنان بیابند باز یافته هایشان تنها جلوه هایی از فضایل ظاهری آنان را تشکیل می دهد البته همین ظواهر نیز تا حدودی گویای اوج فضایل باطنی و معنوی آنان می باشد. ائمه اطهار جایگاه شناخت خدا و سکونتگاه برکات الهی و کان حکمت الهی اند، آنها راز داران اسرار خدایی، حاملین کتاب الهی، جانشینان پیامبر(ص) و فرزندان رسول اکرم(ص) هستند.

به آنچه مورد رضایت خداست دلالت می کنند، در اطاعت امر خدا پایدارند، دلشان سرشار از محبت اوست و در یگانه دانستن او به درجه اخلاص مزینند.

امر و نهی خدا را اظهار می کنند، بندگان بزرگوار خدایند در

سخن از کلام خدا پیشی نمی‌گیرند و در عمل تابع امر اویند. از آنجا که مردم عادی قادر بر فهم کنه وجود ائمه اطهار و میزان ارتباط آنها با خدا و موقعیت آنها در عالم وجود و نقش آنان در راه رسیدن بخدا نیستند لذا بیان فضایل روحانی که وجودشان بدان آراسته بود تا حد زیادی ما را در تصور مقام بلندی که آنها در فضل و پاکی و قداست بدان دست یازیده‌اند کمک می‌کند.

اگر چه در طول تاریخ همواره این ظلم بزرگ در حق ائمه شده است که عواملی باعث مخفی بودن اطلاعات مفصل از سیره آنها شده است اما همین مقدار اندک که از پیشینیان به ما رسیده است تصویر خوبی از کلیدهای خیر در دنیای بشری به ما می‌دهد.

این ظلم تاریخی و این سانسور اطلاعاتی به طرز شدیدتری درباره امام نهم اتفاق افتاده است آنچه از زندگی آنحضرت در تاریخ ثبت شده است از نظر کمی اندک است هرچند از نظر کیفی و معنوی کمک زیادی در شناخت سیره آن امام می‌کند. در این مختصر ما به بیان چند تصویر از فضائل امام که در لابلای تاریخ ثبت شده است می‌پردازیم:

الف: دوری از گناه؛

مأمون سعی زیادی برای منحرف کردن ابوجعفر کرد اما نتوانست تا اینکه موضوع ازدواج حضرت با دخترش پیش آمد در آن شب مأمون دستور داد دوستان دختر زیبا رو که در دست هریک ظرفی از جواهر بود به استقبال امام بروند، اما امام به هیچ‌یک از آنها التفاتی نکرد مردی بنام مخارق که نوازنده و خواننده بود و از طرف مأمون برای نوازندگی دعوت شده بود به مأمون گفت: یا امیرالمؤمنین اگر اباجعفر اندکی تمایل به دنیا داشته باشد، امشب کارش را می‌سازم، سپس مقابل حضرت نشست و شروع به نواختن و خواندن نمود همه دور او جمع شدند اما امام هیچ توجهی باو نکرد پس از مدتی امام سربلند کرد و فریاد زد: از خدا بترس، ناگهان مضراب از دست مخارق افتاد و دیگر نتوانست از آن استفاده کند و این حالت تا آخر عمر او باقی بود.

پس از پایان جلسه مأمون از او پرسید در آن وقت چه حالی داشتی؟ گفت: وقتی اباجعفر سرم داد کشید حالت وحشتی بر من مستولی شد که هنوز رفع نشد.

این داستان اگر چه حکایت‌گر اوج مراتب تقوی و ورع امام است اما بُعد سیاسی نیز دارد و آن تلاش زیاد و توطئه چینی طاغوتیان برای درهم ریختن شخصیت و آبروی ائمه است که

این هم ناشی از گمان خطای آنها به رسوخ پذیری امام است، به تعبیر دیگر عدم اعتقاد آنان به عصمت و پشتیبانی الهی ائمه باعث این تلاشهای نافرجام بود.

ب: بخشش و احسان؛

مردی به نزد آنحضرت آمد و عرض کرد، باندازه مروت و مردانگی‌ات به من چیزی ببخش. امام فرمود: نمی‌توانم، عرض کرد: پس به اندازه ارزش من بده، حضرت فرمود: این را می‌توانم، سپس به غلامش امر کرد که صد دینار به او بدهد.

همچنین یکی از یاران آنحضرت بنام صالح بن محمد که متولی اوقاف امام در قم بود به آنحضرت عرض کرد، آقای من، من باندازه ده هزار درهم از اموال شما را انفاق کردم بر من حلال کنید، امام فرمود: حلال کردم.

و نیز داود بن قاسم می‌گوید: ابوجعفر (ع) سیصد دینار به من داد و دستور داد که آنها را به برخی از پسر عموهایش بدهم.

قطعاتی از اذکار و دعا‌های حضرت؛

در اینجا به برخی از اذکاری که امام در مقام مناجات با خدا بعنوان یکی از مظاهر تسبیح و تمجید خدا در محراب عبادت زمزمه می‌کرد اشاره می‌کنیم:

يا ذا الّٰذی کانَ قَبْلَ کُلِّ شَیْءٍ ثُمَّ خَلَقَ کُلَّ شَیْءٍ ثُمَّ یَبْقَی و یَفْنِی

كُلُّ شَيْءٍ يَا ذَا الَّذِي لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ يَا ذَا الَّذِي لَيْسَ فِي
السَّمَوَاتِ الْعُلَى وَلَا فِي الْأَرْضِينَ السُّفْلَى وَلَا فَوْقَهُنَّ وَلَا تَحْتَهُنَّ
وَلَا بَيْنَهُنَّ اللَّهُ يُعْبَدُ غَيْرُهُ، لَكَ الْحَمْدُ حَمْدًا لَا يَقْوَى عَلَى إِحْصَائِهِ
إِلَّا أَنْتَ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَاةً لَا يَقْوَى عَلَى
إِحْصَائِهَا إِلَّا أَنْتَ.^۱

ترجمه: ای آنکه قبل از همه بودی و سپس هر چیزی را خلق
کردی در پایان نیز تو بعد از فناى همه چیز باقى خواهى ماند،
ای آنکه كسى همچون تو نیست، ای آنکه در اوج آسمانها و
روى زمینهای پایینی نه بالای آنها و نه پائین آنها و نه در
بینشان هیچ خدایی جز تو پرستیده نمی شوند. تو را حمدی سزا
است که هیچ کس جز خودت توان آن را نداشته باشد. پس بر
محمد و خاندانش آن چنان درودی فرست که جز خودت كسى
توان شمارش آن را نداشته باشد.

دعای امام در ماه رمضان ؛

اللَّهُمَّ يَا مَنْ يَمْلِكُ التَّدْبِيرَ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يَا مَنْ يَعْلَمُ
خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ وَتَجِنُّ الضَّمِيرُ وَهُوَ اللَّطِيفُ
الْخَبِيرُ!

اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ نَوَى فَعَمِلَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنْ شَقِيَ فَكَسَلَ وَلَا
مِمَّنْ هُوَ عَلَى غَيْرِ عَمَلٍ يَتَّكِلُ

^۱ - بحار الانوار ج ۳ ص ۲۸۵

اللهم صَحِّحْ أبدَانَنَا مِنَ الْعَمَلِ وَأَعِنَّا عَلَى مَا افْتَرَضْتَ عَلَيْنَا مِنْ الْعَمَلِ حَتَّى يَنْقُضَى عِنَّا شَهْرُكَ هَذَا وَقَدْ أَدَيْنَا مَفْرُوضَكَ فِيهِ عَلَيْنَا.

اللهم أَعِنَّا عَلَى صِيَامِهِ وَوَقَّفْنَا لِقِيَامِهِ وَنَشِّطْنَا فِيهِ لِلصَّلَاةِ وَلَا تَحْجِبْنَا مِنَ الْقِرَاءَةِ وَسَهِّلْ لَنَا فِيهِ إِيْتَاءَ الزَّكَاةِ.
اللهم لَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا وَصَبًا وَلَا تَعَبًا وَلَا سُقْمًا وَلَا عَطْبًا. اللهم ارزُقْنَا الْإِفْطَارَ مِنْ رِزْقِكَ الْحَلَالِ.

اللهم سَهِّلْ لَنَا فِيهِ مَا قَسَمْتَهُ مِنْ رِزْقِكَ وَيَسِّرْ مَا قَدَّرْتَهُ مِنْ أَمْرٍ وَاجْعَلْهُ حَلَالًا طَيِّبًا تَقِيًّا مِنَ الْإِثَامِ، خَالِصًا مِنَ الْإِصَارِ وَالْإِجْرَامِ.

اللهم لَا تَطْعِمْنَا الْإِطْيِيًّا غَيْرَ خَبِيثٍ وَلَا حَرَامٍ وَاجْعَلْ رِزْقَكَ لَنَا حَلَالًا لَا يَشْوِبُهُ دَنْسٌ وَلَا اسْقَامٌ يَا مَنْ عَلَّمَهُ بِالسِّرِّ كَعَلَّمَهُ بِالْإِعْلَانِ يَا مُنْفِضًا عَلَى عِبَادِهِ بِالْإِحْسَانِ يَا مَنْ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ خَيْرُ الْهِمَنِ ذِكْرُكَ وَجَنَّبْنَا عَسْرَكَ وَأَنْلَنَا يُسْرَكَ وَاهْدِنَا لِلرِّشَادِ وَوَقَّفْنَا لِلسُّدَادِ وَاعْصِمْنَا مِنَ الْبَلَايَا وَصُنَّا مِنَ الْأَوْزَارِ وَالْخَطَايَا يَا مَنْ لَا يَغْفِرُ عَظِيمَ الذُّنُوبِ غَيْرُهُ وَلَا يَكْشِفُ السُّوءَ إِلَّا هُوَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَأَكْرَمَ الْإِكْرَمِينَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَاهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ.

وَاجْعَلْ صِيَامَنَا مَقْبُولًا وَبَالِغًا وَالتَّقْوَى مَوْصُولًا وَكَذَلِكَ فَاجْعَلْ سَعِينًا مَشْكُورًا وَقِيَامَنَا مَبْرُورًا وَقِرَانَنَا مَرْفُوعًا وَدَعَائِنَا

مسموعاً و اهدنا للحسنى و جَنَّبْنَا العُسرَى و يَسِّرْنَا لِلْيُسْرَى و
 أعلِّ لنا الدَّرَجَاتِ، و ضاعِفِ لَنَا الحَسَنَاتِ و اقبَلِ مِنَّا الصَّوْمَ و
 الصَّلَاةَ و اسمع مِنَّا الدَّعَوَاتِ. و اغفر لنا الخَطِيئَاتِ و تَجَاوَزْ عَنَّا
 السَّيِّئَاتِ و اجعلنا من العاملين الفائزين و لا تجعلنا من المغضوب
 عليهم و لا الضَّالِّينَ حتى يَنْقُضَى شَهْرُ رَمَضَانَ عَنَّا و قَدْ قَبِلْتَ فِيهِ
 صِيَامَنَا و قِيَامَنَا و زَكَّيْتَ فِيهِ اعمالنا و غَفَرْتَ فِيهِ ذُنُوبَنَا و اجزَلْتَ
 فِيهِ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ نَصَّيْنَا فَأَنَّكَ الاله المَجِيبُ و الربُّ القَرِيبُ
 و انت بكل شىءٍ مَحِيطٌ.^۱

ترجمه: ای خدایی که تدبیر امور عالم به قدرت اوست و بر هر
 کاری تواناست، ای آنکه به خیانت چشم خلائق و آنچه در
 سینه‌ها نهان است آگاهی و از راز دلها اطلاع داری و دانا و آگاه
 هستی، ای خدا ما را از آن دسته بندگان قرار بده که چون نیت
 خیر کنند در پی عمل آن روند و از آنان که محرومند و در
 کارها کسالت دارند و به غیر از عمل خویش اعتماد می‌کنند
 قرارنده.

خداوند! بدن ما را از بیماریها سالم بدار و ما را به ادای اعمالی

^۱ - إقبال الأعمال ، ج ۱، ص: ۲۳

که بر ما واجب گردانیدی یاری کن بطوری که چون این ماه مبارک تمام شود واجباتت را انجام داده باشیم.

خداوندا! در این ماه شریف ما را برای روزه داری کمک کن و بر عبادت شبانه توفیق ده و برای نماز نشاط ده ما را از خواندن قرآن محروم مکن و دادن زکات را بر ما آسان کن. ای خدا، بیماری، رنج، درد و هلاکت را بر ما مسلط مساز.

خدا یا! افطار ما را از رزق حلال روزی کن و رزقی که قسمت ما کرده‌ای در این ماه به آسانی بدست ما برسان و هرچه تقدیر ما کرده‌ای به امر خود سهل فرما و حلال و دلپسند و پاکیزه از ظلم و گناه و خالص از خطا و زشتی گردان.

خداوندا! جز روزی پاک و نا آلوده به پلیدی‌ها و حرامها به ما مخوران و آن را حلال و بدون هیچ امتزاجی با ناپاکی‌ها و بیماری‌ها قرار بده. ای آنکه آگاهی‌اش به نهان همچون آگاهی‌اش به آشکار است، ای که به بندگان بفضل و کرم و احسان رفتار می‌کنی، ای که بر همه کار عالم توانا هستی و به همه چیز آن آگاه و باخبری.

یاد خودت را به ما الهام کن و ما را از اموری که موجب سختگیری توست دور بدار و به آسانی‌ها موفق ساز، ما را به راه رشد هدایت کن و بکار درست موفق کن و از بلاها محفوظمان بدار و از خطا و لغزش نگاهمان دار.

ای آنکه جز او گناه بزرگ را کسی نبخشد و کسی جز او درد و غم و اندوه را برطرف نمی‌سازد، ای مهربانترین مهربانان، و ای بزرگوارترین بزرگواران؛ بر محمد و خاندانش درود فرست و روزه ما را قبول کن و آن را با نیکی و تقوی همراه کن.

سعی و کوشش ما را پاداش ده و قیامان به عبادتت را پسندیده بنما و قرآن خواندن ما را به آسمان قبولت بالا ببر، دعایمان را مستجاب فرما و بهر کارنیکو ما را هدایت کن و از سختی‌ها دور ساز و به آسانی‌ها موفق دار و ما را درجات عالی عطا فرما و بر حسنات ما بیفزای و روزه و نماز ما را مقبول درگاہت بگردان و دعاها را مستجاب کن و خطاهای ما را ببخش و از اعمال بد ما درگذر و ما را از نیکوکاران و فیروزمندان قرار ده و از آنان که مورد غضب تو واقع شدند یا گمراه شدند قرار مده تا آنکه چون ماه رمضان تمام شود، نماز و روزه ما پذیرفته و اعمال ما را نیک و خالص و گناهانمان را آمرزیده باشی و از هر خیر و سعادت بزرگترین قسمت را نصیب ما ساخته باشی که البته تنها تو خدای اجابت کننده و پروردگار نگهبان خلق و نزدیک به بندگانی و علم ازلی تو بر تمام امور عالم گسترده است.

دعایی دیگر:

يَا مَنْ لَا شَبِيهَ لَهُ وَلَا مِثَالَ، أَنْتَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ وَلَا خَالِقَ

الا انت تُغْنِي المخلوقينَ وَ تَبْقَى، انت حَلَمْتَ عَمَّنْ عَصَاكَ وَ فِي
المَغْفِرَةِ رِضَاكَ.^۱

ترجمه: ای آنکه شبیه و مانندی نداری، تو آن خدایی هستی که
هیچ خدایی جز تو نیست و هیچ خالقی غیر از تو نیست،
مخلوقات را فنا می‌کنی و خودت باقی می‌مانی، تویی که از
سریجان فرامینت درگذری و خشنودیات در بخشش گناهان
است.

ادعية الوسائل الى المسائل؛ ۲

این ادعیه شامل ده دعای با عظمت است که امام جواد(ع)
از پدرانش و آنها از پیامبر اکرم(ص) و او از خدا نقل کرده
است.

علامه مجلسی و سید ابن طاووس آن را در کتب خود
بحارالانوار و مهج الدعوات نقل کرده‌اند این ادعیه به مثابه
صحیفه جوادیه است نظیر صحیفه سجادیه و صحیفه علویه

^۱ - إلزام الناصب فی إثبات الحجة الغائب عجل الله تعالى فرجه ، ج ۱، ص: ۱۸۸

^۲ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۹۱، ص: ۱۱۳

و... که مجموعه ادعیه نقل شده از امام سجاده (ع) و امیرالمؤمنین (ع) است.

سلسله سند این ادعیه به ابو حارث نوفلی خادم امام رضا (ع) میرسد وی می گوید: هنگام ازدواج امام جواد (ع) با دختر مأمون آنحضرت در کاغذی برای مأمون چنین نوشت: هر زنی از مال شوهرش بهره‌ای بنام صدق (مهریه) دارد و از آنجا که خداوند اموال ما اهل بیت را در آخرت قرار داده و ما آن را در آنجا جمع کرده ایم بخلاف شما که اموالتان را در همین دنیا در اختیارتان قرار داده و شما آن را در همین دنیا جمع می‌کنید، من مهریه دختر ترا ادعیه الوسایل الی المسائل قرار دادم، این ادعیه مناجاتی است که پدرم به من داد و او آن را از پدرش و پدرش از اجدادش تا امیرالمؤمنین (ع) گرفته است، جدمان علی ابن ابیطالب (ع) این دعا را به حسن (ع) داد و گفت: این دعا را پیامبر اکرم (ص) به من داد در حالیکه بروی کاغذ نوشته شده بود و فرمود: این را جبرائیل به من داد و گفت: پروردگارت می‌فرماید: این ادعیه کلید گنج‌های دنیا و آخرت است پس آن را وسیله رسیدن به خواسته‌هایت قرار بده تا به آرزوها و خواسته‌هایت برسی و البته آن را در حاجت‌های دنیوی استفاده مکن که باعث می‌شود بهره آخرت‌ات کم شود.

این ادعیه ده وسیله است برای رسیدن به ده خواسته که بوسیله این ده وسیله دربهای حوائج گشوده می‌شود و به سبب

آنها حاجات برآورده می‌شود، در اینجا این ادعیه به ترتیب نقل و ترجمه آن تقدیم نظر خوانندگان می‌شود:

الف: المناجاة بالاستخارة؛

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم انْ خَيْرَ تَكَ فِيمَا اسْتَخِيرُكَ فِيهِ تُنِيلُ الرَّغَائِبَ وَ تَجْزِلُ
 الْمَوَاهِبَ، وَ تُغْنِمُ الْمَطَالِبَ وَ تُطَيِّبُ الْمَكَاسِبَ وَ تَهْدِي اِلَى اَجْمَلِ
 الْمَذَاهِبِ وَ تَسُوِّقُ اِلَى اِحْمَدِ الْعَوَاقِبِ وَ تَقِي مَخَوفَ النَّوَائِبِ،
 اللهم انى اسْتَخِيرُكَ فِيمَا عَزَمَ رَأْيِي عَلَيْهِ وَ قَادَتْنِي عَقْلِي اِلَيْهِ
 سَهْلٍ اللَّهُمَّ مِنْهُ مَا تَوَعَّرَ وَ يَسَّرَ مِنْهُ مَا تَعَسَّرَ وَ اَكْفَيْنِي فِيهِ الْمُهِمَّ
 وَ اِدْفَعْ عَنِّي كُلَّ مَلَمٍ وَ اجْعَلْ رَبَّ عَوَاقِبِهِ غُنْمًا وَ خَوْفَهُ سِلْمًا وَ
 بُعْدَهُ قُرْبًا وَ جَدْبَهُ خِصْبًا وَ ارْسِلِ اللَّهُمَّ اِجَابَتِي وَ انْجَحْ فِيهِ طَلِبَتِي
 وَ اقْضِ حَاجَتِي وَ اقْطَعْ عَوَاقِبَهَا وَ اَمْنَعْ بَوَاقِهَا وَ اَعْطِنِي اللَّهُمَّ لِيَوْمِ
 الظَّفَرِ بِالْخَيْرَةِ فِيمَا اسْتَخَرْتُكَ وَ وَفَوْرِ الغُنْمِ فِيمَا دَعَوْتُكَ وَ
 عَوَائِدِ الْاِفْضَالِ فِيمَا رَجَوْتُكَ وَ اِقْرِنِهِ اللَّهُمَّ رَبَّ النَّجَاحِ وَ خِصَّةَ
 بِالصَّلَاحِ وَ اَرِنِي اسْبَابَ الْخَيْرَةِ فِيهِ وَ اَضِحَّةَ وَ اَعْلَامَ غُنْمِهَا لِائِحَةٍ
 وَ اَشَدُّدِ حِنَاقِ تَعْسِيرِهَا وَ اَنْعَشِ صَرِيحِ تَيْسِيرِهَا وَ بَيْنِ اللَّهُمَّ
 مُلْتَبَسِهَا وَ اَطْلِقْ مُحْتَبَسِهَا وَ مَكَّنْ اَسْهَأَ فِيهِ حَتَّى تَكُونَ خَيْرَةً
 مُقْبَلَةً بِالْغُنْمِ مُزِيلَةً لِلْغُرْمِ عَاجِلَةً النِّفْعِ بَاقِيَةَ الصَّنْعِ اِنَّكَ ولى
 الْمَرْيَدِ، مُبْتَدِءٌ بِالْجُودِ.

ترجمه: خدایا رضایت تو در آنچه که در آن طلب خیر می‌کنم

مرا به آرزوهایم می‌رساند و بخششهای شایان به من می‌رساند و مطالب پرفایده به غنیمت می‌آورد کسبها را پاک می‌کند، به زیباترین راهها ره می‌نماید و به ستوده ترین پایانهها می‌انجامد و از ناگواریهای ترسناک دور می‌دارد.

خداوندا! من در آنچه بر آن تصمیم می‌گیرم و عقلم بدان قد می‌کشد از تو طلب خیر می‌کنم. خدایا در این امور آنچه دشوار است آسان کن و آنچه سخت است هموار کن و امور مهم مرا کفایت کن و هر پیش آمد ناگواری را از من دفع کن.

خدایا سرانجام امر مرا غنیمت و ترسش را امنیت و دوریش را نزدیکی و کمبود آنرا فراوانی قرار بده.

خدایا! خواسته‌هایم را اجابت کن، خواهش‌هایم را برآور و حاجتم را بده، موانع آنرا برطرف کن و بدی‌های آن را از من باز دار، ای خدا به من نشان پیروزی اموری که در آن طلب خیر می‌کنم را بنما و در آنچه دعا کردم وفور بهره و فواید نیک نصیب ساز.

خدایا! امر مرا به کام روائی مقرون و به صلاح مخصوص کن و اسباب خیر آنرا آشکار و نشانه‌های بهره مندی آن را عیان و گلوگاه دشواریش را بگیر و آسانیش را همراه با نشاط کن.

خدایا! امور مبهم آن را واضح و آنچه دربند است رها و پایه‌های آنرا محکم کن تا آن امور خیری باشد رو آورنده همراه

با نعمتها و بهره‌ها، برکننده زيانها، نفع رساننده سريع و با
محصولی دائمی، بدرستی که تو دارای نعمت زياد و آغاز کننده به
بخشش هستی.

ب: المناجاة بالاستقالة

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم انَّ الرَّجاءَ لِسعَةِ رَحْمَتِكَ أَنْظِقْنِي بِاسْتِقالَتِكَ وِ الْأَمَلِ لِأِ
ناتِكَ وِ رِقِّبِكَ شَجَعْنِي عَلِي طَلَبِ أَمَانِكَ وِ عَفْوِكَ، وِ لِي ياربُّ
ذُنُوبٌ قَدْ وِاجَهْتِها أَوْجُهُ الْاِنْتِقامِ وِ خَطايا قَدْ لَحَظْتِها أَعْيُنِ
الاصْطِلامِ وِ اسْتَوْجِبْتُ بِها عَلِي عَدْلِكَ أَلِيمِ الْعَذابِ وِ اسْتَحَقَقْتُ
باجْتِراحِها مِيرِ الْعِقابِ وِ خِفْتُ تَعْوِيقَها لِإِجابَتِي وِ رَدَّها إِياي عَنِ
قِضاءِ حاجَتِي وِ إِباطِها لِطَلَبَتِي وِ قَطْعِها لِاسبابِ رَغْبَتِي مِِنْ أَجَلِ
ما قَدْ انْقَضَ ظَهْرِي مِِنْ ثِقَلِها وِ بَهْظِنِي مِِنْ الْاسْتِقالِ بِحَمْلِها ثُمَّ
تَرا جَعْتُ رَبَّ اِلي حَلِمِكَ عَنِ الْعاصِينِ وِ عَفْوِكَ عَنِ الْخاطِئِينَ وِ
رَحْمَتِكَ لِلْمُذنبِينَ.

فَأَقْبَلْتُ بِثِقَتِي مُتَوَكِّلاً عَلِيكَ طارِهاً نَفْسِي بَيْنَ يَدَيْكَ شاكِياً بِئْسَ
الِيكَ سائِلاً رَبَّ ما لا اسْتَوْجِبُهُ مِِنْ تَفْرِيجِ الْعَمِّ وِ لا اسْتَحِقُّهُ مِِنْ
تَنْفِيسِ الْهَمِّ مُسْتِقالِياً رَبَّ لَكَ وِ اتِّقاَ مِولايَ بِكَ.

اللهم فَاْمُنْ عَلِيَّ بِالْفِرْجِ وِ تَطَوَّلْ عَلِيَّ بِسَلَامَةِ الْمَخْرَجِ وِ ادْلِلْنِي
بِرَأْفَتِكَ عَلِيَّ سَمْتِ الْمَنْهَجِ وِ أزلْنِي بِقُدْرَتِكَ عَنِ الطَّرِيقِ
الاعْوَجِ وِ خَلِّصْنِي مِِنْ سِجْنِ الْكُربِ بِاقالَتِكَ وِ أَطْلِقْ أَسْرِي

بِرَحْمَتِكَ وَ تَطَوَّلَ عَلَيَّ بِرِضْوَانِكَ وَجُدْ عَلَيَّ بِإِحْسَانِكَ.
 وَاقْلِنِي رَبُّ عَثْرَتِي وَ فَرِّجْ كُرْبَتِي وَارْحَمْ عِبْرَتِي وَ لَا تَحْجُبْ
 دَعْوَتِي وَ اشدُّدْ بِالْإِقَالَةِ أَزْرِي وَ قَوِّبْهَا ظَهْرِي وَ أَصْلِحْ بِهَا أَمْرِي
 وَ أَطِّلْ بِهَا عُمْرِي وَارْحَمْنِي يَوْمَ حَشْرِي وَ وَقْتِ نَشْرِي إِنَّكَ
 جَوَادٌ كَرِيمٌ غَفُورٌ رَحِيمٌ وَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ.

مناجات در طلب پوزش و چشم پوشی از گناه

ترجمه: خدایا! امید به وسعت رحمتت زبانم را به طلب عفو گویا
 کرده و امید به نرمخوئی تو بر طلب امان و بخشش از تو جرأت
 بخشیده.

خدایا! گناهیانی دارم که مواجهه با انتقام توست و خطاهایی
 مرتکب شده ام که مرا در آستانه هلاکت قرار داده بر اساس
 عدالت تو و بخاطر آنها مستوجب دچار شدن به عذاب دردناکی
 شده ام و بخاطر گستاخی ام مستحق شکنجه و عقاب شده ام، و
 اکنون از آن ترسانم که گناهانم باعث معوق شدن پاسخ
 درخواستهایم و دور شدنم از اجابت حاجتم و باطل شدن
 مطالباتم شود و می ترسم اشتیاقم بخاطر گناهان سنگینی که
 بارش کمرم را شکسته است قطع شود.

اما آنگاه که به گذشت تو از عصیان کنندگان و بخشش تو
 نسبت به خطاکاران و مهربانی تو نسبت به گناهکاران می نگرم

به اطمینان قلبی‌ام به تو باز می‌گردم در حالیکه توکلم برتوست، خود را در برابرت می‌آورم و از غصه‌ها و ناراحتی‌هایم پیش تو درد دل می‌کنم و از تو برطرف شدن ناراحتی‌ها و زدایش غم‌ها را می‌طلبم هرچند که می‌دانم لیاقت آن را ندارم و نیز با همین اطمینانم از تو درخواست پوزش می‌کنم.

خدایا! منتهی برسرم نه گشایشی در کارم قرار بده، تفضلی کن و از مشکلاتم برهان ترحمی کن و براه راست هدایت‌م کن و از کثر راهها بازم دار و با عذر پذیریت از زندان ناراحتی و غم‌ها خلاصم کن.

خدایا! ترحمی کن و از اسارتم رهایی بخش، رضایت را بر من ارزانی دار و باران احسانت را بر من ببار، غم دلم را بزدای و براشک چشمم رحم کن و از حوائجم محروم مساز، به گذشتت یاریم فرما و بوسیله آن بمن پشتگرمی بده، امرم را اصلاح و عمرم را طولانی کن و در روز حشر و وقت باز شدن نامه اعمال بر من رحم آر که تو بخشنده بزرگوار و آمرزنده‌ای. (و بر محمد و خاندانش نیز درود فرست).

ج: المناجاة بالسفر؛

بسم الله الرحمن الرحيم

اَللّٰهُمَّ اِنِّىْ اُرِيْدُ سَفْرًا فَخِرْلِيْ فِيْهِ وَاَوْضِحْ لِيْ فِيْهِ سَبِيْلَ الرَّأْيِ وِ
فَهْمِيْنِيْهِ وَاَفْتَحْ عَزْمِيْ بِالاسْتِقَامَةِ وَاشْمَلْنِيْ فِيْ سَفْرِيْ بِالسَّلَامَةِ وِ

أفدلى به جزيلَ الحَظِّ و الكرامةِ واكلأنى فيه بحريز الحِفظِ و
الحِراسةِ. وِجَنِّبْنى اللَّهُمَّ وَعَثَاءَ الْأَسْفَارِ و سَهْلَ لى حُزُونَةَ الْأَوْعَارِ
وَاطْوِلى البعيدِ لِطُولِ انبساطِ المَراحِلِ و قَرِّبْ مِنِّى بَعْدَ نَأىِ
المناهلِ و باعَه فى المَسيرِ بينَ خُطى الرِواحِلِ حَتَّى تُقَرِّبَ نِياطِ
البعيدِ و تُسَهِّلْ و عورَةَ الشَّدِيدِ و لَقِّنِّى اللَّهُمَّ فى سَفَرى نُجَحَ
طائرِ الواقِيهِ و هِنِّئْنى غُنىمَ العافِيهِ و خَفِيرَ الاستِقلالِ و دَليلَ
مجاوِزَةَ الاهوالِ و باعِثْ وُفودَ الكِفايَةِ و سائِحِ خَفيرِ الوِلايَةِ
وَاجعَلُهُ اللَّهُمَّ رَبِّ عَظِيمِ السَّلَمِ حاصِلَ الغُنىمِ و اجعَلِ اللَّهُمَّ رَبِّ
الليلِ سِتْرًا لى مِنَ الْأَفاتِ و النَّهارِ مانِعًا مِنَ المَلَكاتِ و اقطَعْ عَنِّى
قَطْعَ لُصُوصِهِ بِقُدْرَتِكَ و احْرُسْنى مِنَ وُحُوشِهِ بِقُوَّتِكَ حَتى
تَكُونَ السَّلَامَةُ فىهِ صَاحِبَتى و العافِيَةُ مِقاَرِنَتى و الِئْمَنُ سائِقى
و الِيسرُ مِعاِنَتى و العِسرُ مُفارقى، و السُّجُجُ بَينَ مُفارقى، و القُدْرُ
مُوافِقى و الامرُ مُرافِقى أَنْكَ ذِوالْمَنِّ و الطُّولُ و القُوَّةُ و الحَوْلُ و
انْتَ عَلى كُلِّ شىءٍ قَدِيرٌ.

مناجات سفر

ترجمه: خدایا من عزم سفر کرده‌ام پس برایم در این سفر خیر
مقدر ساز، تصمیم را واضح و آنرا به من بفهمان. خدایا! تصمیم
را با استقامت آغاز کن و سلامتی را شامل حالم کن و بواسطه
این سفر بهره شایانی نصیبم کن.
خدایا از من در حصار حفاظتت مراقبت کن و از رنج سفرها

دورم دار، سختی بیابان‌ها را برایم آسان و مسافتهای دور را برایم در نورد و آبشخورهای دور را نزدیک کن و قدم باربران را بلند ساز تا مسافتهای دور نزدیک شود و طی بیابان‌های سخت آسان شود.

پروردگارا! در این سفر فرشته نگهبان را همراهم ساز متاع عافیت را گوارایم ساز و بر کمی نیرویم نگهبان و بر راههای ترسناک راهنمای عبور بگمار بهره کافی برایم قرار ده و نگهبان سرپرستی ات را بهمراهم فرست. خدایا این سفر را مقدمه یک سلامتی و آرامش بزرگ که بهره‌های زیادی میرساند قرار بده و شب را پرده مقابل آفات و روز را مانعی از مهلکات بگردان و به قدرت خودت دست دزدان راه را از من کوتاه و حیوانات وحشی را از من دور ساز تا سلامتی رفیق راهم شود و عاقبت همراهم و برکت جلو دارم و آسانی هم آغوشم و سختی از من دور و کامیابی در برم و امنیت در کنارم باشد بدرستی که تو صاحب بخشش و قدرت و منت گذارنده‌ای و بر هر کار توانا هستی.

د: المناجاة بطلب الرزق؛

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم ارسل علىَّ سِجَالاً رزقِك مِدْراراً وامطِرْ سحائبَ اِفْضَالِكِ
علىَّ غِزَاراً وارمِ غَيْثَ نَيْلِكِ الیَّ سِجَالاً، واسبِلْ مَزِيدَ نِعْمَتِكِ

على خُلَّتِي اسبَالاً وافقرني بجودِك اليك واغنني عَمَّنْ يُطْلَب
 مالديك وداوِ داءَ فقري بدواءِ فَضْلِكَ، وانعش صرعة عَيْلَتِي
 بطولِك واجبر كَسْرَ خُلَّتِي بنولِك و تصدّق عليّ اقلالي بكثرَة
 عطائِك و عليّ اختلالِي بكرم حَيائِك، وسهّل ربّ سبيل الرزقِ
 اليّ وأثبت قواعده لديّ و بجّسْ لي عُيونَ سَعَةِ رحمتك و فجعّر
 أنهارَ رَغْدِ العيشِ قِلي برأفتك و رحمتك وأجذب أرضَ فقري
 واخصبْ جذبَ ضُرِّي واصرفْ عنيّ في الرزقِ العوائق واقطع
 عنيّ مِنَ الضيقِ العلائق وارِ مني اللّهم من سَعَةِ الرزقِ باخصبِ
 سَهَامِهِ واحبّني من رَغْدِ العيشِ باكثرِ دَوامِهِ.

واكسني اللهم اي ربّ سرايلِ السّعةِ و جلابيبِ الدّعةِ فاني ربّ
 منتظرٌ لانعامِك بحذف الضّيقِ و لتطوّلِك بقطع التّعويقِ و
 لتفضّلِك ببتّر التقصيرِ ولوصل حَبلي بكرمك بالتيسيرِ وامطر
 اللهم عليّ سماءَ رزقِك بسجّالِ الديمِ واغنني عن خَلقِك بعوائدِ
 النّعمِ وارمِ مقاتِلِ الإقتارِ مِنِّي واحمِلِ عَسْفَ الضّرّ عني واضرب
 الضّرّ بسيفِ الاستيصالِ وامحطّه ربّ منك بسَعَةِ الإفضالِ
 وامدّني بنموّ الأموالِ واحرسني من ضيقِ الاقلالِ واقبضْ عنيّ
 سوءَ الجَدبِ وابسطْ لي بساطَ الخصبِ وصحّني بالاستظهارِ و
 مَسّني بالتمكينِ من اليسارِ إنك ذوالطّولِ العظيمِ والفضلِ العميمِ
 وانت الجوادُ الكريمُ المَلِكُ الغفورُ الرَّحيمُ.

اللهم اسقني من ماءِ رزقِك غَدَقاً وانهَجْ لي مِن عَمِيمِ بَدَلِك

طُرُقًا وَاَفْجَأَنِي بِالثَّرْوَةِ وَالْمَالِ وَاَنْعَشَنِي فِيهِ بِالْاِسْتِقْلَالِ.

مناجات برای طلب روزی

ترجمه: خدایا! باران روزیت را پی در پی بر من بیفشان و رگبار فضل فراوانت را پربار بیبار، ابرهای عطایت را بر سرم بفرست، و راه نعمتهای فراوانت را بسوی فقرم باز نما.

مرا فقیر درگاه خود کن و از هر که محتاج توست بی‌نیازم فرما، درد فقرم را به دوی بخششت درمان کن و مرا از بیهوشی عیالمندی با مهربانیت بهوش آور و شکستگی فقر و بیچارگی‌ام را به نوالهات ببند، بر کمی دارائی‌ام با کثرت عطائت و برنداری‌ام با بزرگواری حیانت صدقه بده. بار خدایا! راه روزی را بر من آسان کن و پایه‌هایش را در کنارم محکم نما و چشمه‌های رحمتت را برایم جوشان و نهرهای خوشی را به مهربانیت پر آب نما و زمین فقرم را دچار خشکسالی کن و خشکسالی سختی‌ام را به فراوانی بدل نما و مانع‌های رزقم را از سر راهم بردار و مرا از سختی‌ها و تنگناها رها کن و تیرهای فراوانی رزق و پر محصولی را بسویم پرتاب کن و زندگی راحت و پردوامی را برایم رقم بزن.

خداوندا پیراهن گشایش و لباس آسایش را بر تنم کن که من

ای خدا منتظر انعام تو به شکل برداشتن تنگناها هستم و منتظر مهربانی‌ات هستم که بدان موانع را از سر راهم برداری و منتظر بخششات هستم که بدان ناتوانی‌ها را پایان دهی و منتظر آنم که ریسمان زندگیم را به آسایش گره بزنی.

خداوندا! آسمان رزقت را بگو که بر من باران دائمی بریزد و مرا بوسیله نعمتهایت از مخلوقات بی‌نیاز کن و دشمن نداری و فقر را از من با تیر قدرتت بزن و فرج و گشایش را به سرعت به من برسان، ریشه زیان را از بیخ برکن و با وسعت بخششت آنرا نابود کن و مرا به سود دهی اموال مدد کن و از تنگی کمبودها حراست کن و بدی خشکسالی و قحطی را از من بگیر و بساط فراوانی را برایم پهن کن مرا همنشین کمکها بکن و با راحتی‌ها و توانایی‌ها همراه کن که تو دارای بخشش بزرگ و فضل گسترده‌ای و تویی بخشنده و بزرگوار، پادشاه و آمرزنده و مهربان.

پروردگارا! مرا از آب رزقت سیراب کن و در گمراهی‌ام بدان راهی بنما و به ناگهان با ثروت و مال روبرویم کن و زندگی مرا بر سبکی و آسایش برپا دار.

هـ: المناجاة بالاستعاذة

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم انى اعوذبك من مُلَمَّاتِ نوازلِ السبائِ و احوالِ عظامِ الضراءِ فاعِذنى ربُّ من صَرَعةِ البأساءِ و اَحْجَبْنى مِن سَطَوَاتِ البلاءِ و نَجِّنى من مُفاجأةِ النِّقَمِ و احرُسنى من زوالِ النِّعَمِ و مِن زَلِّ التِّدْمِ و اجعلنى اللهم ربِّ فى حِمى عِزِّكَ و حِياطةِ حِرْزِكَ من مِباغَتهِ الدَّوائِرِ و مُعاجلةِ البَواذِرِ.

اللهم ربُّ وارضِ البلاءَ فَاخسِفْها و عَرِّصْها المَحَنَ فارْجِفْها و شمسِ النِّوائِبِ فاكسِفْها و جِبَالَ السُّوءِ فانسِفْها و كَرَبِ الدَّهْرِ فاكسِفْها و عوائِقَ الامورِ فاصْرِفْها و اوردنى حياضَ السلامهِ و احمِنى على مطايا الكرامَةِ و اصحِبْنى باقالمةِ العَثرةِ و اشمِلى بسترِ العورةِ و جُدْ علىَّ ربِّ بآلائِكَ و كَسِفِ بَلائِكَ و دَفَعِ ضَرَاتِكَ و اَدْفَعِ عَنى كَلالِكَ عذابِكَ و اصْرِفْ عَنى اَيمَ عَقابِكَ و اَعِذنى من بوائِقِ الدهورِ و اِنفِذنى من سِوَةِ عواقِبِ الامورِ و احرُسنى من جَميعِ المحذورِ و اصدَعِ صَفاةَ السبائِ عن امرى و اشلِّ يَدَهْ عَنى مُدَّةَ عُمُرى انك الربُّ المَجيدُ المَبدِئُ المَعيدُ الفَعالُ لَمَّا تُريدُ.

مناجات در پناهندگی به خدا

ترجمه: خدایا من به تو پناه می‌برم از فرود بلاهای نازل شونده و هراس سختیهای بزرگ. پروردگارا! مرا از شکست در مقابل سختی‌ها پناهم ده و از یورش بلا بیوشان و از نعمت‌های

ناگهانی نجات بخش و از زائل شدن نعمت‌ها و لغزش قدم‌ها پاسداریم کن و مرا ای خدا در پناه حمایت عزتت و محوطه نگاهداریت از شر گرفتاری‌های ناگهانی و پیشامدهای بد و شتابان حفظ کن.

خدایا، پروردگارا! سرزمین بلا را فرو بر و بساط رنج را برهم زن و خورشید بد آمدها را تیره کن و کوه‌های بدی را خرد کن و گرفتاری‌های زمانه را برطرف ساز و موانع کارها را برطرف فرما و مرا در منطقه سلامت وارد و بر بارکش‌های کرامت سوارم ساز و چشم‌پوشی از اشتباهات راهنشینم کن و پوشش عیوب را شاملم فرما.

پروردگارا! نعمتها و رفع بلاها و جلوگیری از سختی‌هایت را به من مهربانی کن و ریزش عذابت را از سوی من برگردان و مجازات دردناکت را از من به سوی دیگر فکن و مرا از بدکیش‌های روزگار پناه بخش و از بدعاقبتی کارها پناه ده و از محذورات پاسم دار و سنگ سخت بلا را از کارهایم بشکن و دست بلا را تا پایان عمرم ناتوان ساز، بدرستی که تو پروردگار با عظمت و آغاز کننده و بازگرداننده‌ای و هرچه بخواهی می‌کنی.

و: المناجاه بطلب التوبه؛

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم ربّ انى قَصَدْتُ اليك باخلاص توبة نَصُوحٍ وَ تَثْبِيتِ عَقْدٍ
صحيحٍ وَ دُعَاءِ قَلْبٍ جَرِيحٍ وَ اِعْلَانِ قَوْلٍ صَرِيحٍ.
اللهم ربّ قَتَّعْتَنِي مِنِّي اِنَابَةً مَخْلُصَةً التَّوْبَةِ وَ اِقْبَالَ سَرِيْعِ الْاَوْبَةِ وَ
مَصَارِعِ تَجَشُّعِ الْحَوْبَةِ وَ قَابِلِ رَبِّ تَوْبَتِي بِجَزِيلِ الثَّوَابِ وَ كَرِيْمِ
الْمَأْتَبِ وَ حَطَّ الْعِقَابِ وَ صَرَفَ الْعَذَابِ وَ غُنِمَ الْاِيَابِ وَ سَتَرَ
الْحِجَابِ.

وَ اَمْحُ اللَّهُم رَبِّ بِالتَّوْبَةِ مَا ثَبَتَ مِنْ ذُنُوبِي وَ اغْسِلْ بِقَبُولِهَا جَمِيعَ
عُيُوبِي وَ اجْعَلْهَا جَالِيَةً لِرَيْنِ قَلْبِي شَاخِذَةً لِبصِيرَةِ لُبِّي غَاسِلَةً
لِدِرْنِي مَطْهَرَةً لِنَجَاسَةِ بَدْنِي مُصَحِّحَةً فِيهَا ضَمِيرِي عَاجِلَةً اِلَى
الْوَفَاءِ بِهَا مَصِيرِي وَ اَقْبَلِ رَبِّ تَوْبَتِي فَانْهَا بِصِدْقٍ مِنْ اِخْلَاصِ
نِيَّتِي وَ مَحْضٍ مِنْ تَصْحِيحِ بَصِيرَتِي وَ اِحْتِفَالٍ فِي طَوِيَّتِي وَ اجْتِهَادٍ
فِي لِقَاءِ سَرِيرَتِي وَ تَثْبِيتِ اِنَابَتِي وَ مُسَارَعَةٍ اِلَى اَمْرِكَ بِطَاعَتِي.
وَ اجْلُ اللَّهُم رَبِّ عَنِّي بِالتَّوْبَةِ ظُلْمَةَ الْاِصْرَارِ وَ اَمْحُ بِهَا مَا قَدَّمْتَهُ
مِنَ الْاَوْزَارِ وَ اَكْسِنِي بِهَا لِبَاسَ التَّقْوَى وَ جَلَابِيبَ الْهُدَى فَ قَدَّ
خَلَعْتُ رِبْقَ الْمَعَاصِي عَنْ جِلْدِي وَ نَزَعْتُ سِرْبَالَ الذُّنُوبِ عَنْ
جَسَدِي مَتَمَسِكاً رَبِّ بِقُدْرَتِكَ مُسْتَعِيناً عَلَى نَفْسِي بِعَزَّتِكَ
مُسْتَوْدِعاً تَوْبَتِي مِنَ النِّكَثِ بِخَفَرَتِكَ مُعْتَصِماً مِنَ الْخِذْلَانِ
بِعِصْمَتِكَ مُقَرَّاً بِاِحْوَالِ وَ لِقَاوَةِ الْاِيَكِ.

ترجمه: خدایا به سوی تو آمدم با توبه‌ای که خالص و قطعی است و پیمانی که محکم و صحیح است و درخواستی که برخاسته از قلبی مجروح و سخنی که آشکار و صریح است. بارخدا! این توبه خالصانه و این بازگشت عاجلانه و این به خاک افتادن خاشعانه را بپذیر و آنرا با ثواب شایان و بازگشتگاه گرمی و برداشت مجازات و رد عذاب و نفع بازگشت و پوشش عیوب بپذیر.

بار خدایا! آنچه قلمت برایم گناه نوشته محو کن و با قبول توبه‌ام همه عیوبم را بشوی و بوسیله توبه دل زنگار زده‌ام را جلابخش و چشم دلم را متوجه ساز و چرک روحم را بشوی و نجاست دلم را تطهیر کن و نهادم را سلامتی و صحت بخش و حرکتیم را برای وفا به آن شتابان کن.

پروردگارا! توبه‌ام را قبول کن که از سر خلوص نیت و فقط بخاطر درستی بصیرت و توجه همه جانبه داشتن و کوشش در پاکی درون کردن و تثبیت نمودن بازگشت بدرگاهت و شتاب در فرمانت است خدایا بوسیله توبه تاریکی اصرار برگناه را روشن و آنچه گناه از پیش فرستادم را محو کن و مرا به لباس تقوی و روپوش هدایت ملبس کن، زیرا که من افسار نافرمانی را از خود کندم و پیراهن گناه را در آوردم در حالیکه به قدرت تو دست یازیده‌ام و از تو طلب کمک کرده‌ام و توبه‌ام را از ترس شکست

به تو سپرده‌ام و از پرده پوشی تو پرده بر گرفته‌ام تا گرفتار
خواری نشوم و این جمله آویزه گوش دلم است که لاحول
ولا قوة الا بك هیچ توانایی و تصرفی جز باذن و قدرت تو
نیست.

ز: المناجاة بطلب الحج؛

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم ارزقني الحجَّ الذي افترضته على من استطاع اليه سبيلاً
اجعل لي فيه هادياً واليه دليلاً وقرب لي بعد المسالك واعني
على تأدية المناسك وحرِّم باحرامى على النار جسدى وزد
للسفر قوتي وجلدى وارزقني رب الوقوف بين يديك والافاضة
اليك واطفرني بالنُّجج بوافر الريح واصدرني رب من مواقف
الحج الاكبر الى مُزْدَلَفَةِ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ واجعلها زُلفَةً الى
رحمتك وطريقاً الى جنتك ووقفني موقِفَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ و
مقام وقوف الاحرام واهلني لتأدية المناسك ونحر الهدى
التَّوَامِكِ بِدَمٍ يُبْحُّ وَأوداج تمج وإراقة الدماء المسفوحة والهدايا
المذبوحة وقرى اوداجها على ما امرت والتنفل بها كما وسمت
واحضرنى اللهم صلوة العيد راجياً للوعد خائفاً من الوعيد حالقاً
شعر رأسى ومقصرأً مجتهداً فى طاعتك مُشْمِراً رامياً للجِمار
بسبع بعد سبع من الأحجار وادخلنى اللهم عرصة بيتك
وعقوتك وأولجنى محل أمنك وكعبتك ومساكينك و

سَوَّالِكْ وَ مَحَاوِيَجِكْ وَجُدْ عَلَيَّ اللَّهُمَّ بِوَأْفِرَ الْأَجْرِ مِنَ الْإِنكِفَاءِ
وَالْتَفْرِ وَاخْتِمِ اللَّهُمَّ مَنَاسِكَ حَجِّي وَانْقِضَاءِ عَجَّتِي بِقَبُولِ مَنِكَ لِي
وَ رَأْفَةِ مَنِكَ بِي يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

مناجات طلب حج

ترجمه: بار خدایا آن حجی را که بر توانمندان واجب کردی را
قسمت من بکن و در راه آن برایم راهنمایی گذار، راه دور آن را
برایم نزدیک و برانجام عبادات و مناسکش یاریم فرما و چون
احرام کنم آتش جهنم را بر بدنم حرام کن و برای این سفر توان
و توشه ام را زیاد ساز.

پروردگارا! قسمتم کن که بتوانم مقابلت به عبادت بیایستم و
بسوی تو روان شوم و مرا به سودهای فراوان بهره مند کن.

خدایا! مرا از ایستگاههای حج اکبر به مشعر برسان و آنجا را
جایی برای نزدیکی به رحمت و راهی بسوی بهشتت قرار بده،
مرا ای خدا در مشعر وقوف ده و برای انجام مناسک و قربانی
شترهای کوهان بزرگ با خون جوشان و رگهای خونفشان و
خونهای ریزان و قربانیهای ذبح شده و بریدن رگهای
گردنشان همان طور که تو امر کردی و انجام وظیفه آنچنان که
مقرر کردی شایسته ساز.

خدایا مرا به انجام نماز عید موفق کن تا با امید به وعده‌هایت و

ترس از تهدیدات و با سر تراشیده شده و ناخنهای چیده شده و حالتی کوشا در انجام عبادات و در حالیکه دامن بکمر زده ام و ۷ سنگ بعد از ۷ سنگ به جمره‌ها زده ام، به انجام نماز بیردازم. خداوندا! مرا به خانه امن و کعبه ات داخل کن و بین محتاجان و درخواست کنندگان قرارم ده، پروردگارا هنگام بازگشت مرا مزد فراوان ده.

خدایا، پایان مناسک حج و انتهاء گریه و زاریم را به قبول آن و مهر و عطوفتی از جانب خودت بیانجام.

ح: المناجاة بكشف الظلم؛

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم انّ ظلمَ عبادِكِ قد تمكّن في بلادك حتى اّماتَ العدلَ و
 قَطَعَ السبيلَ و مَحَقَّ الحَقَّ و اَبْطَلَ الصِّدْقَ و اَخْفَى البرَّ و اَظْهَرَ الشَّرَّ
 و اَهْمَلَ التَّقوى و ازالَ الهُدَى و اَزاحَ الخَيْرَ و اَثَبْتَ الضَّيْرَ و اَنَمَى
 الفسَادَ و قَوَى العِنَادَ و بَسَطَ الجَوْرَ و عَدَى الطُّورَ.
 اللهم يا ربّ لا يَكشِفُ ذلكَ اِلاّ سُلْطَانُكَ و لا يُجِيرُ مِنْهُ اِلاّ
 اِمْتِنَانُكَ.

اللهم ربّ فابترِ الظلمَ و بُتِّ جِبَالِ العَشمِ و اَحْمِدِ سَوْقَ المُنكرِ
 و اَعِزِّمْ عَنْهُ زُجْرَ و اَحْصِدْ شَاقَةَ اهلِ الجَوْرِ و اَلْبَسْهُمْ الحَوْرَ بعد
 الكَوْرِ و عَجِّلْ لَهُم البِتاتِ و انزلِ عَلَيْهِم المَثَلاتِ و اَمِتْ حِياةَ

الْمُنْكَرَاتِ لِأَيِّمَنِ الْمَخُوفَ وَيَسْكُنُ الْمَلْهُوفُ وَيَشْبَعُ الْجَائِعُ وَ
يَحْفَظُ الضَّالِّعُ وَيُؤْوِي الطَّرِيدُ وَيَعُودُ الشَّرِيدُ وَيُعْنَى الْفَقِيرُ وَ
يُجَارِ الْمُسْتَجِيرُ وَيُوقِّرُ الْكَبِيرُ وَيُرْحَمُ الصَّغِيرُ وَيُعْزَلُ الْمَظْلُومُ وَ
يُذَلُّ الظَّالِمُ وَيُفْرَجُ الْعَمَاءُ وَ تَسْكُنُ الدَّهْمَاءُ وَ يَمُوتُ الْاِخْتِلَافُ وَ
يَحْيَى الْاِيتِلَافُ وَ يَعْلُو الْعِلْمُ وَ يَشْمَلُ السَّلْمُ وَ تَجْمَلُ النِّيَاتُ وَ
يَجْمَعُ الشَّتَاتُ وَ يَقْوَى الْاِيْمَانُ وَ يُتْلَى الْقُرْآنُ أَنْكَ أَنْتَ السَّيِّدَانُ
الْمُنْعَمُ الْمَنَانُ.

مناجات برای برطرف شدن ستم

ترجمه: خداوندا! ستم بندگان در همه سرزمینها جا گرفته
آنچنانکه عدالت را نابود، راهها را مسدود حقیقت را هلاک و
راستی را باطل نموده است، نیکی را مستور و بدی را آشکار،
تقوی را بی خاصیت و هدایت را از بین برده است. خیر و خوبی
را دور و ضرر و بدی را جایگزین کرده، فساد را بالنده کرده و
نافرمانی را تقویت نموده و ستم را گسترانده و از حد گذشته
است و در این میان جز به قدرت تو ظلم برطرف نمی شود و ما
جز به منت تو رها نمی شویم.

خدایا! ظلم را ریشه کن فرما، کوههای زورگویی را چون گرد
خرد کن، بازار منکر را کساد کن و ناهیان از آن را عزیز کن.
خدایا! ریشه اهل ستم را برکن و بر آنها پس از آوارگی
سرگردانی نازل کن و شبیخونها را بر سر آنها شتاب ده و بلايا

را بر سر آنها فرود آر.

خدایا! زندگی منکر را به مرگ برسان تا آنکه ترسیده در امان شود و آنکه دردمند است به آرامش برد و آنکه گرسنه مانده سیر شود و آنکه پایمال شده محفوظ بماند و آنکه رانده شده امان گیرد و آنکه گریخته بازگردد و آنکه فقیر است بی نیاز شود و آنکه پناهجوست پناه یابد، پیران احترام شوند و با خردسالان مهربانی شود، مظلوم عزیز و ظالم ذلیل شود و غمزدگان را گشایش فرا رسد، سیاهی آرام گیرد و اختلاف از بین برود و همبستگی باز زنده شود. علم بالاگیرد و سلامتی فراگیر شود و نیت‌های پاک و زیبا و تفرقه‌ها به وحدت تبدیل شود. ایمان قوی شود و قرآن تلاوت شود، بدرستی که تو مجازات دِه خلق و نعمت بخش و منت گذار هستی.

ط: المناجاة بالشکر لله تعالی؛

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم لك الحمد على مَرَدَ نَوَازِلِ الْبَلَاءِ و مُلِمَاتِ الضَّرَاءِ و
كَشَفِ نَوَائِبِ الْأَوَاءِ و تَوَالِي سُبُوغِ النِّعْمَاءِ و لك الحمد ربُّ
على هَبْنِي عِظَائِكَ و محمودِ بِلَائِكَ و جليلِ آلائِكَ و لك
الحمد على احسانِكَ الكثيرِ و خيرِكَ الغزيرِ و تكليفِكَ اليسيرِ و
دفعِكَ العسيرِ و لك الحمد يا رب على تَمْيِيرِكَ قَلِيلَ الشُّكْرِ

واعطائكَ وافِرَ الاجْرِ وَحَطَّكَ مُثَقَّلَ الوِزْرِ وَ قَبُولَكَ ضَيْقَ العِذْرِ
 وَ وَضَعَكَ باهَظًا الاِصْرَ وَ تَسْهِيْلَكَ مَوْضِعَ الوَعْرِ وَ مَنَعَكَ مُفْطَعًا
 الاَمْرَ وَ لَكَ الحَمْدُ عَلى البَلَاءِ المَصْرُوفِ وَ وافِرِ المَعْرُوفِ وَ دَفَعَ
 المَخُوْفَ وَاذْلالِ العَسُوْفِ.

وَ لَكَ الحَمْدُ عَلى قِلَّةِ التَّكْلِيفِ وَ كَثْرَةِ التَّخْفِيفِ وَ تَقْوِيَةِ
 الضَّعْفِ وَ اغَاثَةِ اللَّهِيْفِ وَ لَكَ الحَمْدُ عَلى سَعَةِ امْهَالِكَ وَ دَوَامِ
 اِفْضَالِكَ وَ صَرَفِ اِمْحَالِكَ وَ حَمِيْدِ اَفْعَالِكَ وَ تَوَالِي نَوَالِكَ وَ
 لَكَ الحَمْدُ عَلى تَأخِيْرِ مُعَاجِلَةِ العِقَابِ وَ تَرْكِ مَغَافِصَةِ العَذَابِ وَ
 تَسْهِيْلِ طُرُقِ المَآبِ وَ اِنْزَالِ غَيْثِ السَّحَابِ اَنْكَ المَنَّانُ الوَهَابُ.

مناجات شکر

ترجمه: خداوندا! ترا شکر بخاطر رد کردن بلاها و ناگواری‌های
 سختی که بر من نازل می‌شود و بخاطر برطرف کردن
 پیشامدهای ناگوار و نعمت‌های بی‌دری‌ات.

ترا سپاس بخاطر بخشش‌های گوارایت و امتحان‌های ستوده‌ات
 و مهربانی‌های والایت، ترا شکر بخاطر احسان بسیار و خیر
 جوشان و تکلیف آسان و دفع مشکلاتی که می‌کنی.

ترا شکر برای به ثمر رساندن شکرگزاری اندک من و اجر
 فراوانی که در مقابلش می‌دهی و گناه فراوانی که در برابر آن
 پاک می‌کنی و عذرهای بی‌موردی که از من می‌پذیری و بارهای
 سنگینی که از دوشم برمی‌داری ترا بخاطر آسان کردن

دشواری‌ها و جلوگیری از امور جانگداز شکر می‌گویم.
 ترا شکر بر بلائیکه برگردانده شد و خیراتی که فراوان شد و
 ترسی که برطرف شد، و سرکشی‌هایی که رام شد، ترا شکر
 می‌گویم برای تکلیف کمی که بر عهده‌ام گذاشتی و تخفیف‌های
 زیادی که برایم قائل شدی و وضعی که توان دادی.
 ترا شکر بخاطر فریاد رسی بیچارگان و مهلت زیادی که می‌دهی
 نعمت‌های پردوام و رویگردانی از عقوبت ترا سپاس بخاطر
 کارهای ستوده و عطاهای پی‌درپی و تأخیر در عقوبت‌ها و ترک
 عجله در عذاب و آسان کردن راه توبه و فرو فرستادن باران از
 ابر رحمتت، بدرستی‌که تویی خدایی که نعمتت زیاد و
 بخشش‌ات کثیر است.

ی: المناجاة بطلب الحاجة؛

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم جديرٌ من أمرتهُ بالدعاء، ان يدعوكَ ومن وعدتهُ بالاجابةِ
 ان يرجوكَ ولى اللهم حاجةً قد عجزتَ عنها حيلتى و كَلتَ فيها
 طاقتى و ضعفتَ عن مرامها قوتى و سَوَلتَ لى نفسى الامارةُ
 بالسوءِ و عدوى الغرورِ الذى انا منه مُبتلى ان ارغبَ فيها الى
 ضعيفٍ مثلى و من هو فى النكولِ شكلى حتى تدار كتنى
 رحمتك و بادرتنى بالتوفيقِ رأفتك ورددتَ علىَّ عَقلى
 بتطوُّرك و الهمتنى رُشدى بتفضُّلك و احيتتَ بالرجاء لكَ قلبى

وَأَزَلَّتْ خُدْعَةُ عَدُوِّي عَن لُبِّي وَصَحَّحْتَ بَا لْتَأْمِيلِ فِكْرِي وَ
شَرَحْتَ بِالرَّجَاءِ لِإِسْعَافِكِ صَدْرِي وَصَوَّرْتَ لِي الْفَوْزَ بِلُغْوِ
مَارْجُوئِهِ وَالْوُصُولَ إِلَى مَا أَمَلْتُهُ.

فَوَقَّفْتُ اللّٰهْمُ رَبِّ بَيْنَ يَدَيْكَ سَائِلًا لَكَ ضَارِعًا إِلَيْكَ وَاتِّقًا بِكَ
مُتَوَكِّلًا عَلَيْكَ فِي قَضَاءِ حَاجَتِي وَتَحْقِيقِ أُمْنِيَّتِي وَتَصْدِيقِ
رَغْبَتِي فَانجِحِ اللّٰهْمُ حَاجَتِي بِأَيْمَنِ النَّجَاحِ وَاهْدِهَا سَبِيلَ الْفَلَاحِ
وَاعْزِزْنِي اللّٰهْمُ رَبِّ بِكَرَمِكَ مِنَ الْخَبِيَّةِ وَالْقَنُوطِ وَالْإِنَاهِ وَالتَّشْيِيطِ
بِهَيْبَتِي ۚ اجَابَتِكَ وَسَابِغِ مَوْهَبَتِكَ أَنْكَ مَلَىٰ وَلِيٌّ وَعَلَىٰ عِبَادِكَ
بِالْمَنَاحِ الْجَزِيلَةِ وَفِيٍّ وَأَنْتَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَبِكُلِّ شَيْءٍ
مَّحِيطٌ وَبِعِبَادِكَ خَبِيرٌ بَصِيرٌ.

مناجات درخواست حاجت

ترجمه: خدایا! همین سزااست که آنکه به دعا کردن امرش
کردی ترا بخواند و آنکه به اجابت وعده اش کردی به تو امید
بندد.

بارها! حاجتی دارم که تلاشم به آن نمی‌انجامد و طاقتم در
جستجوی آن تاب شده و قدرتم در رسیدن به آن به ضعف
رسیده است، نفس اماره این دشمن فریبکار که بدان دچار
شده‌ام تشویقم می‌کند که در رسیدن بآن به کسی مثل خودم
ضعیف و ترسو دل بیندم و از او کمک بخواهم تا اینکه رحمت
تو چاره سازم شد و رأفتت توفیق را همراهم ساخت و بخششت

عقلم را به من بازگرداند و راه درست را بمن یاد داد و امید به تو قلبم را زنده ساخت و مکر دشمنم را برطرف ساخت و امیدم به تو فکر کردنم را تصحیح نمود و امدادت سینه ام را گشاده ساخت و رسیدن به آرزوها و آمال را برایم تصویر کرد. و بدینسان موفقم کردی که در برابرت بعنوان یک گدای ضعیف با اطمینان به اینکه حاجتم را خواهی داد و به آرزویم میرسانی بایستم.

پس ای خدا حاجتم را به بهترین وجه روا دار و راه رستگاریش را بنما و مرا ای خدا به کرمیت از ناامیدی و یأس، سستی و کندی و رخوت به اجابت گوارایت و نعمت زیادت پناه بخش، بدرستی که تو دارا و مهرورزی و بر بندگانت بوسیله بخشش های بزرگ مهربانی را تمام می کنی. تو بر هر چیز توانایی و به همه چیز احاطه داری و نسبت به بندگانت باخبر و بینا هستی.

نمونه هایی از عبادت امام (ع) ؛

قاسم صیقل می گوید: هیچ کس را سخت کوش تر از اباجعفر در برابر آفتاب ندیدم، هنگام احرام دستور می داد که طاق و سایه بانهای محل طواف را بردارند آنگاه به طواف و عبادت مشغول می شد.

علی بن مهزیار می گوید: در یکی از شبهای ایام زیارت اباجعفر را دیدم که پس از طواف نساء در مقام ابراهیم نماز خواند سپس به سرچشمه زمزم رفت و با دلوی که آنجا بود آبی کشید. از آن نوشید و قسمتی از آب را به جاهای مختلف بدنش پاشید، آنگاه دو مرتبه سر را در آب کرد.

عبدالله زریق می گوید: من در مدینه بودم و می دیدم که هر روز ابوجعفر هنگام ظهر به مسجدالنبی در صحن می نشست سلامی به پیامبر (ص) عرض می کرد و بعد به خانه فاطمه (س) می رفت کفش هایش را در می آورد و به نماز می ایستاد.

راوندی می گوید: امام جواد(ع) را تسبیحی بود با این

جملات:

«سبحانَ من لا یعتدی علی اهلِ مملکتِهِ، سبحانَ من لا یؤآخذ اهلَ

الارضِ بالوانِ العذابِ سبحانَ اللّٰه و بحَمْدِهِ»^۱

ترجمه: پاک و منزّه است آنکه بر مردم تحت حکومتش تجاوز روا نمی دارد، پاک و منزّه است آنکه زمینیان را دچار عذابهای رنگارنگ نمی کند، پاک و منزّه است خدا و من به شکر او مشغولم.

^۱ - راوندی - الدعوات ص ۹۳

فصل سوّم:

اوضاع اجتماعی

و

سیاسی زمان امام جواد(ع)

از نظر تاریخی نقش هیچ‌یک از ائمه را جدا از نقش ائمه قبلی یا بعدی نمی‌توان بررسی کرد. زیرا هر امام مکمل نقش ائمه قبلی و زمینه‌ساز ائمه بعدی بود و اگر در انجام مسئولیت خطیر پیشبرد دین تفاوتی در نحوه اجرا دیده می‌شود بخاطر اختلاف شرایط سیاسی و زمینه‌های موجود برای فعالیت هر یک از آنها و با توجه به مقتضیات حکمت و مصلحت بود بنابراین کوشش امام سوم برای انقلاب بخاطر مصلحت‌های موجود در آن زمان بود و حکمت و مصلحت چنین عملی را اقتضا می‌کرد در حالیکه همین شرایط و مقتضیات در زمان سبط اکبر امام حسن مجتبی (ع) مقتضی صلح با معاویه بود و اگر امکان داشت که این دو امام زمان، موقعیت و مسئولیت خویش را عوض کنند حتماً هر یک کاری را انجام می‌داد که دیگری انجام داده بود و همین مطلب درباره بقیه ائمه نیز صادق است.

ویژگی زمان امام نهم (ع) آنچنان بود که شرایط محدودی

را برای فعالیت آنحضرت تأمین کرده بود بطوری که از بسیاری از تحرکات او را محروم ساخته بود و همین مصالح و مقتضیات بود که چگونگی ایفای نقش هریک از ائمه را تعیین می کرد.

قبل از بیان خصوصیات رسالت تاریخی که امام برای انجام آن کمر همت بسته بود باید کمی پیرامون اوضاع و شرایط زمانی آنحضرت صحبت کنیم.

شرایط و اوضاع و احوالی که امام جواد(ع) در آن بسر برد و طی آن به انجام مسئولیت اجتماعی سیاسی خویش پرداخت را می توان از دو منظر مورد بررسی قرار داد.

دستگاه حکومت و امام(ع) :

لازم به ذکر است که حکومت عباسیان در دوران امام نهم(ع) (زمان مأمون و معتصم) پس از گذشت یک دوره جنگ و جدال سخت که بخاطر اختلاف های سیاسی بین دو دسته خاندان عباسی روی داده بود به یک حالت ثبات رسیده بود.

این دو گروه عبارت بودند از جناح بغداد که هواداران امین فرزند هارون بودند و جناح خراسان که سرگروه آن مأمون برادر امین بود.

پس از جنگی سخت چرخهٔ اوضاع به نفع مأمون چرخید. او جام پیروزی را سر کشید و بدین ترتیب بزرگترین فتنه‌ای که تا آن زمان بدامان خاندان عباسی افتاده بود خاموش شد. اگرچه قیام‌های علویین و شورش‌های منطقه‌ای در گوشه و کنار همچنان وجود داشت اما با این همه سلطه مأمون همراه با استقرار و ثبات ادامه یافت و در این برهه بود که امام جواد(ع) متصدی مسئولیت رهبری مسلمین شد و همانطور که قبلاً آمد در آن زمان آنحضرت کودک خردسالی بیش نبود در اینجا باید به دو نکته نظر داشت:

۱- قدرت گروه‌های طرفدار اهل بیت در جامعه و حتی در دولت عباسی که نتیجهٔ تلاش‌ها و مجاهدت‌هایی بود که ائمه قبلی و یاران آنها انجام داده بودند.

۲- شیوع این مطلب که قاتل امام رضا(ع) مأمون است و امام با سم او از دنیا رفته است نکته‌ای که با ابعاد خطرناک خود مانعی بر سر راه حکومت عباسی شمرده می‌شد.

با توجه به این نکته مأمون عباسی حداکثر سعی و تلاش خویش را مبذول ساخت تا خود را اهل ولایت و محبت امام جواد(ع) و دوستدار و شیفته او معرفی نماید تا دوستداران اهل بیت این ذهنیت که او قاتل امام رضا(ع) است را از ذهنشان بیرون کنند و دامنه شایعات برجیده شود و از جنبش بزرگی که بخش بزرگی از موالیان و دوستداران اهل بیت ممکن

بود برضد او براه اندازند خود را ایمن سازد.

یک داستان ساختگی؛

مورخان در مورد اولین برخورد و سرآغاز دوستی مأمون نسبت به امام داستانی را نقل کرده‌اند که ما پس از ذکر آن به بررسی آن می‌نشینیم، تفصیل داستان چنین است:

یکسال پس از وفات امام رضا(ع) مأمون به بغداد آمد و بساط حکومتش را در آنجا گسترانید.

روزی از روزها مأمون و همراهانش به قصد شکار و تفریح از دارالخلافه خارج شدند و به سمت خارج شهر حرکت کردند در مسیر به محلی رسیدند که کودکان مشغول بازی بودند چون خیل سواران خلیفه به آنجا نزدیک شد کودکان پا به فرار گذاشتند اما یکی از آنها فرار نکرد خلیفه باو که یازده ساله می‌نمود نزدیک شد، نظری به او انداخت و باو گفت: تو چرا مثل بقیه فرار نکردی؟

کودک گفت: ای امیرالمومنین نه راه تنگ بود که با کنار رفتنم باز شود و نه جرمی مرتکب شده بودم که از ترس مجازات آن فرار کنم و به تو گمان نیکو دارم که به کسی که گناهی نکرده آزاری نمی‌رسانی، لذا برجای خویش ایستادم.

مأمون که از طرز صحبت او خیلی خوشش آمده بود پرسید:

نام تو چیست؟ کودک پاسخ داد: من محمد پسر علی بن موسی‌الرضا(ع) هستم. در این هنگام مأمون بیاد پدر او افتاد و دلش بحال او سوخت و او را در آغوش گرفت...

در برخی از کتب تاریخی داستان ادامه پیدا می‌کند و گفتگوی دیگری بین امام و مأمون در بازگشت از شکار انجام می‌شود که باعث دل بستگی بیشتر مأمون می‌شود او را با خود سوار اسب می‌کند و ادامه داستان به ازدواج امام با دختر مأمون می‌انجامد.

با بررسی نکات زیر می‌توان به نقاط ضعف این داستان که از جعلی بودن آن پرده برمی‌دارد پی برد:

۱- در داستان محل اقامت امام و مأمون بغداد عنوان شده است و این به این معناست که امام قبل از این ملاقات در بغداد بسر می‌برده است در حالیکه حقایق تاریخی بیانگر آن است که امام مقیم مدینه بوده است و تا هنگامی که مأمون ایشان را به بغداد دعوت نکرده بود به آنجا نیامده بود و حتی در کتب تاریخی آمده است که امام جواد(ع) حتی در مسافرت پدرش به خراسان او را همراهی نکرده بود، و از مدینه خارج نشده بود، (همان مسافرتی که منتهی به شهادت آنحضرت شد).

۲- در این داستان امام تلویحاً به عدالت و حسن سلوک مأمون شهادت داده است در بخشی از داستان خواندیم که امام به مأمون می‌گوید «من گمان نیکو دارم که تو به کسی که گناهی

نکرده آزاری نمی‌رسانی» مفهوم این حرف آن است که تمام کسانی که مأمون باعث آزار آنان می‌شود انسان‌های مجرم و گناهکاری هستند.

و نیز بر اساس این سخن، امام(ع) او را به حسن سلوک معرفی کرده است و لذا از گناه قتل امام رضا(ع) نیز طبعاً مبری شناخته می‌شود زیرا طبق بیان این داستان حضرت فرموده است: «من جرمی نکرده‌ام که از تو بترسم...».

۳- این داستان علت ایجاد علاقه امام(ع) در دل مأمون را وقوع این گفتگو برمی‌شمارد در واقع این داستان خود کوششی است تا جنبه سیاسی اظهار علاقه مأمون را پنهان سازد و در پی آن قضیه به ازدواج در آوردن امام با دخترش را بعنوان یک موضوع صرفاً قلبی و نه سیاسی مطرح می‌سازد.

۴- ظاهراً این داستان ساخته دست تحریف‌کنندگان است خصوصاً اینکه در ادامه آن گفته‌اند باز شکاری مأمون یک ماهی (یا مار) که شکم آن سبز و پشت آن خال داشت را شکار کرد. مأمون از دیدن آن حیوان عجیب وحشت کرد و دست از شکار کشید و به شهر بازگشت در مسیر برگشت در همان محل سابق امام(ع) را دید و باو عرض کرد از آسمانها چه خبری داری؟

امام(ع) در پاسخ گفت: پدرم از قول پدرش و آنها از قول پیامبر(ص) و او از جبرئیل نقل کرد که خدا می‌فرماید: ما بین آسمان و آب، دریایی است با امواج خروشان که در آن

ماهی‌هایی وجود دارد که شکم آنها سبز و پشت آن‌ها پر از خال است پادشاهان با باز شکاری‌شان آنرا شکار می‌کنند تا بوسیله آن علماء (و بنابر نقلی دیگر سلاله اهل بیت پیامبر(ص)) را امتحان کنند.

به نظر می‌رسد بافتن این داستان به این شکل که اشاره به کرامتی از سوی امام(ص) دارد بخاطر این است که به هدفی سیاسی که همانا تبرئه کردن مأمون از قتل امام رضاست برسد و مأمون را به عنوان یک انسان خوش نیت، امانت دار که در وراء درخواستش از امام(ع) برای ازدواج با دخترش چیزی جز محبت قلبی نبوده است معرفی کند. در آخر بد نیست گفته شود که این داستان در بعضی از کتب مؤلفین شیعه به نقل از افرادی نقل شده است که منسوب به مذاهب غیر شیعه هستند.

نقشه مأمون؛

تظاهر شدید خلیفه عباسی در ابراز محبت نسبت به امام جواد(ع) در واقع کوششی بود در جهت اهداف و خط مشی‌های سیاسی مأمون برای محقق کردن برنامه‌ها در رسیدن به هدف نهائی خویش یعنی برائت از خون امام رضا(ع) در چشم شیعیان تا بدین وسیله خود را از غائله‌ها و شورش‌هایی که گوشه و کنار توسط شیعیان بپا می‌شد مصون کند.

این علاقه نشان دادن‌های ظاهری بقدری کار ساز بود که

حتی خاندان عباسی نیز این توهم در ذهنشان ایجاد شد که خلیفه واقعاً ارادتمند امام شیعیان است.

این ذهنیت‌ها باعث اعتراضات و کشمکش‌های لفظی بین برخی از رجال عباسی و خلیفه شد که مشخصاً در قضیه ازدواج امام (ع) با دختر خلیفه جلوه نمایی کرد و همانطور که قبلاً بدان اشاره شد آنها علت مخالفت خویش را در دو مطلب عنوان می‌نمودند.

اول: سن کم امام (ع) .

دوم: ترس از آینده حکومت عباسی که با ورود امام (ع) و به تبع آن علویان به دربار امکان کودتای آنها بر ضد عباسیان می‌رفت.

در مورد اول مأمون در جواب اعتراض آنها گفت: من او را بخاطر برتری که بر سایر دانشمندان و اهل فضل و کمال دارد برای این ازدواج انتخاب کردم و امیدوارم درستی نظرم برای مردم روشن شود.

سپس برای از بین بردن ریشه این اعتراضات از آنها خواست که هرکه را خواستند برای امتحان امام بیاورند. آنها نیز همانطور که قبلاً آمد قبول کردند و ابن اکثم قاضی القضاة عباسی را برای این کار انتخاب کردند که در فصل سابق از سرانجام آن آگاه شدید.

و اما پیرامون علت دوم که خود آنها گفته بودند «ما می‌ترسیم چیزی را که خدا به ملک ما در آورده از دست ما خارج شود و لباس عزتی که بر تن ما کرده کنده شود تو خود از دشمنی دیرینه‌ای که بین ما و این‌ها وجود دارد آگاهی و رفتار خلفاء قبلی با آنها در تبعید و زندانی و تحقیر آنها را می‌دانی...».

مأمون جواب این جمله آنها را چنین داد: «اما آنچه که بین شما و آل ابیطالب جاری بوده و هست علتش خود شما هستید و اگر انصاف دهید خواهید دید که آنها نسبت به شما براین کار اولی هستند و رفتاری که خلفاء قبلی نسبت به آنها داشتند قطع رحم بود...».

پس از شکست عباسیان در مقابل کرامات امام جواد(ع) مأمون تصمیم خود در مورد ازدواج امام با دخترش را عملی ساخت و برای محکم کاری و تظاهر هرچه بیشتر به محبت امام مراسمی با تشریفات خاص دربار و باشکوه فراوان بر پا کرد.

براساس آنچه شیخ مفید در ارشاد خویش آورده است امام پس از مراسم مذکور مدت زیادی در بغداد نماند و پس از اجازه از خلیفه همراه با خانواده خویش به مدینه بازگشت تا مسئولیت خویش را در حرکت تاریخی اسلام در آنجا ادامه دهد.

البته مورخین دیگر همه بر این مطلب اتفاق نظر ندارند و

مدت ماندن امام در بغداد را متفاوت ذکر نموده‌اند و در این مورد ابن اثیر می‌گوید بار اولی که امام به بغداد آمد دختر مأمون را به عقد خویش در آورد اما زندگی زناشویی را آغاز نکرد و پس از رفتن به مدینه در سال ۲۱۵، بار دیگر به عراق آمد و مأمون را در حالی که عازم جنگ با روم بود در شهر تکریت ملاقات نمود و در آن جا بود که زندگی رسمی امام با ام الفضل آغاز شد و در بازگشت وی همراه امام به مدینه آمد. روایت ابن اثیر هم با آن دسته از روایات که ازدواج امام را در سن نه سالگی می‌دانند موافق است و هم با روایاتی که آغاز زندگی مشترک امام را سالهای بعد می‌دانند همخوانی دارد.

امام جواد(ع) و معتصم عباسی؛

مأمون عباسی پس از حدود بیست سال زمامداری از دنیا رفت و بعد از او معتصم عهده دار امر خلافت شد. معتصم از جهات زیادی با مأمون فرق داشت از جمله اینکه مأمون یک سیاستمدار ماهر بود که برای رسیدن به اهدافش از نرمخویی استفاده می‌کرد و با دشمنانش از راه مکر و در قالب نرمش و دوستی وارد می‌شد.

مأمون یک شخص دوستدار علم بود و حتی در بغداد بزرگترین کتابخانه و دارالترجمه آن روزگار را بنا نهاد و بدلیل

وسعت اطلاعات علمی و انعطاف پذیری فکری که داشت برخی از مورخین او را در جهت گیری های فکری و عقیدتی خویش شیعه دانسته اند اگر چه این مرد فقط در برخی از عقاید و تعدادی از احکام به نظر شیعه گردن نهاده بود.

در مقابل معتصم در هر دو مورد نقطه مقابل مأمون بود و انسانی بود کم فکر که در برابر دشمنان سیاسی و فکری خویش مایل بود از شدت عمل استفاده کند و در اداره امور حکومت بدون تدبیر و درایت عمل می کرد.

این روش حکومتی او در رفتار او در مورد بسیاری از حوادث و ناآرامی های سیاسی که در مناطق مختلف حکومت او روی می داد قابل مشاهده است که البته در این مقال مجال بررسی آنها نیست و علاقمندان می توانند به کتب مربوطه رجوع نمایند.

مادر معتصم ترک بود و لذا معتصم در سیاست خود جانب خاندان مادر خویش را گرفت او سپاهی قوی از ترکان فراهم آورد و آنقدر آنها را از امکانات مالی بهره مند ساخت که باعث برانگیخته شدن حسادت نظامیان عرب و شدت یافتن روحیه قومی گری در جامعه شد جانبداری معتصم از نظامیان ترک باعث مسلط شدن آنها بر مجاری امور مملکت شد.

اقدامات معتصم باعث شد دولت عباسی با بزرگترین خطراتی که تا قبل از آن روبرو شده بود مواجه شود و وضعیت

حکومت بعد از او بسیار بحرانی و وخیم شود خطر این نظامیان روز به روز بیشتر می‌شد آنچنان که هر خلیفه‌ای که با سلطه آنها مخالفتی داشت سرنگون می‌شد.

معتصم همان اوایل حکومتش امام جواد(ع) را از مدینه به بغداد خواند و روشن بود که او می‌خواهد امام را به اجبار در بغداد مقیم سازد تا بدین طریق بتواند مراقب تحرکات سیاسی امام شود و جریان اصیل اسلامی را از حرکت بسوی رشد و کمال باز دارد.

اطلاعات تاریخی گویای آن است که خلیفه عباسی کوشید برخی از معتمدین را فریب داده و آنها را به سرزنش و تقبیح امام بخاطر تلاش در براندازی حکومت عباسی وادارد اما امام توانست این نقشه معتصم را نقش بر آب سازد.

اطرافیان خلیفه بیشترین تأثیر را در شعله‌ور کردن آتش حقه و کینه معتصم نسبت به امام داشتند البته روشن کننده این آتش خود او بود.

مورخین نقل کرده‌اند که پس از بحثها و مناظراتی که بین امام از یک طرف و فقهاء و قضات دولتی از طرف دیگر انجام شد قلوبشان پر از حقه و کینه نسبت به امام شد و شروع به سخن چینی بر ضد او در نزد خلیفه نمودند آنچنان که با سخنهایشان خواب را از چشم خلیفه گرفتند و ترس و وحشت او را برانگیختند و او را وادار ساختند تا برای قتل امام مکرری

بیانده شد.

ابن ابی داود می گوید: روزی نزد خلیفه معتصم رفتم و گفتم: مصلحت اندیشی خلیفه بر من واجب است و من آنچه که در این باره می دانم می گویم اگر چه می دانم بواسطه گفتن این حرفها به دوزخ خواهم رفت. معتصم گفت: چه می خواهی بگویی! گفتم: در مجلس امیرالمؤمنین همه فقهاء و علماء جمع می شوند، بحثی پیرامون یکی از مسائل دینی پیش می آید خلیفه نظر علماء را می پرسد آنها هم نظر خودشان را به او می گویند آنگاه خلیفه در مقابل همه اقوام و خویشان و علماء و فقهاء حرف و نظر آنها را بخاطر نظر فردی که نیمی از مردم قائل به امامتش هستند و ادعا دارند از خلیفه برای این مقام شایسته تر است رد می کند و سپس حکم به همان می کند که او می گوید: و این خبر به مردم هم می رسد...

معتصم رنگ رخسارش عوض شد و منظور مرا فهمید و گفت: خدا ترا بخاطر این دلسوزی و صلاح اندیشی ات جزای خیر دهد.

سپس به یکی از درباریان دستور داد تا امام جواد(ع) را به منزلش دعوت کند آن مرد امام را دعوت به میهمانی کرد اما امام امتناع فرمود و پیغام فرستاد که خودتان می دانید که من در مجالس شما شرکت نمی کنم. فرد درباری گفت: من شما را فقط برای خوردن غذا - و نه خوشگذرانی و ... - دعوت کردم و

مشتاق آن بودم که شما قدم به منزل من بگذارید و بدین وسیله آن را متبرک سازید.

بهر تقدیر امام(ع) راضی شد و در مجلس میهمانی او شرکت کرد و چون چند لقمه غذا خورد فهمید که غذا مسموم است برخاست و عزم رفتن نمود. صاحبخانه از امام خواست که در مجلس بماند اما امام در جوابش فرمود: اگر از خانه‌ات بروم برای تو بهتر است. امام رفت و همان شب امام از اثر سم دارفانی را وداع گفت. این داستان غم انگیز گویای چند حقیقت است.

۱- حکم امام جواد(ع) رقیب حکم خلیفه و خودش تهدید کننده کیان خلافت منحرف عباسی محسوب می‌شد، اگر چه این امر کتمان می‌شد، اما نیمی از مردم آن روزگار بر رهبری او اتفاق نظر داشتند.

۲- حرکت شیعه در هواخواهی خاندان پیامبر و بی‌میلی نسبت به دیگران آنقدر وسیع و گسترده شده بود که اطرافیان معتصم را مضطرب و نگران ساخته بود و وادار کرده بود اعتراف کنند که نیمی از مردم قائل به امامت این مرد هستند و او را از خلیفه شایسته‌تر می‌دانند.

۳- این داستان گویای یکی از روشهای ناپسند و ناگوار ترور سیاسی است که سلاطین طاغوتی معمولاً برای تصفیه رهبران اصلاح طلب و هدایت‌گران جامعه بکار می‌برند.

بد نیست گفته شود استعمال سم برای تصفیه دشمنان از بارزترین و بدترین روشهایی است که حکام عباسی از آن استفاده می‌کردند.

لازم به ذکر است که بر اساس نظر برخی از مورخین مسموم کردن امام بوسیله همسرش ام الفضل انجام گرفت بدین ترتیب که معتصم و جعفر بن مأمون او را براین عمل زشت که تجسم قباحت و پستی بود تحریک و ترغیب کردند.

این نظر مورد تأیید بسیاری از مورخین قرار گرفته شده است و علت آن هم بدخویی ام الفضل نسبت به امام است که بارها به شکل شکایت از امام و وارد کردن تهمت‌ها به او ظاهر شده بود. نظیر این بهتان که امام آنقدر با زنان مراوده دارد که باعث برانگیخته شدن حس غیرت زنانه او شده است و این مراودات بخاطر نازا بودن ام الفضل بوده است. ضمن اینکه امام همسر دیگرش که مادر امام هادی(ع) بود را بخاطر دینداری و برتری‌های اخلاقی‌اش مورد عنایت بیشتری قرار می‌داد.

سید مرتضی در عیون المعجزات می‌گوید: معتصم برای از بین بردن ابوجعفر(ع) شروع به دسیسه چینی نمود و به دختر مأمون، همسر امام، اشاره کرد که او را مسموم سازد زیرا از کینه او نسبت به امام و حسادت زنانه‌اش نسبت به همسر دیگر امام آگاه بود. آن زن نیز قبول کرد و انگور مسموم را در مقابل امام نهاد و چون حضرت مقداری از آن میل نمود ام الفضل پشیمان

شد و شروع به گریه کرد.

چون اباجعفر(ع) شهید شد هزاران نفر از موالیان و شیعیانش او را تشیع جنازه نمودند و در گورستان قریش در شهر بغداد و در کنار قبر جدش شهید زندان هارون، موسی بن جعفر(ع) دفن کردند.

و بدین ترتیب داستان زندگی ولی خدا ابو جعفر محمد بن علی الجواد(ع) به پایان رسید در حالیکه او هنوز در میانه راه برپا داری پایه‌های دین و برداشتن موانع راه روشن الهی بود و عمر شریفش در آن هنگام بیست و پنج سال بود.

طرفداران اهل بیت در عصر امام جواد(ع) ؛

دوران امام جواد(ع) در واقع امتداد دوره پدر و جد گرامیش است و در حالیکه امام سکان هدایت جامعه را بدست گرفته بود طرفداران آنحضرت در اوج مجد و عظمت کمی و کیفی بسر می‌بردند آن چنان که حکام عباسی مجبور شدند در ظاهر سخن از محبت آنها بزنند و بعضاً موجبات رضایت گروه‌های پرجمعیت آنها که در اطراف و اکناف پراکنده بودند را فراهم آوردند برنامه اعطاء منصب ولایت‌عهده به امام رضا(ع) از جانب مأمون در راستای همین مطلب بود، همانطور که دعوت امام جواد(ع) به بغداد و به ازدواج درآوردن او با دختر

خليفة نیز همان هدف را از جانی دیگر تعقیب می‌کرد به عبارت دیگر این دو کار هریک به گونه‌ای برای کاستن میزان نارضایتی شیعیان از دستگاه حکومتی طرح ریزی شده بود.

بد نیست گفته شود که اگر چه در زمان امامت امام کاظم(ع) و امام رضا(ع) و امام جواد(ع) شیعیان و طرفدارانشان به امکانات مادی و معنوی و جمعیتی چشمگیری دست یافته بودند اما رهبری شیعه این را می‌دانست که این سطح از عظمت شیعه برای بدست گرفتن حکومت کافی نیست. زیرا بدست گرفتن حکومت مسئولیت‌های بزرگی در مقابل مردم و رسالت امامت بردوش آنها می‌گذارد که شرایط و امکانات آن روز اجازه چنین کاری را نمی‌داد.

علیرغم کمبود اطلاعات و اخباری که پیرامون دوران امامت امام جواد(ع) در منابع تاریخی موجود است همان اطلاعات کم تصویر نسبتاً مناسبی از عظمت و شکوهی که شیعه در آن روزگار داشت بدست ما می‌دهد.

این اشارات تاریخی گویای انتشار شیعه در مناطق مختلف دنیای اسلام از مصر گرفته تا عراق و از حجاز گرفته تا بلاد فارس می‌باشد. در اینجا به چند نمونه از این نصوص اشاره می‌کنیم:

۱- این نکته واضح است که مسأله کمی سن امام باعث ایجاد حالت شک و سؤال و اضطراب در بین شیعیان شده بود.

روایت زیر اگرچه اشاره به یکی از موارد این اختلافات می‌کند اما در ضمن وسعت و گستره سرزمین‌هایی که شیعیان در آن بسر می‌بردند را نشان می‌دهد. این روایت تاریخی که از عیون المعجزات سید مرتضی نقل شده است چنین است. «چون عمر امام رضا(ع) به پایان رسید سن ابی جعفر(ع) حدود ۷ سال بود و در بین مردم بغداد و در شهرهای دیگری بر سر امامت او اختلاف افتاد».

۲- در همان کتاب ضمن نقل واقعه دیگر آمده است:

«... چون موسم حج فرا رسید عده‌ای از فقهاء بغداد و شهرهای دیگر که تعدادشان به هشتاد نفر می‌رسید برای انجام حج قصد مدینه کردند تا به ملاقات اباجعفر نائل شوند...».

۳- عده‌ای از مردم نواحی مختلف برای ملاقات ابی جعفر اذن گرفتند ...

۴- در فصول گذشته این روایت را آوردیم که علی ابن اسباط گفت: امام به سوی من آمد، پس من به سرو پای او بدقت نگاه کردم تا وصف قامت او را برای رفقایم در مصر تعریف کنم.

بر اساس این روایات تاریخی طرفداران ائمه در عصر امام جواد(ع) در پایتخت دولت عباسی، بغداد، در مصر و در شهرهای دیگری از سرزمین تحت حکومت عباسیان منتشر شده بودند و این کثرت بقدری بود که حاکم عباسی مجبور شده بود

که برای شیعیان حساب جداگانه‌ای باز کند، میزان این حساب بستگی به نظریات شخصی خلفاء و یا اوضاع و شرایط اجتماعی و سیاسی داشت.

با توجه به این نکته مهم تاریخی است که بر ما معلوم می‌شود چرا مأمون امام رضا(ع) را به عنوان ولیعهد انتخاب کرد و در پی مرگ او به نزدیکی به فرزندش امام جواد(ع) مبادرت کرد. و نیز بر ما روشن می‌شود که چرا معتصم روش دیگری در رفتار با امام جواد(ع) برگزید و امام را تحت مراقبت و نظارت خویش در آورد تا آنجا که به ترور امام دست یازید.

در هر صورت رشد کمی و کیفی شیعه متوقف نشد و شیعیان نه تنها روز به روز در شهرهای مختلف تعدادشان بیشتر می‌شد بلکه برخی از آنان به مقامهای بلند و حساس دربار عباسی دست یافتند. نظیر هرثمه ابن اعین، صحابی خاص امام رضا(ع) که از مهمترین رجال دربار مأمون به شمار می‌رفت، نیز طاهر بن حسین خزاعی والی خراسان که او نیز از مهمترین رجال دربار عباسی به شمار می‌رفت و هم او بود که بغداد را فتح کرد و امین را کشت.

یکی دیگر از این رجال حسین بن عبدالله نیشابوری استنادار سیستان در زمان مأمون و معتصم بود که در مورد واقعه‌ای امام نامه زیر را که حاکی از مراتب فضل اوست برایش او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مُوَصَّلَ كِتَابِي هَذَا ذَكَرَ عِنكَ مَذْهَباً جَمِيلاً وَأَنَّ مَالِكَ
مِنْ عَمَلِكَ مَا أَحْسَنَتْ فِيهِ فَاحْسِنِ إِلَيَّ اخْوَانِكَ وَاَعْلَمَنَّ أَنَّ اللَّهَ
عَزَّوَجَلَّ سَأَلْتُكَ عَنِ مَثَاقِلِ الذَّرِّ وَالْخَرْدَلِ.

بنام خدای بخشایشگر مهربان

ترجمه: اما بعد رساننده نامه خوی نیکویی از تو برای ما یاد
کرده است بدان آنچه برای تو می ماند نیکوکاریهاست، پس
به برادرانت نیکی کن و بدان که خداوند عزوجل از عملی به
خردی ذره و دانه خردل هم از تو سؤال می کند.

اگر جستجویی در مورد شیعیانی که به موقعیت ها و مقام های
مهم دولت عباسی دست یافتند داشته باشیم فهرست بلندی
بدست می آوریم از کسانی که برخی از آنها علناً تشیع و محبت
اهل بیت را اظهار می نمودند و برخی دیگر بخاطر شرایط خاص
حاکم بر محیطشان مجبور به مخفی کاری بودند که البته این
جستجو در وسع این مقال نیست و آنچه ما در صدد اثبات آن
هستیم این است که طرفداران و شیعیان اهل بیت بخش وسیعی
از جامعه آن روز را شامل می شدند.

چگونگی ارتباط امام و شیعیان؛

بحث از چگونگی ارتباط امام و شیعیانش ارتباط تنگاتنگی با
بحث از اوضاع و شرایط زمانی و مکانی آنها دارد.

چه بسا امام به اعتبار اینکه رهبر جامعه بود برای کم کردن قدرت مانور طاغوت اقداماتش را محدود و کم دامنه و بظاهر بی خطر انجام می داد کما اینکه در برخی از مراحل تاریخ اسلام چنین حالاتی را مشاهده می کنیم و گاهی اوقات هم توده های جامعه در برابر فشاری که حاکمیت طاغوتی برای قطع رابطه بین امام و مردم وارد می کرد مجبور به ابراز وجود و تظاهر به طرفداری از ائمه می شدند البته گاهی اوقات یک حالت آرامشی بین طاغوت، مردم و امام حاکم می شد که نتیجه عواملی بود که یا برخاسته از روحیات حاکم بود و یا بخاطر مشغولیت او به جنگ با دشمنان خارجی، این واقعیات مصادیق زیادی در تاریخ دارند و بعضاً در طول زندگی یک امام دو یا سه مرحله مختلف وجود داشته است نظیر آنچه بر امام صادق (ع) گذشت.

مراحل زندگی مبارک آنحضرت از آزادی عمل و تحرک زیاد و وسیع شروع می شد و تا سختی و خفقان و عدم تحرک و در نهایت به شهادت بوسیله سم طاغوتیان منتهی شد. و یا امام هفتم که ابتداء امامتش در شرایط خفقان و آزار و اذیت جلاخان عباسی گذشت و بخش دیگر آن در زندان هارون و دور از دسترس مردم گذشت در حالی که شیعیان نیز از ظلم و آزار و شکنجه و قتل بی بهره نبودند.

امام رضا (ع) نیز سه مرحله را پشت سر گذاشت:

مرحله اول: سختی و فشار در زمان هارون.

مرحله دوم: دوران آزادی عمل در مدت زمانی که مأمون به محکم کردن پایه‌های حکومت و سرکوبی مخالفین دیگر مشغول بود.

مرحله سوم: دورانی بود که تحت مراقبت مأمون و به اسم ولیعهدی گذشت و به شهادت آنحضرت منتهی شد. و اما امام جواد(ع) باید گفت که زندگی این امام به دو مرحله تقسیم می‌شود:

مرحله اول: که پانزده سال اول زندگی او را شامل می‌شود و همراه با آزادی عمل بود خصوصاً پنج سالی که در دوران مأمون گذشت.

مرحله دوم: مرحله فشار و سختی و خفقان و اقامت اجباری بود که از اواخر دوران مأمون شروع و تا اوایل حکومت معتصم ادامه یافت و به شهادت امام ختم شد.

در این دوران بود که معتصم آنحضرت را به بغداد فراخواند و تحت مراقبت قرار داد و با دسیسه او را مسموم ساخت و به شهادت رساند.

شهادت امام در سال سوم حکومت معتصم یعنی سال ۲۲۰ هجری رخ داد. همان سالی که امام را از مدینه به بغداد فرا خوانده بود.

شایسته است این مطلب ذکر شود که امام جواد(ع) از

اواخر ایام حکومت مأمون تحت فشار و آزار و اذیت واقع شد بطوری که زندگی برایش سخت و درد آور گشته بود. تاریخ صحنه‌های دردناکی از زندگی سخت امام در آن مدت را ثبت کرده است، خود آنحضرت همواره می‌فرمود: **الفرج بعد المأمون بثلاثین شهراً؛** فرج و گشایش سی‌ماه پس از مأمون خواهد بود. یعنی مرگ را راحتی و گشایش می‌دانست. در سیره آن حضرت آمده است که هرگاه از نماز جمعه باز می‌گشت دو دستش را به آسمان بلند می‌کرد و می‌گفت:

الهی ان کانَ فرجی فی موتی فاجعل وفاتی لساعتی؛

خدایا! اگر گشایش کار من به مرگم است همین الان مرگم را برسان. و نیز آمده است که آنحضرت پیوسته غمگین و محزون بود تا به شهادت رسید. برای روشن شدن چگونگی ارتباط و تأثیر گذاری امام بر شیعیان لازم است تحرکات سیاسی فکری و اجتماعی که در دوره اول حیات امام رخ داده است را به دقت بررسی کنیم و اینکه تحرکات مزبور در دوره دوم را زیاد مهم نمی‌دانیم بدین علت است که امام در این دوره جز در موارد محدودی نظیر بیان بعضی از مسائل عقیدتی و احکام شرعی نمی‌توانست تحرک و اقدامات جدی انجام بدهد و این بخاطر وجود جو خفقان و فشار دوران حکومت معتصم بود.

کتب سیره و احادیث به وضوح اشاره به این مطلب دارند که

روابط بین امام و شیعیان در دوران مأمون بسیار آسان و با مشکلات کمتری نسبت به دوران معتصم بود با در سطور بعدی به نمونه هایی از این روابط اشاره می کنیم. البته ذکر ارتباط بیشتر خصوصاً با علماء شاگردان مناظرات امام، راویان او و مطالب دیگر را به فصول بعدی موکول می کنیم.

چند نمونه از روابط امام با امت؛

در کتب احادیث و سیره نمونه های متعددی از ارتباطات کتبی و شفاهی امام با امت ذکر شده است که گویای آسانی این ارتباطات می باشد از آنجا که موضوع بعضی از این مکاتبات با هدف کتاب ارتباط چندانی ندارد لذا به ذکر ناتمام آن بسنده می شود.

۱- علی بن مهزیار می گوید: یکی از مردان بنی هاشم در نامه ای به ابی جعفر نوشت: سالها پیش من نذر کردم که به یکی از نواحی بندری که محل عبور و مرور کاروان های حجاج و مسافرین دیگر است بروم، بنظر شما آیا وفا کردن به این نذر بر من لازم است یا لازم نیست و آیا می توانم خرج این سفر را در راه خیر خرج کنم و از عهده نذر خارج شوم؟ امام در جواب با خط مبارکش نوشت: ...

۲- محمد بن حسین اشعری می گوید: یکی از دوستان ما در

نامه‌ای به ابوجعفر نوشت: پوستینی که از بازار خریداری می‌شود چه حکمی دارد؟

امام در پاسخ نوشت: اگر ضمانت شده باشد عیبی ندارد. (یعنی اگر فروشنده ذبح شرعی و پاک بودن آن را تضمین کند نیازی به تحقیق بیشتر و دقت و وسواس نیست).

۳- ابوهاشم جعفری می‌گوید: من نزد ابوجعفر بودم که مردی از او پرسید: آیا در قرآن برای خدا اسماء و صفاتی ذکر شده است؟ و آیا اسماء و صفات خدا خود او هستند یا چیزی اضافی از ذات او هستند؟ امام پاسخ داد ...

۴- کلینی در کافی نقل می‌کند که: عده‌ای از شیعیان از اهل نواحی مختلف از امام اذن دخول خواستند، حضرت اجازه فرمود آنها وارد شدند و شروع به سؤال و جواب کردند.

۵- در حلیه‌الابرار آمده است که یک جمع هشتاد نفره از فقهاء بغداد و سایر شهرها و دانشمندانشان برای انجام مناسک حج بسوی حجاز حرکت کردند و برای دیدن ابوجعفر به مدینه آمدند.

در پایان بررسی پیرامون زندگی امام جواد(ع) نکات زیر را یادآور می‌شویم.

۱- طولانی‌ترین مراحل زندگی امام که همراه با آزادی و فعالیت نسبی بود فاصله بین سالهای ۲۰۳ تا ۲۱۸ هجری محسوب می‌شود.

۲- یاران و هواداران امام بخش وسیعی از جامعه آن زمان را تشکیل می‌دادند آن‌چنان که رجال عباسی نیمی از مردم آن روزگار را هوادار امام قلمداد میکردند.

۳- بیشترین سالهای امامت امام جواد(ع) در مدینه سپری شد علت این امر آن بود که نفوذ و قدرت سیاسی امام(ع) در مدینه نسبت به جاهای دیگر بیشتر بود.

۴- زمینه عمومی برای حرکت‌های بزرگ در جهت تغییرات و تأسیسات بنیادی در راستای دلخواه امام بطور نسبی موجود بود. درباره این نکته بعداً توضیح خواهیم داد.

فصل چهارم:

نقش امام جواد(ع)

در حرکت تاریخی اسلام

امام جواد(ع) در کنار فعالیت‌هایی که برای تغییر بنیادهای فکری و سیاسی جامعه می‌کرد توانست گروهی از نیروهای فکری که شامل راویان حدیث، فقها، متکلمین و اصلاحگران اجتماعی شیعه می‌شدند را برای تحقق رسالتش آماده سازد. برخی از این افراد از ملازمین امام موسی کاظم(ع) و برخی دیگر از ملازمین ائمه بعدی شمرده می‌شوند.

شاگردان امام توانستند نقش فعالی را در گسترش فضیلت‌ها و نیکی‌ها در جامعه داشته باشند. آنها با نشر احادیث و روایات، بیان احکام، ارشاد مردم، تألیف کتب و نگاشته‌هایشان بدین توفیق مهم دست یافتند. در اینجا ما فقط به چند تن از این افراد اشاره خواهیم کرد و به اختصار توضیحاتی پیرامون زندگی و مشخصات هریک می‌دهیم.

۱- ابراهیم بن ابی محمود خراسانی از راویان مورد اطمینان

- که روایت‌هایی را از امام موسی کاظم(ع) و امام رضا(ع) و امام جواد(ع) نقل کرده است.
- ۲- ابراهیم بن محمد همدانی، او نیز از راویان بزرگوار امام هشتم، نهم و دهم علیهم السلام است.
- ۳- احمد بن محمد بن ابی نصر بزنتی «کوفی» از یاران جلیل‌القدر امام هشتم و نهم علیهما السلام.
- ۴- احمد بن محمد بن عیسی اشعری، فقیه قمی و شیخ القمیین که از اصحاب امام جواد(ع) ، امام رضا(ع) و امام هادی(ع) محسوب می‌شود.
- ۵- احمد بن معافی که از یاران امام جواد(ع) است.
- ۶- جعفر بن محمد یونس احوال از اصحاب امام رضا(ع) و امام جواد(ع) و امام هادی(ع) .
- ۷- حسین بن بشار مرابینی از یاران امام موسی(ع) امام رضا(ع) و امام جواد(ع) .
- ۸- حسین بن سعید بن مهران اهوازی، از راویان حدیث امام رضا(ع) امام جواد(ع) و امام هادی(ع) .
- ۹- حکم بن علباء اسدی از اصحاب امام جواد(ع) .
- ۱۰- حمزه بن یعلی اشعری قمی راوی مورد اطمینان امام جواد(ع) و پدرش امام رضا(ع) .
- ۱۱- داود بن قاسم اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب که به ابوهاشم جعفری بغدادی مشهور بود و از راویان امام نهم،

دهم و یازدهم محسوب می‌شود.

۱۲- صالح بن محمد همدانی، از یاران امام جواد(ع) و فرزندش امام هادی(ع).

۱۳- صفوان بن یحیی کوفی از راویان مورد اطمینان که نزد امام رضا(ع) منزلت بالایی داشت و از عباد و زهاد و اهل تقوی محسوب می‌شد آنچه‌ان که دیگر راویان به حد او نمی‌رسیدند، او وکیل امام رضا(ع) و امام جواد(ع) بود و نیز از یاران امام کاظم(ع). شیخ طوسی او را از خاصان درگاه ائمه و از وکلایی که مورد مدح واقع شده‌اند معرفی می‌کند.

۱۴- عبدالجبار بن مبارک نهاوندی از یاران امام جواد(ع) و پدرش امام رضا(ع).

۱۵- علی بن بلال بغدادی که تنها توفیق مصاحبت با حضرت جواد(ع) را داشت.

۱۶- عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابیطالب، صحابی خاص امام جواد(ع) و امام هادی(ع) و امام عسکری(ع)، انسان با تقوایی که زیارت مرقدش معادل زیارت مرقد امام حسین(ع) شمرده شده است.

۱۷- عثمان بن سعید عمری معروف «ابوعمر و روغن فروش» و از یاران جلیل‌القدر امام جواد(ع) و هم‌عصر امام عسکری(ع) که وکیل ایشان نیز بود.

۱۸- علی بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین(ع) انسان

شدید الورع و با فضل فراوان و از راویان جلیل القدر امام جواد(ع) ، امام رضا(ع) ، امام کاظم(ع) و امام صادق(ع) که روایات بسیاری را نقل کرده است.

۱۹- علی بن مهزیار اهوازی از خواص یاران امام جواد(ع) که منزلت زیادی نزد آن حضرت داشت، وکیل امام در بعضی از نواحی نیز بود، روایات بسیاری را از امام رضا(ع) ، امام جواد(ع) و امام هادی(ع) نقل نموده است.

۲۰- فضل بن شاذان نیشابوری، فقیه و متکلم و راوی جلیل القدر از امام جواد(ع) و امام رضا(ع) روایاتی نقل نموده است.

۲۱- محمد بن عبد الجبار قمی، از یاران امام جواد(ع) ، امام هادی(ع) و امام عسکری(ع) .

۲۲- ابوعلی محمد بن عیسی اشعری، شیخ القمیین که از امام رضا(ع) و امام جواد(ع) روایت کرده.

۲۳- محمد بن فرج رنجی، از اصحاب امام جواد(ع) ، امام رضا(ع) و امام هادی(ع) .

۲۴- محمد بن یونس از اصحاب امام جواد(ع) و پدر و جدش علیهم السلام.

۲۵- مختار بن زیاد عبدی از اصحاب امام جواد(ع) .

۲۶- موسی بن عمر بن بزیع

۲۷- نوح بن شعیب بغدادی فقیه و عالم شایسته و از

اصحاب امام جواد(ع) .

۲۸- یعقوب بن اسحاق سکیت، عالم لغت و از یاران نزدیک امام جواد(ع) و امام هادی(ع) که بخاطر اظهار تشییش بدست متوکل شهید شد.

۲۹- ابو یوسف یعقوب بن یزید حماد انباری از راویان امام جواد(ع) و ائمه قبلی علیهم السلام.

۳۰- ابو الحسین بن حنین از اصحاب امام جواد(ع) و فرزندش امام هادی(ع) .

ارشادات و راهنمایی‌های عمومی؛

علاوه بر اهتمام امام در جهت نشان دادن حدود و ثغور عقاید اسلامی و احکام شرعی و تلاش زیادش در بازگرداندن مسلمین بسوی اندیشه اسلامی در آن محیط پرتلاطمی که حاصل اجتهادات فکری و نحله‌های عقیدتی بود. آنحضرت بسیار علاقمند بود که وجوه مختلف مفاهیم حکیمانه و نکات زندگی ساز و پیام‌های اخلاقی و رهنمودهای اسلام را برای شیعیان تبیین کند.

در این مجال کم کوشش خواهیم کرد برخی از این رهنمودهای هدایت‌گرانه که در کتب مختلف حدیث نقل شده است را ذکر کنیم.

۱- اِنَّ اَنْفُسَنَا وَاَمْوَالَنَا مِنْ مَّوَاهِبِ اللّٰهِ الِهِنِيئَةِ وِعَوَارِيهِ
 الْمُسْتَوْدَعِيْهُ يُمْتَعُ بِمَا مُتِّعَ مِنْهَا فِي سُرُوْرٍ وَّغِبْطَةٍ وَّيَأْخُذُ مَا اَخَذَ
 مِنْهَا فِيْ اَجْرٍ وَّحِسْبَةٍ فَمَنْ غَلَبَ جَزَعُهُ عَلٰى صَبْرِهِ حَبِطَ اَجْرُهُ وَّ
 نَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ ذٰلِكَ.^۱

جان‌ها و مال‌های ما در واقع هدیه و امانت الهی هستند چون به
 ما بهره‌ای رساند کامروا و خوشحال می‌شویم و چون آن را از ما
 پس گیرد بخاطر فقدان آن، اجر و پاداش برایمان در نظر
 می‌گیرد. پس آنکه جزع و فزع و ناآرامی اش بر صبر و
 شکیبایی اش غلبه کند، اجرش از بین می‌رود و پناه بر خدا از
 چنین چیزی.

۲- تَاخِيْرُ التَّوْبَةِ اِغْتِرَارٌ وَّ طُوْلُ التَّسْوِيْفِ حَيْرَةٌ وَاِلْعِتْلَالٌ عَلٰى
 اللّٰهِ هَلِكَةٌ وَاِلِصْرَارٌ عَلٰى الذَّنْبِ اَمِنْ لِمَكْرِ اللّٰهِ «وَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللّٰهِ
 اِلَّا الْقَوْمُ الْخٰسِرُوْنَ».^۲

تأخیر در توبه علامت فریب خوردن است و امروز و فردا
 کردن‌های پی در پی باعث حیرت و سردرگمی است و

^۱ - تحف العقول، ص: ۴۵۶

^۲ - تحف العقول، ص: ۴۵۶

بی‌اعتنائی به خدا انسان را به هلاکت می‌کشاند و اصرار و پافشاری بر گناه چهره دیگری از احساس امنیت از مکر خداست و جز گروه خسارت‌کننده کسی از مکر خدا خود را در امان نمیداند.

۳- لَا يَنْتَقِعُ الْمَزِيدُ مِنْ اللَّهِ حَتَّى يَنْتَقِعَ الشُّكْرُ مِنَ الْعِبَادِ^۱.

تا وقتی شکر بنده قطع نشود و فور نعمت الهی پابرجاست.

۴- اِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يُسْتَحْكَمَ مَفْسَدَةٌ لَهُ.

آشکار کردن امور قبل از قطعی شدن آنها باعث تباهی آنها می‌شود.

۵- الْمُؤْمِنُ يُحْتَاجُ إِلَى تَوْفِيقٍ مِنَ اللَّهِ وَوَاعِظٌ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَبُولٌ مِمَّنْ يَنْصَحُهُ.

مؤمن باید این سه خصلت را داشته باشد: توفیق از جانب خدا، نصیحت گر درونی، نصیحت پذیری از دلسوزان.

۶- لَا اِفْسَادَ لِلرِّجَالِ مِثْلُ الطَّمَعِ.

چیزی چون طمع کاری باعث تباهی امور انسان نمی‌شود.

۷- مَنْ وَثِقَ بِاللَّهِ اِرَاهُ السَّرُورَ وَمَنْ تَوَكَّلَ عَلَيْهِ كَفَاهُ الْاُمُورَ وَ

الثَّقَّةَ بِاللَّهِ حِصْنٌ لَا يَتَحَصَّنُ بِهِ الْاِمْمُؤْنُ اَمِيْنٌ وَالتَّوَكَّلُ عَلَى اللَّهِ

نَجَاةٌ مِنْ كُلِّ سَوْءٍ وَ حِرْزٌ مِنْ كُلِّ عَدُوٍّ.^۲

۱ - تحف العقول ص ۴۵۷

۲ - كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص: ۳۴۶

آنکه بخدا اعتماد کند او را شادمان کند و آنکه بر او تکیه و توکل کند خدا هم امور او را کفایت کند. اطمینان بخدا قلعه‌ای است که جز مؤمن امانتدار داخل آن نمی‌شود. تکیه بر خدا باعث نجات از هر بدی و سپری است در مقابل هر دشمن.

۸- اِنَّ اللّٰهَ عِبَادًا خَصَّهٖم بِالنِّعَمِ وَّ يقرُّهَا فِيهِم مَّا بَدَلُوْهَا، فَاِذَا مَنَعُوْهَا نَزَعَهَا مِنْهٖم وَّ حَوَّلَهَا اِلٰى غَيْرِهِمْ.^۱

خداوند را بندگانیست که آنها را به نعمت‌هایی مخصوص می‌کند و این هدایا و نعمتها را در بین آنها مستقر می‌کند. اما هنگامی که این بندگان از کمک به بندگان دیگر خودداری کنند خدا آن نعمت را از آنها می‌گیرد و به دیگران می‌دهد.

۹- تَرَكَ مَا لَا يُعْنٰى زِيْنَةُ الْوَرَعِ.

ترک کارهای بیهوده زیور پرهیزگاری است.

۱۰- لَنْ يَسْتَكْمَلَ الْعَبْدُ حَقِيْقَةَ الْاِيْمَانِ حَتّٰى يُوْثِرَ دِيْنَهٗ عَلٰى شَهْوٰتِهٖ وَلَنْ يُهْلِكَ حَتّٰى تَوَثَّرَ شَهْوٰتُهٗ عَلٰى دِيْنِهٖ.^۲

تا بنده دینش را بر امیال و خواسته‌هایش ترجیح ندهد ایمانش

^۱ - حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام، ج ۴، ص: ۵۹۷

^۲ - کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - التقدیمة)، ج ۲، ص: ۳۴۸

کامل نمی‌شود و تا خواسته‌ها و شهواتش را بردینش ترجیح ندهد هلاک نمی‌شود.

۱۱- العلماءُ غرباءُ لكثرةِ الجهالِ بينهم^۱

از بس که نادانان زیادند دانشمندان در غربت افتاده‌اند.

۱۲- التوبةُ على اربعِ دعائمٍ: ندمٌ بالقلبِ و استغفارٌ باللسانِ و عملٌ بالجوارحِ و عزمٌ على ان لا يعودَ^۲

توبه چهار پایه دارد: پشیمانی قلبی، استغفار کردن با زبان، در عمل نشان دادن بوسیله اعضا و جوارح و تصمیم بر عدم بازگشت.

۱۳- ثلاثٌ يبلغنَ بالعبدِ رضوانَ اللهِ تعالى: كثرةُ الاستغفارِ و خَفَضُ الجانِبِ، و كثرةُ الصدقةِ.^۳

سه چیز باعث راضی شدن خدا از بنده می‌شود: استغفار زیاد، تواضع و زیاد صدقه دادن.

۱۴- اربعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ استكملَ الايمانَ: مَنْ اَعْطَى اللهُ، وَمَنْ مَنَعَ فِي اللهُ واحبَّ اللهُ و اَبْعَضَ فِي اللهُ.^۴

۱ - حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام، ج ۴، ص: ۶۰۰

۲ - كشف الغمة فی معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص: ۳۴۹

۳ - همان ج ۲ ص ۳۴۹

۴ - همانجا

هرکه چهار ویژگی را داشته باشد ایمانش کامل است: بخاطر خدا ببخشد و بخاطر خدا دریغ دارد، بخاطر او دوست داشته باشد و برای او دشمن داشته باشد.

۱۵- لَا تُعَاجِلُوا الْأَمْرَ قَبْلَ بَلُوغِهِ فَتَنْدُمُوا وَلَا يَطْوِلَنَّ عَلَيْكُمُ الْأَمْرُ فَتَقْسُوا قُلُوبَكُمْ وَارْحَمُوا ضُعَفَاءَكُمْ وَاطْلُبُوا الرَّحْمَةَ مِنْ اللَّهِ بِالرَّحْمَةِ لَهُمْ.^۱

قبل از آنکه وقتش برسد بکاری دست نزنید (ویا درانتظار امر فرج زیاد عجله نداشته باشید) که پشیمان می‌شوید، کارها را طولانی م شمارید (یامدت انتظار را طولانی م شمارید) که دلتان را قسی می‌کند، به ضعیفان ترحم کنید و با مهربانی به آنها از خدا برایشان طلب رحمت کنید.

۱۶- حَسَبُ الْمَرْءِ مِنْ كَمَالِ الْمَرْوَةِ أَنْ لَا يَلْقَى أَحَدًا بِمَایَكْرَهُ؛^۲

از کمال مردانگی انسان آن است که رفتاری که خود دوست ندارد با دیگران نکند.

وَمِنْ حُسْنِ خَلْقِ الرَّجُلِ كَفُّهُ إِذَا هُوَ
وَأَزْ نَبِيكُو خَلْقِي أَشْ هَمِينَ بَسْ كَهْ آزَارَشْ بَهْ كَسِي نَرَسْدْ.

^۱ - همان ص ۳۵۰

^۲ - كشف الغمة في معرفة الأئمة (ط - القديمة)، ج ۲، ص: ۳۴۸

وَمَنْ سَخَّاهُ بِرُهُ بَمَنْ يَجِبُ حَقُّهُ عَلَيْهِ؛

واز سخاوتش همین بس که به کسانی که براو حقی دارند نیکی کند.

وَمَنْ كَرَمَهُ ابْتِثَارُهُ عَلَى نَفْسِهِ؛

واز بزرگواریش آن که دیگری را بر خود ترجیح دهد.

وَمَنْ صَبَرَهُ قَلَّةُ شَكْوَاهُ؛

واز شکیبائییش آن که از مشکلات کمتر شکایت کند.

وَمِنْ عَقْلِهِ انصَافُهُ مِنْ نَفْسِهِ؛

واز کمال عقلش همین بس که بین خود و دیگران رعایت انصاف کند.

وَمِنْ انصَافِهِ قَبُولُ الْحَقِّ إِذَا بَانَ لَهُ؛

و از انصافش همین بس که اگر حقی برایش معلوم شد قبول کند و انکار نکند.

وَمِنْ نُصْحِهِ نَهْيُهُ عَمَّا لَا يَرْضَاهُ لِنَفْسِهِ؛

از شفقت و دلسوزی اش آن که از آنچه برای خود نمی پسندد دیگران را نهی کند.

وَمِنْ رِفْقِهِ تَرْكُهُ عَذْلَهُ بِحَضْرَةِ مَنْ يَكْرَهُ؛

و کمال رفق و مدارایش در آن است که از کنار آنکه دوست ندارد برنخیزد و از او دوری نکند.

وَمِنْ تَوَاضُعِهِ مَعْرِفَتُهُ بِقَدْرِهِ؛

واز تواضعش همین بس که قدر خویشتن بشناسد.
 ومن سلامته قِلَّةُ حَفْظِهِ لِعُيُوبِ غَيْرِهِ و عِنَايَتُهُ بِصَلَاحِ عِيُوبِهِ؛
 و سلامتیش در آن است که کمتر بدنبال عیوب دیگران باشد و
 بیشتر به فکر اصلاح خویش باشد.

۱۷- مَنْ وَعَظَ آخَاهُ سِرًّا فَقَدْ زَانَهُ وَمَنْ وَعَظَ عِلَانِيَةً فَقَدْ شَانَهُ. ۱
 کسی که برادرش را در نهان اندرز دهد در واقع باعث آراستگی
 او شده و آنکه در آشکار او را پند دهد باعث خواری او شده
 است.

۱۸- لَا تَكُنْ وَلِيًّا لِلَّهِ فِي الْعِلَانِيَةِ وَعَدُوًّا لَهُ فِي السِّرِّ.^۲
 از کسانی که در ظاهر دوست خدا و در باطن دشمن خدایند
 مباش.

۱۹- عِزُّ الْمُؤْمِنِ غِنَاهُ عَنِ النَّاسِ.^۳
 عزت مؤمن در بی‌نیازی از مردم است.
 ۲۰- مَنْ هَجَرَ الْمُدَارَاةَ قَارِبَهُ الْمَكْرُوهَ.^۴

۱ - حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام، ج ۴، ص: ۶۰۱

۲ - بحارالانوار ج ۷۸ ص ۳۶۵

۳ - نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، ص: ۱۳۷

۴ - همان ص ۱۳۵

کسی که مدارا نکند ناگواری‌ها به او رو می‌آورند.

۲۱- من لم یعرف الموارد اعیته المصادر.^۱

کسیکه راه ورود به کارها را نشناسد راههای خروج او را ناتوان خواهد ساخت.

۲۲- ملاقاتُ الاخوانِ نَشْرَةٌ و تَلْقِیحٌ للعقلِ وان کان نزرأً قلیلاً.^۲

دیدار دوستان هرچند کم باشد باعث انبساط خاطر و زیادی عقل می‌شود.

امام جواد(ع) به عنوان یک راوی؛

اصل و قاعده در ائمه آن است که راوی احادیث پیامبر(ص) باشند و در مسائل جاری از علم الهی که از پیامبر(ص) ارث برده‌اند و خزانه‌دار آن هستند استفاده کنند اما در پیش آمدهایی که جدیداً رخ می‌داد و سابقه‌ای نداشت حکم واقعی را با الهام الهی دریافت می‌کردند احادیثی که از ائمه بدست ما رسیده مخلوطی است از آنچه که به نقل از پیامبر(ص) گفته‌اند و آنچه که از خدای علام الغیوب به آنها الهام شده است.

یکی از راه‌هایی که بوسیله آن می‌توان منبع علم الهی ائمه که بروز آن به شکل بیان احکام عقاید، سنتها و ... است را

^۱ - همانجا

^۲ امالی مفید ص ۳۲۹

تشخیص داد آن است که خود امام در ضمن بیان حکم اشاره می‌کند که این مطلب را از پدرش و پدرش از جدش و همین‌طور تا از رسول خدا(ص) شنیده است همین نکته درباره سایر ائمه علیهم السلام نیز صادق است و امثال این سلسله سندها که از امامی به پدرش و تا به پیامبر(ص) منتهی می‌شود در کتب روایی ما نظیر «کافی»، «تهذیب»، «استبصار»، «ومن لا یحصره الفقیه» بسیار دیده می‌شود.

البته باید تذکر داد که احادیث دیگری که از ائمه نقل می‌شود اما در آن اشاره‌ای به استماع آن از پدران و اجدادشان نشده است به این معنا نیست که در مضمون با سخنان پیامبر(ع) همگون نیستند خود امام صادق(ع) می‌فرماید:

انَّ حَدِيثِي حَدِيثُ أَبِي وَحَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي وَحَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَحَدِيثُ عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَحَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ (ص) قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ^۱.

ترجمه: سخن من سخن پدرم است و سخن پدرم سخن

^۱ - الكشف الوافی فی شرح أصول الكافی (للشرف الشیرازی)، ص: ۲۲۲

جدم است و سخن جدم کلام علی بن ابی طالب است و کلام او حرف پیامبر(ص) است و حرف پیامبر(ص) حرف خدا است.

با همه این حرفها آنچه اینجا مورد نظر ماست احادیثی است که امام جواد(ع) آن را از ائمه قبلی نقل کرده است و در سلسله سند آنها نام ایشان برده شده است و ما می‌توانیم نمونه‌های عدیده‌ای از این گونه احادیث بیاوریم که ده مورد از آن به نظر تان میرسد.

۱- اخرج الشيخ الصدوق عن محمد بن القاسم المفسر الجرجانی بسنده عن الامام محمد بن علی الجواد عن ابیه الرضا عن ابیه موسی بن جعفر، قال: سئل الصادق عن الزاهد فی الدنیا قال: الذی یترک حلالها مخافة حسابِه و یترک حرامها مخافة عقابه.^۱
ترجمه: سلسله سند این حدیث از شیخ صدوق تا امام جواد(ع) و از او تا به امام صادق(ع) می‌رسد از امام صادق(ع) پرسیده شد زاهد چه کسی است، حضرت پاسخ داد: زاهد آن کسی است که حلال دنیا را بخاطر ترس از حساب آن و حرام آن را بخاطر ترس از مجازاتش رها کند.

۲- و عنه بنفس الاسناد قال: قيل للصادق (ع) صِفْ لنا الموت فقال للمؤمن كَأَطِيبِ رِيحٍ يَشْمُهُ فَيَنْعَسُ لَطِيْبِهِ وَيَنْقَطِعُ التَّعَبُ

^۱ - امالی صدوق ص ۳۵۸

والآلم كله عنه وللکافر کلسع الافرعى ولدغ العقارب أوأشد.
ترجمه: سلسلهٔ سند این روایت هم نظیر قبلی است. به امام صادق(ع) گفته شد: مرگ را برای ما توصیف کن حضرت پاسخ داد: مرگ برای مومن مثل بوئیدن گل خوشبو است که انسان را به عطسه می‌اندازد و پس از این بوئیدن تمام دردها و سختی‌ها تمام می‌شود اما برای کافر مرگ بسان نیش عقرب‌ها و افعی‌ها بلکه بدتر از آن است.

۳- اخرج الشيخ الصدوق بسنده عن الحسن العسكري عن ابيه عن محمد بن علی الجواد عن آباءه عن علی بن الحسین (ع) فی قول الله عزوجل: الذی جعل لکم الارض فراشاً. قال: جعلها ملائمة لطبائعکم موافقة لاجسادکم لم يجعلها شديدة الحمی والحرارة فتحرقکم ولا شديدة البرد فتجمدکم ولا شديدة طیب الريح فتصدع هاماتکم ولا شديدة التتن فتعطبکم ولا شديدة اللین کالماء فتغرقکم ولا شديدة الصلابة فتمتنع علیکم فی دورکم وابنیتکم و قبور موتاکم ولكنه عزوجل جعل فیها من المتائة ما تنتفعون به و تتما سکون و تتما سک علیها ابدائکم و بنیانکم و جعل فیها ما تنقاد به لدورکم و قبورکم و کثیر من منافعکم فلذلک جعل الارض فراشاً لکم...^۱

^۱ - التوحید (للصدوق)، ص: ۴۰۴

ترجمه: سلسله سند این حدیث از امام حسن عسکری (ع) تا امام جواد(ع) و از او تا به امام سجاد (ع) می‌رسد آنحضرت درباره آیه شریفه ۲۲ سوره بقره که می‌فرماید: «آن خدایی که زمین را برای شما چون فرش و زیرانداز قرار داد» چنین فرمود: خداوند زمین را مطابق و موافق طبع‌ها و بدن‌هایتان آفرید نه آن را بر حرارت و داغ کرد که بدنتان بسوزد و نه آنقدر سرد کرد که یخ بزنید نه آنقدر خوشبو که سر درد بگیرید نه آنقدر متعفن که حالتان بهم بخورد، نه آنقدر نرم کرد که مثل آب در آن فرو روید و غرق شوید و نه آنقدر آن را سخت کرد که ساختن خانه‌ها و کندن قبرها برایتان ناممکن شود. بلکه خداوند عزوجل آن را آنقدر متین و محکم ساخت که بتوانید از آن بهره بگیرید و خودتان و ساختمان‌هایتان بر آن قرار گیرد و در زمین چیزی قرار داد که خاکش مناسب خانه‌ها و قبرها و بسیاری از منافع دیگر شما گردد و بخاطر همین فرمود: زمین را چون فرش قرار داد.

۴- روی الحر العاملی باسناد عن الجواد (ع) عن آبائه عن علی (ع) قال: لا تنظروا الی کثرة صلاتهم وصومهم و کثرة الحج و المعروف طنطنهم باللیل انظروا الی صدق الحدیث و

اداء الامانة. ۱

ترجمه: به زیاد نماز خواندن و روزه گرفتن و حج رفتن و کارهای ظاهری و حتی به زمزمه‌های شبانه افراد نگاه نکنید بلکه به راستگویی و امانتداری آنها بنگرید.

۵- و عنه (ع) عن آبائه عليهم السلام عن علي (ع) قال: يعنى النبي (ص) الى اليمن فقال لي وهو يوصيني: يا علي ما حار من استخار ولاندم من استشار يا علي عليك بالدلجة فانَّ الارض تطوى في الليل مالا تطوى بالنهار... ۲

ترجمه: امام جواد(ع) از جدش امام علی(ع) چنین نقل می‌کند: هنگامی که پیامبر(ص) خواست مرا بسوی یمن بفرستد این سفارشات را به من کرد: ای علی کسی که طلب خیر کند حیران نشود و آنکه در کارها با دیگران مشورت کند پشیمان نشود. ای علی بر تو باد به سفر در شب زیرا مسافتی که در شب پیموده می‌شود بیش از روز است.

۶- و عنه (ع) عن علي (ع) قال: في كتاب علي بن ابيطالب (ع) : انَّ ابن آدم اشبه شىءٍ بالمعيار امارأحج بعلم اوناقص بجهل. ۳

۱- وسایل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة - ج ۱۹ ص ۶۹

۲- امالی طوسی - ص ۱۳۶

۳- کشف الغمة فی معرفة الأئمة ج ۲، ص: ۳۴۶

ترجمه: همچون حدیث قبلی امام جواد(ع) از پدرانش و از علی(ع) نقل می‌کند که: بدرستی که فرزند آدم شبیه ترین چیز به ترازوست، کفه وجودش به علم سنگین و به جهل سبک می‌شود.

۷- و عنه عن علی (ع) انه قال لابی ذر عندما نفاه الخليفة الثالث عثمان بن عفان الى الربذة: أئما غضبت لله عزوجل فارح مِمَّنْ غضبت له انَّ القوم خافوك على دنياهم و خفتهم على دينك والله لو كانت السموات و الارضون رتقاً على عبد ثم اتقى الله لجعل الله له منها مخرجاً ولا يؤنسك الا الحق و لا يوحشك الا الباطل^۱.

ترجمه: امام جواد(ع) نقل می‌کند که چون خلیفه سوم ابوذر را به ربه تبعید کرد هنگام خداحافظی حضرت علی(ع) به او فرمود: تو بخاطر خدا غضب کردی پس از او امید اجر داشته باش این مردم ترا از دنیایشان ترساندند و توهم آنان را از دینت ترساندی و بخدا اگر درهای آسمانها و زمین بر بنده‌ای بسته شود، اما او تقوا پیشه کند، خداوند راه گشایشی برای او باز می‌کند، آرامش خویش را تنها در حق جستجو کن و جز باطل چیزی ترا به وحشت نیفکند.

۸- اخرج الشيخ الصدوق (رض) باسناده عن الامام الجواد(ع)

قال: قال رسول الله (ص) لعلى بن ابيطالب (ع) يا على لا تحبک الا من طابت ولادته ولا يبغضبک الا من خبثت ولادته ولا یوالیک الا مؤمن ولا یعادیک الا کافر...^۱

ترجمه: به نقل امام جواد(ع) پیامبر(ص) به علی (ع) فرمود: ای علی جز آنکه ولادت پاکي دارد ترا دوست ندارد و جز آنکه ولادتش ناپاک است ترا دشمن ندارد جز مؤمن ترا دوست نگیرد و جز کافر ترا دشمن ندارد...^۲

۹- اخرج الحر العاملي (رض) باسناده عن الامام ابي جعفر(ع) عن آباءه عن علی (ع) قال: قال النبی (ص) من احيا ليلة القدر غفرت له ذنوبه ولو كانت عدد نجوم السماء و مثاقيل الجبال و مکائيل البحار.^۲

ترجمه: شیخ حر عاملی با سلسله سندی که یکی از آنها امام جواد(ع) است از پیامبر(ص) نقل می کند که: هرکس شب قدر را احیا بدارد همه گناهانش بخشیده می شود اگر چه به تعداد ستارگان آسمان و سنگینی کوه ها و گستردگی دریاها باشد.

^۱ - کمال الدین و اتمام النعمة - ج ۱ ص ۲۶۱

^۲ - وسائل الشیعة - ج ۸ ص ۲۱

مناظرات علمی امام(ع) ؛

گفتگوها و مناظرات علمی ائمه یکی از بهترین زمینه‌هایی است که ائمه برای اثبات حقشان و ابطال ادله مخالفین به آن اهتمام داشتند. مناظراتی که نزد ائمه برگزار می‌شد شامل مباحث مختلفی می‌شد از جمله مباحث اعتقادی، فقهی، تفسیری و ...

علیرغم کوتاهی عمر امام و حاکمیت سیاست سرکوب خشن عباسی کتب تاریخ، سیره، فقهی و کلامی نمونه‌هایی از مناظرات علمی آنحضرت را ضبط نموده‌اند که همچون نگینی بر تارک تاریخ می‌درخشد. مهمترین گفتگوهای انجام شده پیرامون موضوعات عقیدتی و فقهی بوده است و ما در این مجال کوتاه به نمونه‌هایی از این گفتگوهای سازنده و هدفمند اشاره می‌کنیم.

گفتگوی امام با عمویش عبدالله بن موسی؛

پس از وفات امام رضا(ع) عده‌ای از شیعیان که برای انجام فریضه حج به مدینه آمده بودند به خانه امام جواد(ع) رفتند در خانه امام افراد زیادی از سرزمینهای مختلف برای دیدن امام آمده بودند. قبل از اینکه امام از اتاق اندرونی به محل ملاقات بیاید عمویش عبدالله که پیرمرد نجیب و بزرگواری بود در حالیکه لباس خشنی در برکرده بود و در پیشانیش آثار سجده

مشهود بود به مجلس وارد شد. در این هنگام امام در حالی که لباس و ردائی نرم و لطیف و کفش‌هایی سفید و نو پوشیده بود از اتاق خویش خارج شد و چون به مجلس وارد شد مردم و عبدالله به احترام او برخاستند، عبدالله به استقبال حضرت رفت میان دو چشم او را بوسید و سپس امام در جایگاه خویش نشست، مردم نیز به نظاره او نشستند و بعضی نیز یکدیگر را نگاه می‌کردند و متعجب بودند که چگونه یک کودک خردسال چنین منزلتی دارد.

در این وقت یکی از آنان از عبدالله پرسید: خدا خیرت دهد حکم مردی که با یک حیوان نزدیکی کند چیست؟ عبدالله پاسخ داد: دست راستش را باید قطع کرد و حد هم باید بخورد. از این پاسخ امام ناراحت شد نگاهی به عمویش کرد و فرمود: ای عمو از خدا بترس، از خدا بترس که خیلی دردناک است که در مقابل او بایستی و او از تو بپرسد چرا به چیزی که نمی‌دانستی فتوا دادی؟ عبدالله پاسخ داد: استغفرالله، آقای من مگر پدرتان همین‌طور فتوا نداده بود؟ حضرت فرمود: پدرم در جواب سوال از حکم مردمی که نبش قبر کرده بود و با زنی که در آن بود زنا کرده بود فرمود: بخاطر نبش قبر دست راستش قطع شود و نیز باید حد زنا بخورد چون حرمت زنا با مرده و زنده یکسان است.

عبدالله گفت: راست گفتی آقای من، من از خدا طلب

مغفرت می‌کنم. در این هنگام مردم که از این گفتگو متعجب شده بودند از حضرت اجازه خواستند تا سؤال‌هایشان را از ایشان بپرسند، حضرت اجازه دادند و سپس پرسش‌ها و پاسخ‌های زیادی بین مردم و امام رد و بدل شد.

مناظره امام با ابن اکثم پیرامون احادیث جعلی؛

در یکی از مجالس معتصم که با حضور امام تشکیل شده بود یحیی ابن اکثم از حضرت پرسید: یابن رسول الله نظر شما درباره این حدیث چیست که:

«جبرئیل بر پیامبر(ص) نازل شد و گفت: ای محمد، خدای عزوجل سلامت می‌رساند و می‌گوید به ابوبکر بگو من از تو راضیم آیا تو هم از من راضی هستی؟»

امام فرمود: من منکر برتری‌های ابوبکر نیستم! اما کسی که این خبر را روایت کرده باید به این سخن پیامبر(ص) در حجه الوداع توجه کند که فرمود: دروغ‌بندان بر من زیاد شده‌اند و بیش از این هم می‌شوند و هر کس که عمداً بر من دروغی ببندد جایگاهش را در آتش قرار داده است پس هرگاه حدیثی به شما رسید آن را برقرآن و سنت من ارائه کنید، اگر موافق کتاب و سنت بود آن را قبول کنید و اگر مخالف کتاب و سنت بود آن را دور بیندازید.

آنگاه امام ادامه داد: این حدیث موافق کتاب خدا نیست، خدا

می فرماید: ما انسان را آفریدیم و خود می دانیم آنچه در دلش می گذرد و ما به او از رگ گردن نزدیکتریم.

طبق این حدیث خدا از رضایت یا عدم رضایت ابی بکر بی خبر است آنچنان که از خود او سوال می کند و این از نظر عقل محال است.

سپس یحیی بن اکثم گفت: روایت دیگری هم داریم که پیامبر(ص) فرموده: ابوبکر و عمر در زمین مثل جبرئیل و میکائیل در آسمان هستند.

امام پاسخ دادند: این حدیث نیز محل تأمل است زیرا جبرئیل و میکائیل دو ملک مقرب خدا هستند که هیچ گاه نافرمانی خدا را نکرده اند و لحظه ای از اطاعت خدا جدا نشده اند، در حالیکه آن دو نفر به خدا شرک ورزیده بودند اگر چه بعداً مسلمان شدند اما بیشتر دوران عمرشان را در شرک بسر بردند و محال است که شبیه آن دو ملک باشند.

یحیی گفت: همچنین روایت شده که عمر و ابوبکر دو آقا و سید پیران بهشت هستند، نظر شما چیست؟

امام فرمود: این خبر نیز از محالات است زیرا اهل بهشت همگی جوان هستند و در میان آنها پیر وجود ندارد این خبر را بنی امیه در مقابل حدیث معروف پیامبر درباره حسنین علیهما السلام که حسن(ع) و حسین(ع) دو آقای جوانان بهشت هستند، جعل کردند.

یحیی گفت: روایت دیگری داریم که عمر بن خطاب چراغ اهل بهشت است. امام پاسخ داد: این نیز از محالات است در بهشت ملائکه مقرب و آدم (ع) و محمد (ص) و تمام انبیاء هستند از نور هیچ یک بهشت روشن نمی شود تا چه رسد به عمر.

یحیی گفت: روایت شده که آرامش با زبان عمر سخن می گوید. امام فرمود: من منکر برتری های عمر نیستم اما ابابکر که از او برتر است بالای منبر گفت: مرا شیطانی هست که دچارش می شوم و آنگاه که باو مایل می شوم سراغ دیگران می رود.

باز یحیی گفت: حدیث دیگری از پیامبر (ص) نقل شده که اگر من مبعوث نشده بودم عمر مبعوث می شد. امام فرمود: کتاب خدا راستگوتر از این حدیث است. خدا در قرآن می فرماید: و آنگاه که ما از پیامبران پیمان گرفتیم و از تو و از نوح (ع) و از ابراهیم (ع) و موسی (ع) و عیسی بن مریم (ع) پیمان گرفتیم ... خدا از پیامبران پیمان گرفته چگونه ممکن است پیمانش را عوض کند، انبیاء حتی یک چشم بر هم زدن هم مشرک نبوده اند و حال آنکه اکثر ایام عمر او در شرک گذشته بود و نیز رسول الله (ص) فرمود: من به پیامبری رسیدم در حالی که آدم بین روح و جسد بود.

باز یحیی گفت: از پیامبر (ص) روایت دیگری داریم که:

هرگاه وحی بر من قطع می‌شد گمان می‌کردم بر عمر بن خطاب نازل شده. حضرت پاسخ داد: این نیز محال است زیرا ممکن نیست پیامبر(ص) در نبوتش شک کند. خدا می‌فرماید: خداوند از بین ملائکه و انسانها فرستادگانی را انتخاب می‌کند... چگونه ممکن است نبوت از کسی که خدا انتخاب کرده به کسی که بخدا شرک ورزیده منتقل شود.

ابن اکثم باز گفت: پیامبر(ص) گفته است اگر عذاب نازل می‌شد هیچ‌کس جز عمر از آن نجات نمی‌یافت. امام فرمود: این نیز محال است زیرا خداوند فرموده: اگر تودر بین مردم باشی خدا مردم را عذاب نمی‌کند و اگر مردم استغفار کنند نیز عذابشان نمی‌کند. بدین ترتیب خدا خود خبر داده که تا پیامبر(ص) در بین مردم است و تا مردم استغفار می‌کنند عذابی نازل نمی‌کند.^۱

مناظره امام با فقهای دربار عباسی؛

در تفسیر عیاشی آمده است که در زمان معتصم عده‌ای در سرزمین جلولا (از شهرهای عراق) اقدام به راهزنی و ترساندن

^۱ - الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۲، ص: ۴۴۹- ۴۴۶

مسافرین می‌کردند و سپس مخفی می‌شدند این خبر به گوش معتمص رسید، معتمص نامه‌ای به والی آن سرزمین نوشت و به او امر کرد که امنیت را برقرار کند والا او را چونان قطاع الطریق مجازات می‌کند.

حاکم آن سرزمین به جستجوی آنها پرداخت و توانست آنان را بیابد و دستگیر کند، آنگاه خبر دستگیری آنان را برای خلیفه نوشت و از او حکم آنان را پرسید. معتمص فقهاء و دانشمندان را برای بحث پیرامون مطلب دعوت کرد. در جلسه مذکور امام جواد(ع) نیز حضور داشت فقهاء گفتند طبق آیه قرآن یکی از چند مجازات قطع دست و پا، تبعید، قتل، تصلیب برای آنهاست و خلیفه مختار است که یکی از این مجازات‌ها را بر آنان جاری کند.

در این هنگام خلیفه رو به ابوجعفر(ع) نموده و پرسید: نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: این فقهاء و این قاضی نظرشان را گفتند چه احتیاج به نظر من دارید؟ معتمص گفت: من می‌خواهم نظر شما را هم بدانم.

حضرت پاسخ داد: آنان در نظر دادن دچار اشتباه شدند، حکم این است که این قطاع الطریق اگر فقط مردم را ترسانیده‌اند اما کسی را نکشته‌اند و مالی را نبرده‌اند باید زندانی شوند و این همان معنای دورکردن آنها از زمین است و اگر ضمن ترساندن به قتل و سرقت هم دست یازیده‌اند دست و

پایشان برخلاف هم باید قطع شود و سپس به صلیب آوریکته شوند. معتصم نظر حضرت را پسندید و به عامل خویش نوشت که طبق نظر امام عمل کند.^۱

همچنین روز دیگری سارقی را به نزد معتصم آوردند که به دزدی خویش اقرار کرده بود و از خلیفه تقاضای پاک کردن خودش را کرده بود. (یعنی حد را بر او جاری سازد). باز خلیفه فقها را دعوت کرد و از آنها پرسید که دست او را از کجا باید قطع کرد؟

ابن ابی داود قاضی درباری گفت: باید از میچ دست را قطع کرد زیرا در قرآن آمده که «فاقطعوا ایدیهما» و در بحث تیمم می‌فرماید: «فامسحوا بوجوهکم وایدیکم: صورت و دستانتان را مسح کنید». و با توجه به نحوه تیمم که تا میچ دست مسح می‌شود معنای ید فهمیده می‌شود، لذا قطع دست نیز باید از ناحیه میچ صورت پذیرد.

عده‌ای موافق ابی داود شدند و عده دیگری گفتند: باید از آرنج قطع شود، زیرا با توجه به آیه وضو «فاغسلوا وجوهکم و

^۱ - حلیة الأبرار فی أحوال محمد و آله الأطهار علیهم السلام، ج ۴، ص: ۵۷۹

ایدیکم الی المرافق: صورتتان و دستانتان را تا آرنج بشوئید». محدودۀ دست تا آرنج است.

معتصم روبه اباجعفر نمود و گفت نظر شما چیست؟ حضرت فرمود: اینها که نظرشان را دادند دیگر نظر مرا می خواهی چکار؟ باز معتصم گفت: حرف آنها را رها کن خودت در این باره چه می گویی؟ حضرت فرمود: مرا عفو کن از گفتن، معتصم گفت: ترا بخدا قسمت می دهم که نظرت را بگویی چون وضع چنین شد حضرت فرمود: حال که قسم دادی می گویم، به نظر من این جماعت اشتباه کردند، قطع دست باید از مفصل انگشتان باشد و کف دست نباید قطع شود.

معتصم گفت: دلیل شما چیست؟ حضرت پاسخ داد: زیرا پیامبر(ص) فرمود: سجده بر هفت عضو است، صورت، دو دست، زانوها و پاها و اگر دست کسی از مچ قطع شود یکی از اعضاء سجده کم می شود در حالی که خداوند می فرماید: مسجدها از آن خدا هستند (مسجد یعنی محل سجده) و منظور این آیه اعضاء سجده است و بعد می فرماید: همراه با خدا کس دیگری را نخوانید. فلذا آنچه مخصوص خداست نباید قطع شود.

معتصم از این پاسخ خیلی خوشش آمد و دستور داد دست آن دزد را از همانجایی که امام تعیین کرده بود قطع کنند. ابن ابی داود بعدها گفت: در آخر آن جلسه گویا قیامت من برپا

شده بود و از خدا آرزوی مرگ می‌کردم.^۱

یک سؤال فقهی؛

در ضمن مناظرات متعددی که بین امام و یحیی بن اکثم اتفاق افتاد، سؤالات فقهی نیز مطرح می‌شد. روزی مأمون به ابن اکثم گفت: یک سوالی برای اباجعفر طرح کن که او را بشکنی. ابن اکثم از حضرت پرسید: به نظر شما مردی که با زنی زنا کرده آیا می‌تواند با او ازدواج کند. حضرت فرمود: ابتدا باید زن را رها کند تا فرزندش از او یا هر که هست متولد شود بعد از آن می‌تواند. زیرا ممکن است آن زن با مرد دیگری همبستر شده باشد. لذا باید تا تولد آن بچه صبر کند.

مثال او مثال کسی است که از درخت نخلی به دزدی خرمایی خورد سپس آنرا بخرد و به حلال از آن خرما بخورد. آنچه آمد نمونه‌هایی از مناظرات و گفتگوهای فکری امام جواد(ع) بود که در واقع مصادیقی از کوشش‌های امام در جهت بلند کردن پرچم رسالت الهی‌اش می‌باشد.

تلاش امام برای تفهیم معنای توحید؛

از اساسی‌ترین مفاهیم در تفکر اسلامی مفهوم توحید است. علیرغم آنچه در قرآن آمده است و تلاش علمی که پیامبر اکرم(ص) و ائمه طاهرین(ع) در جهت متبلور ساختن این

^۱ - تفسیر عیاشی - ج ۱ ص ۳۲۰

مفهوم بزرگ در اذهان مسلمین کرده‌اند مکاتب فلسفی و نحله‌های گوناگونی که بعد از پیامبر(ص) در میان مسلمین ظهور کرد خصوصاً در عهد اموی و عباسی باعث شدند افکار و تصورات گوناگونی پیرامون این مسأله در بین مسلمین منتشر شود که فاصله زیادی از حقیقت و عقیده مورد تأیید قرآن داشت و این بخاطر نفوذ فرهنگ‌های مختلف شرقی و غربی بود که بعد از فتوحات مسلمین و بعد از نهضت ترجمه بواسطه ترجمه کتب دانشمندان هندی، ایرانی، یونانی و متفکرین یهودی و مسیحی در جامعه اسلامی رخ داد.

از طرف دیگر جمود فکری بر ظواهر قرآن از طرف برخی دیگر از متفکرین اسلامی و عدم رجوع آنها به قرائن غیر لفظی تا حدودی در ایجاد افکار و تصورات دور از حقیقت توحید واقعی در جامعه نقش داشت اگر چه همه ائمه هدی(ع) برای تفهیم و تبلور مفهوم توحید کوشش نمودند اما تلاش ائمه‌ای که در اواخر دوران اموی و در خلال دوران عباسی می‌زیستند بسیار وسیعتر و پردامنه تر بود و این بخاطر ورود افکار کشورهای فتح شده و شیوع مفاهیم جدیدشان در بلاد مسلمین و فور امکانات لازم برای نشر آن افکار بود که از طرف خلافت عباسی فراهم می‌شد. این همکاری دولت عباسی یا بخاطر عدم آشنایی آنان به منافع و مصالح مسلمین بود و یا بخاطر تعمد آنان در نشر افکار منحرف برای تثبیت پایه‌های حکومت خود

بود.

تلاشهای امام صادق(ع) و ائمه بعدی نقاط برجسته‌ای از تلاش در جهت تبلور ایمان صحیح و عقاید مطابق قرآن را در جامعه آن روز از خود بر جای گذاشت. مناقشات و گفتگوهای علمی فراوانی در این زمینه بوقوع پیوست نظیر گفتگوهایی که آن حضرت با معتزله، اشاعره و اصحاب دینهای دیگر انجام داد. امام جواد(ع) نیز ید طولایی در این مباحث داشت کتب حدیث و سیره و کلامی مباحثات و مناظرات و سؤال و جوابهای زیادی را از آن حضرت ثبت نموده‌اند که هریک از آنها قدمی در جهت نشان دادن جهات مختلف عقیده توحید ناب و گامی برای نابودی افکار منحرف بوده است.

برای آشنایی بیشتر با این زاویه از زوایای شخصیت امام به چند نمونه از این سوال و جوابها اشاره می‌کنیم.

۱- ابوهشام جعفری از امام جواد(ع) پرسید: معنای احد چیست؟ فرمود: اتفاق زبانها در یکتا دانستن او همانطور که در قرآن آمده و اگر از آنها بپرسی چه کسی شما را آفریده بی گمان گویند الله.^۱

^۱ - متشابه القرآن و مختلفه ج ۴، ص: ۱۰۵

۲- داود جعفری از امام (ع) پرسید: فدایت شوم معنای صمد چیست؟ امام پاسخ داد: آقا و سروری که در هر کم و زیاد بسوی او توجه شود.

۳- باز ابوهشام جعفری روزی از امام درباره آیه شریفه «لاتدرکه الابصار و هو یدرک الابصار» سوال کرد. حضرت پاسخ داد: ای ابوهشام نیروی واهمه دقیقتر و لطیف تر از نیروی بینایی است بطوریکه تو در قوه واهمه ات تصویری از رود سند و کشور هند داری در حالیکه تابحال آنجا نرفتی و آن را ندیدی پس خدایی را که حتی قوه واهمه نیز نمی تواند درک کند چگونه چشم‌ها بتوانند ببینند؟^۱

۴- عبدالرحمن بن ابی نجران از امام پرسید آیا می‌توانم تصویری از توحید داشته باشم؟ امام فرمود: آری او آن است که قابل تعقل و قابل تعریف نیست و حدی ندارد و هر چه که تو در ذهن خودت از او تصور کنی غیر از آن است هیچ چیزی شبیه او نیست و هیچ ذهن و وهمی توانایی درک او را ندارد و چگونه بخواهند او را درک کنند در حالی که او غیر از معقولات است و با آنچه در اذهان تصور می‌شود تفاوت دارد تنها چیزی که از او فهمیده می‌شود آن است که او چیزی است نامحدود و

^۱ - کافی ج ۱ ص ۹۹

غیر قابل درک.

۵- حسین بن سعید می گوید: از امام جواد(ع) پرسیده شد: آیا می توان گفت خدا شیء است؟ امام پاسخ داد: آری و بدین وسیله او از دو محدودیت خارج می شود: محدودیت تعطیل (نبودن خدا، زیرا اگر خدا چیزی نباشد پس نیست و اگر نباشد خداوندیش تعطیل و نابود می شود) و محدودیت تشبیه (زیرا هرچه غیر از کلمه چیز = شیء گفته شود نوعی تشبیه صورت می پذیرد).

۶- مردی به نزد امام آمد و به او گفت: آیا اسماء و صفاتی که در قرآن برای خدا هست خود خدا هستند یا نه؟ امام فرمود: سخن تو دو معنا دارد، اگر مقصود تو از اینکه می گویی اینها خود او هستند آن است که خدا متعدد و متکثر است، خدا برتر از این سخن است و اگر مقصودت آن است که این اسماء و صفات ازلی و همیشگی می باشند باید گفت ازلی بودن دو معنا دارد. اول: اگر بگویی خدا همیشه به آنها علم داشته و سزاوار آنها بوده صحیح است. دوم: واگر بگویی تصویر آنها و الفبای آنها همیشگی بوده پناه می برم بخدا که با خدا چیز دیگری در ازل بوده باشد بلکه خدا بود و مخلوقی نبود. سپس او این اسماء و صفات را پدید آورد تا میان او و مخلوقاتش واسطه باشند و بوسیله آنها بدرگاه خدا تضرع کنند و او را پرستش نمایند و آنها

ذکر او باشند.

خدا بود و ذکری نبود و کسی که بوسیله ذکر یاد شود همان خدای قدیم است که همیشه بوده و اسماء و صفات مخلوقند و معنایی آنها و هر چه از آنها مقصود است همان خدایی است که اختلاف و پیوستگی سزاوار او نیست. چیزی که جزء دارد اختلاف و بهم پیوستگی دارد - نه خدای یگانه یکتا - پس نباید گفت خدا به هم پیوسته است خدا نه کم است و نه زیاد بلکه او به ذات خود قدیم است زیرا هر چیزی که یکتا نباشد تجزیه پذیر است و خدا یکتاست و تجزیه پذیر نیست و کمی و زیادی نسبت با او تصور نشود هر چیز که تجزیه پذیرد و کم و زیادی نسبت به او تصور شود مخلوقی است که بر خالق خویش دلالت کند. اینکه گویی خدا تواناست خبر داده‌ای که چیزی او را ناتوان نکند و با این کلمه ناتوانی را از او برداشته‌ای و ناتوانی را غیر او قرار داده‌ای و نیز اینکه گویی خدا عالم است با این کلمه جهل را از او برداشته‌ای و جهل را غیر او قرار داده‌ای و چون خدا همه چیز را نابود کند صورت تلفظ و مفردات حروف را هم نابود کند و آنکه عملش همیشگی است همیشه باقی است.

آن مرد باز پرسید: پس چگونه خدا را شنوا می‌نامیم؟ امام فرمود از آن رو که آنچه با گوش درک شود بر خدا پوشیده نیست ولی او را به گوشه‌ای که در سر است توصیف نمی‌کنیم

همچنین او را بینا می‌نامیم از آن جهت که آنچه با چشم درک شود مانند رنگ و شخص و غیره بر او پوشیده نیست ولی او را به بینایی با نگاه چشم توصیف نمی‌کنیم.

و نیز او را لطیف (باخبر) می‌نامیم زیرا به هر چیز لطیف (کوچک و ظریف) مانند پشه و کوچکتر از آن و محل رشد او و شعور و شهوت جنسی او و مهرورزی او به اولادش و سوار شدن برخی بر برخی دیگر و بردن خوردنی و آشامیدنی برای اولادش در کوه‌ها و کویرها و نهرها و خشکزارها خبر دارد از این جا دانستیم که خالق پشه لطیف است بدون کیفیت، کیفیت تنها برای مخلوق است که چگونگی دارد و نیز پروردگار خود را توانا می‌نامیم نه از جهت توانایی بازو و مشت که میان مردم مشهور است زیرا اگر توانایی او توانایی این چینی باشد تشبیه به مخلوق شده است و احتمال زیادتر و کمتر بودن دارد و آنچه که نقصان و کمی دارد قدیم نیست و آنچه قدیم نباشد عاجز است.

پس پروردگار ما نه مانند دارد و نه ضد، نه همتا و نه چگونگی نه انتها دارد نه به چشم دیده می‌شود بر دلها حرام شده است که او را تشبیه به چیزی کنند و نیز افکار ممنوع شده است که او را محدودش دانند و بر اندیشه‌ها که برای او چگونگی قائل باشند او از ابراز مخلوقش و نشانه‌های آفریدگانش بالا و برکنار است و از ان برتری بسیار دارد.

اهتمام به امور مختلف جامعه؛

علاوه بر اهتمام ائمه اطهار به حل مسائل اساسی جامعه اسلامی نظیر مسائل سیاسی و موضوعات عمومی - مسائل جاری و موضوعات عادی و روزمره نیز از چشم تیزبین آنان مخفی نمی ماند.

رسیدگی به امور روزمره و جزئی در واقع مصداق یکی از واجبات ثابت شده در شرع یعنی وجوب اهتمام بامور مسلمین - که به کرات در سخنان پیامبر(ص) بدان اشاره شده است - می باشد. تلاش ائمه برای رتق و فتق اینگونه مسائل همراه با نقش پدران‌ای که برامت داشتند بطور منسجم در جامعه بروز می کرد.

این نقش به شکل‌های گوناگون در جامعه و تاریخ اسلام بروز کرده است، زمانی به شکل تخفیف دردها و شکایت‌های مردم و دستگیری و التیام زخم‌های ظلم و ستم و حکام جور و زمانی به شکل نصیحت‌ها و هدایت افراد به آداب دینی و زمانی دیگر به شکل ارشاد افراد به نکات اخلاقی و ... بروز میکرد.

در زندگی امام نهم نمونه‌های زیادی از اینگونه فعالیت‌ها دیده می شود، ما در زیر به چند مورد اشاره می کنیم.

آموزش آداب و اخلاق؛

الف: ابوتمامه به امام عرض کرد: من دوست دارم همیشه در مکه و مدینه بمانم اما برگردنم دینی دارم که صاحب آن در شهری دیگر است چه کنم؟ حضرت فرمود: برو دینت را ادا کن و چنان کن که هنگام ملاقات با خدا دینی برگردن نداشته باشی زیرا مؤمن خیانت نمی کند.^۱

ب: قاسم صیقل به امام نوشت: من قبلاً برای پدرتان نامه هایی می نوشتم چنین و چنان اما اکنون روزگار بر من سخت شده است ... امام در پاسخ نوشت: همه کارهای نیک با صبر به انجام میرسد ...

رسیدگی حال محتاجان و دردمندان؛

الف: اسماعیل بن عیاش نزد امام آمد و از سختی زندگی و تنگی معاش شکایت کرد. امام سجاده اش را به کنار زد و از زیر خاک کیسه‌ای از سکه‌های طلا بیرون آورد و به او عطا کرد آن مرد به بازار رفت و چون سکه ها را شمرد آنها را شانزده عدد

^۱ - کافی ج ۹ ص ۵۸۵

یافت.^۱

ب: داود بن قاسم جعفر می گوید: من به منزل امام رفتم، آنحضرت سیصد دینار بمن داد و امر فرمود که آن را به یکی از پسرعموهایش برسانم سپس فرمود: اگر او از تو خواست که او را به کسیکه با این پول برایش چیزی بخرد راهنمایی کنی اینکار را انجام بده ...

اهتمام به شفای دردمندان؛

ابوبکر بن اسماعیل به امام عرض کرد: کنیزکی در خانه من هست که از درد زانو شکایت می کند، حضرت فرمود او را نزد من بیاور. چون ابوبکر او را نزد امام آورد امام پرسید دردت چیست؟ کنیز گفت: زانویم ورم کرده است. امام دستش را از روی لباس به زانوی او کشید. آن زن از خانه امام رفت و دیگر از درد پا شکایت نکرد.

و نیز محمد بن عمیر رازی می گوید مرا دردی در ناحیه لگن بود که هر چند روز یک بار شدت می یافت. لذا از امام جواد(ع) درخواست کردم که برای رفع این درد دعا بکند. امام فرمود:

^۱ - كشف الغمة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص: ۳۶۸

خدا شفایت دهد. از آن روز به بعد دیگر دردی احساس نکردم. اینگونه گره گوشائی‌ها باعث شده بود اعتماد مردم به امام روز افزون شود و تمایل آنان به سیره و روش زندگی او بیشتر شود.

هدایت جامعه بسوی امام دهم؛

اگرچه پیامبر اکرم(ص) صریحاً و در مواضع متعدد اوصیاء دوازده‌گانه خویش را معرفی نموده بود بازهم هریک از اوصیاء معرفی امام بعدی را یکی از وظایف اصلی خویش می‌دانست و به نحوی سعی می‌کرد به عموم و یا خصوص یاران خویش او را بنمایاند در همین راستا امام جواد(ع) نیز با تأسی به پدرانش در مواقع مناسب به معرفی امام دهم حضرت علی النقی(ع) می‌پرداخت که ما به دو مورد اشاره می‌کنیم:

اسماعیل بن مهران می‌گوید: بار اولی که اباجعفر از مدینه به بغداد مسافرت می‌کرد هنگام خارج شدن از مدینه باو عرض کردم: فدایت شوم من از رفتن شما می‌ترسم اگر برای شما اتفاقی افتاد ما به که رجوع کنیم؟ امام با حالت خنده رو به من کرد و فرمود: امسال غیبت من (مرگ) اتفاق نمی‌افتد.

این واقعه گذشت تا بار دوم که امام در زمان معتصم قصد مسافرت به بغداد کرده بود. باز خدمتش رسیدم و عرض کردم: قربانت گردم شما می‌روید پس به ما بگوئید بعد از شما ما به که رجوع کنیم؟ حضرت با شنیدن این سخن به گریه افتاد آنچنان که محاسنش خیس شد آنگاه رو به من کرد و فرمود: این

سفر برای من خطرناک است، پس از من بار مسئولیت برشانه
پسرم علی است.

خیرانی از پدرش نقل می‌کند که او گفت: من مدت‌ها ملازم
خانه اباجعفر بودم و خدمتگزار آن حضرت بودم. احمد بن
محمد اشعری نیز هر شب هنگام سحر برای گرفتن خبر از امام
بدآنجا می‌آمد هرگاه واسطه‌ای که از اباجعفر برای من خبر
می‌آورد و پیغامهای مرا بسوی او می‌برد. نزد من می‌آمد احمد ما
را با هم تنها می‌گذاشت تا او اخبار مخفی و سری را به من
بدهد.

شبی باز آن واسطه نزد من آمد و طبق معمول احمد بن
محمد ما را تنها گذاشت اما دور نشد بلکه درجایی ایستاد که
سخن ما بگوشش می‌رسید آن شب آن فرستاده بمن گفت:
مولایت به تو سلام می‌رساند و می‌گوید من رفتنی هستم و پس
از من امر بدست پسرم علی است و هرچه من بعد از پدرم
داشتم او نیز پس از من دارد.

پس از رفتن او احمد بن محمد نزد من آمد و گفت: او به
تو چه گفت؟ گفتم امر خیری بود. احمد گفت: من شنیدم که او
چه گفت و سپس هرچه شنیده بود به من گفت. به او گفتم: کار
حرامی را مرتکب شده‌ای زیرا خدا می‌فرماید و «لا تجسسوا».

اما حالا که این مطلب را شنیدی پس آن را بخاطر بسیار،
شاید روزی به گواهی دادن تو نیازمند شویم. اما تا آن روز به

کسی چیزی مگو. سپس موضوع را بر روی ده کاغذ نوشتم و آنها را مهر زدم و سر آنها را بسته و به ده نفر از بزرگان و سردمداران شیعه دادم و به آنها گفتم اگر قبل از اینکه شما را دعوت کنم مرگم فرا رسد این نامه ها را باز کنید و بدان عمل کنید.

چون ابو جعفر (ع) از دار دنیا رحلت کرد از منزلم خارج نشدم تا اینکه شنیدم بزرگان شیعه نزد محمد بن فرج جمع شده و مشغول رایزنی پیرامون امام بعدی هستند، نامه‌ای هم از او بدستم رسید و ضمن دادن خبر فوق گفته بود اگر ترسی از آشکار شدن و انتشار خبر نبود ما همگی به نزد تو می‌آمدیم لذا دوست داریم تو پیش ما بیایی، با خواندن این نامه من سوار شدم و بدانجا رفتم وقتی رسیدم همه به استقبال آمدند و از سخنانشان دانستم که بعضاً دچار شک و تردید شده‌اند در این هنگام به افرادی که آن نامه را داده بودم و در آن جمع حاضر بودند گفتم آن نامه ها را باز کنید و بخوانید پس از خواندن نامه برخی از آن جمع گفتند ما دوست داشتیم علاوه بر خودت کس دیگری نیز صحت این مطلب را تأیید کند تا دلمان آرام گیرد.

گفتم آنچه دوست داشتید خدا برایتان مهیا کرده، این ابو جعفر اشعری که اینجاست شهادت خواهد داد که او هم این مطلب را از فرستاده امام جواد (ع) شنیده است.

آن جمع از اشعری خواستند که شهادت بدهد اما او امتناع

ورزید به او گفتم حال که گواهی نمی دهی باید با من مباحله کنی، اشعری از این سخن می ترسید و اقرار کرد که آن مطلب را شنیده است و بعد گفت: امامت مقام بالایی است که من دوست داشتم نصیب فرد دیگری شود اما حال که سخن از مباحله به میان آمد راهی برای کتمان شهادت نیست.

بدین ترتیب قبل از پایان آن مجلس همگی به امام هادی(ع) تسلیم شدند.

فصل پنجم:

قیامهای علوی

در عصر امام جواد(ع)

قیامهای علوی در عصر امام جواد(ع) ؛

پس از نهضت عاشورا و کشته شدن فرزند پیامبر(ص) سلسله قیامهای شیعیان یکی پس از دیگری در برابر حکومت طاغوتیان قد برافراشت و هیچ‌گاه شمشیر قیام کنندگان کند نگشت مگر این‌که گروه دیگری خواب حکام جور را آشفته ساختند.

قیام زیدبن علی بن الحسین(ع) ، نفس زکیه، قیام فخر و ... زنجیری از روشنگری‌ها را تشکیل می‌دادند که یکی پس از دیگری باعث بیداری غافلین و افشا شدن دسیسه‌های ظالمان می‌شد.

تاریخ اسلام شاهد ثنا و مدح ائمه اطهار درباره این قیام‌ها و رهبران آنان است امام صادق(ع) حرکت زیدبن علی را چنین

تأیید می‌کند:

رَحِمَ اللهُ عَمِيَّ زَيْدًا اِنَّهُ دَعَا اِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَلَوْ ظَفَرَ
لَوْفِي اللهُ مِنْ ذَلِكَ اِنَّهُ قَالَ: اُدْعُوكُمْ اِلَى الرِّضَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ.^۱
ترجمه: خدا رحمت کند عمویم زید را که او مردم را به فردی از
آل محمد دعوت می‌کرد (منظورش ما بودیم) و اگر پیروز می‌شد
به قولش وفا می‌کرد و حکومت را به ما می‌سپرد و بخاطر همین
به مردم می‌گفت شما را به فرد پسندیده‌ای از آل محمد(ص)
دعوت می‌کنم.

و باز آنحضرت می‌فرمود:

لَا اَزَالُ اَنَا وَشِيعَتِي بِخَيْرٍ مَا خَرَجَ الْخَارِجِي مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ
لَو دَدْتُ اَنَّ الْخَارِجِيَّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ خَرَجَ و عَلِيٌّ نَفَقَةٌ عِيَالِهِ.^۲
ترجمه: تا زمانی که عده‌ای از شیعه به قیام دست می‌زنند من و
شیعیانم در خیر بسر می‌بریم و من دوست دارم کسی از شیعه
قیام کند و خرج خانواده اش را من بدهم.
امام کاظم(ع) هنگام خداحافظی با حسین بن علی (شهید

^۱ - ریاض الأبرار فی مناقب الأئمة الأطهار، ج ۲، ص: ۷۱

^۲ - وسائل الشيعة، ج ۱۵، ص: ۵۴

فخ) که پسر عموی آنحضرت بود فرمود:

يَا بَنَ عَمِّ أَنْكَ مَقْتُولٌ فَأَحَدُ الضَّرَابِ، فَإِنَّ الْقَوْمَ فُسَّاقٌ يُظْهِرُونَ
إِيمَانًا وَيُضْمِرُونَ نِفَاقًا وَشِرْكَاً فَإِنَّ اللَّهَ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ.^۱

ترجمه: ای پسر عمو تو کشته خواهی شد ... پس شمشیرت را
تیز کن زیرا که این قوم افراد فاسقی هستند که در ظاهر ادعای
ایمان می‌کنند و در باطن دلشان آکنده از نفاق و شرک است ما
از خدائیم و بسوی او باز می‌گردیم.

اگرچه تاریخ سخنان صریحی از امام جواد(ع) درباره
قیام‌های علوی نقل نکرده است اما رفتار ائمه دیگر و سیره کلی
آنها درباره قیام‌های مذکور دلیلی است بر تأیید آنحضرت نسبت
به قیام‌های زمان خویش است.

مهمترین قیامهای علوی در عصر امام جواد(ع) ؛

هرچند حکومت عباسی در زمان مأمون تمام تلاش خویش
را مصروف ساخت تا شیعه را قانع کند که تعارضی با ائمه شیعه
ندارد (از انواع تلاش‌ها می‌توان انتصاب امام رضا(ع) به ولایت

^۱ - الکافی، ج ۱، ص: ۳۶۶

عهدی و نیز بکار گماردن برخی از شیعیان در مناصب دولتی را نام برد) اما شیعیان تشخیص داده بودند که در وراء این اعمال مأمون و اطرافیان‌ش هدفی جز تخدیر شیعه و اتلاف وقت ندارند.

در عصر مأمون خلافت عباسی دچار بحران‌های سیاسی شدیدی شد که در رأس آنها باید از مناقشه امین و مأمون نام برد که باعث چند دستگی عباسی‌ها شده بود و تا کشته شدن امین و تسلط نیروهای مأمون بر بغداد فتنه پایان نپذیرفت.

با توجه به این مسائل یاران ائمه همچنان بر موضع دشمنی خویش نسبت به حکومت عباسی پایدار ماندند اگر چه دولت عباسی سعی زیادی در نزدیکی به ائمه از خود نشان داد.

لذا شمشیر قیام کنندگان علوی علی‌رغم وعده‌های زیاد عباسیان هیچ‌گاه بر زمین قرار نگرفت و سهم دوران مأمون از این قیام‌ها کمتر از دوران معتصم نبود.

تمام تلاش دولت عباسی برای تصفیه و ریشه کنی انقلاب‌های شیعیان نافرجام ماند دو عامل مهم باعث می‌شد تا این انقلاب‌ها که برای جلوگیری از انحراف عباسی‌ها پدید می‌آمد استمرار و رشد داشته باشند.

عامل اول: تاکتیک‌های مختلف و مستمری که ائمه اطهار

بسته به شرایط و اوضاع بکار می‌بستند تا بستر مناسب جهت این نهضت‌ها فراهم باشد بطوری‌که با خاموش شدن شعله یکی

از این قیامها به تدبیر امام بعدی شعله قیام دیگری برافروخته می‌شد.

عامل دوم: استمرار فساد دولت عباسی و عدم توجه آنها به مبانی شرعی باعث می‌شد پیوسته دوستداران مکتب و متشرعین غیرتمند در پی ایجاد و راه‌اندازی قیام‌های معترضانه جدید باشند در اینجا به مهمترین انقلاب‌هایی که بدست شیعیان و در زمان حضرت جواد(ع) براه افتاد اشاره می‌نمائیم:

۱- **انقلاب کوفه:** در امتداد نهضت‌های علوی و شیعی که بر ضد دولت عباسی براه افتاده بود کوفیان نیز به سرکردگی عبدالله بن منصور در سال ۲۰۳ هجری دست به قیام زدند که رهبر معنوی و روحیه دهی آنان علی بن محمد بن جعفر الصادق(ع) بود.

این قیام از آنجا شروع شد که والی کوفه مردم را برای بیعت با مأمون تحت فشار قرار داده بود در حالیکه مردم اصرار بر بیعت با امام علی بن موسی الرضا(ع) داشتند.

قبل از اینکه سپاه عباسی و سپاه کوفی‌ها به هم برسند کوفیان شعار می‌دادند «لاطاعة للمأمون» مأمون اطاعت نباید شود. بدین ترتیب آتش جنگ برافروخته در حین جنگ بخش‌هایی از شهر کوفه توسط سپاه خلیفه به آتش کشیده شد که باعث خسارات جانی و مالی بسیار شد. اما پس از مدتی

ابتکار عمل بدست انقلابیون کوفی افتاد و انقدر به یورش خویش ادامه دادند تا سپاه عباسی درهم کوبیده و تار و مار شد. از خلال کتب تاریخی چنین فهمیده می‌شود که حکومت عباسی پس از این واقعه مجبور به تعویض والی کوفه شد و فردی بنام فضل بن محمد کندی که انسانی سیاستمدار و فریبکار بود برای این کار انتخاب شد. فضل با حيله توانست رئیس اهل کوفه ابو عبدالله منصور را ترور کند. این امر باعث شد اوضاع انقلابیون متشنج شود و در شهر هرج و مرج شود و در انتها برخی از بزرگان راحت طلب کوفه تسلیم مأمون گشتند و سفره قیام موقتاً برچیده شد و این در زمانی بود که مأمون پس از شهادت امام رضا(ع) به بغداد آمد.

۲- قیام عبدالرحمان علوی: این قیام در یمن به رهبری عبدالرحمن بن احمد بن عبدالله بن محمد بن علی بن ابیطالب(ع) صورت گرفت.

در سال ۲۰۷ هجری او با شعار «الرضا من آل محمد» مبادرت به قیام کرد و عده زیادی از اهل یمن خصوصاً آنهایی که از دست حکومت عباسی به تنگ آمده بودند او را همراهی کردند و این قیام در زمانی رخ داد که مأمون توانسته بود با تسلط بر همه جا اوضاع آرامی را فراهم نماید. او برای سرکوبی قیام تازه بپا شده سپاهی به سرداری دینار بن عبدالله بسوی یمن فرستاد و سپاه عبدالرحمان بوسیله این سپاه سرکوب و منهدم

گشت.

در کتب تاریخی اطلاعات جامعی پیرامون این قیام ثبت نشده است و تنها طبری بطور اشاره توضیحی داده است. پس از تار و مار شدن این قیام بود که مأمون به دوکار مبادرت ورزید:

۱- سختگیری‌هایش را بر شیعیان شدیدتر نمود و دستور داد همه آنها باید همانند عباسیان لباس سیاه بپوشند (لباس سیاه علامت و لباس رسمی عباسیان بود).

۲- ولایت یمن را به یکی از دشمنان اهل بیت یعنی محمدبن ابراهیم زیادی که از نوادگان زیادبن ابیه بود سپرد و سلیمان بن هشام بن عبدالملک اموی را بعنوان وزیر و مشاور وی تعیین نمود.

والی جدید نیز اقداماتش را در راستای تخریب اموال، تعقیب افراد و جنگ با قبایل دوستدار اهل بیت قرار داد در عوض مأمون نیز کلیه امکانات لازم را برای سرکوبی علویون در اختیار او گذاشت و نیروهای سپاه خراسان را به کمک او فرستاد و آنقدر این اختیارات و امکانات فراوان شد که والی مذکور به فکر تشکیل حکومتی خود مختار در داخل مملکت عباسی افتاد و نام آن را حکومت زیادیه گذاشت و جانشینان او این حکومت را تا سال ۵۵۳ هجری ادامه دادند.

قیام محمدبن قاسم؛

مهمترین نهضت علوی شیعی که در زمان امام جواد(ع) برپا شد قیامی بود که در سال ۲۱۹ هجری توسط محمدبن قاسم بن علی بن عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب(ع) که مشهور به ابوجعفر بود صورت پذیرفت. او اهل علم و فقهت و شخصی زاهد بود و بدلیل پوشیدن لباس پشمی (صوفی) مردم عادی به او صوفی می‌گفتند.

محمدبن قاسم علوی دعوت خویش را از مرو «خراسان» و اطراف آن آغاز کرد یارانش در شهرها و روستاها مردم را به گردآمدن دور او دعوت می‌کردند بطوری‌که پس از مدتی نزدیک چهل هزار نفر از موالیان اهل بیت گرداگرد او جمع شدند.

پس از آن ابوجعفر مرو را به قصد طالقان که چهل فرسخ با آنجا فاصله داشت ترک نمود. آنجا نیز مردم را به شخص برگزیده و مورد رضایتی از آل محمد (الرضا من آل محمد) دعوت کرد.

مرحله نظامی قیام او با رودر رویی با سربازان عباسی در همان منطقه شروع شد و سرانجام این درگیری نیز به شکست قوای عباسی انجامید که ریاستشان را حسین بن نوح به عهده داشت پس از شکست قوای عباسی نیروهای کمکی که به سرکردگی نوح بن حیان به منطقه گسیل شده بودند با قوای

ابوجعفر به نبرد پرداختند.

ابن حیان نیز در آستانه شکست قرار گرفت اما با رسیدن دومین گروه کمکی توانست نیروهای ابوجعفر را شکست بدهد و آنها را پراکنده سازد.

در این گیرودار ابوجعفر مخفیانه فرار کرد و به شهر نسا در خراسان رفت. اما پس از مدتی جاسوسان حکومت به محل اختفای او پی بردند و بدین ترتیب حکومت باو دست یافت.

ابوجعفر پس از دستگیری به مرکز حکومت محلی یعنی نیشابور فرستاده شد. حاکم نیشابور عبدالله بن طاهر، سه ماه او را در زندان نگاه داشت اما از ترس مردم چنین شایع کرد که او را به بغداد فرستاده است و بالاخره ابوجعفر به بغداد منتقل شد و هنگام ورود به بغداد به دستور خلیفه او را عریان نمودند.

در مدتی که وی در نسا مخفیانه زندگی می کرد اشیاء نفیسی را به او عرضه کردند اما او جز یک مصحف قرآن چیزی را قبول نکرد.

ورود ابوجعفر به بغداد در نوروز سال ۲۱۹ هجری اتفاق افتاد. او را به مجلس خلیفه وارد کردند در حالیکه مجلس مملو از کسانی بود که برای جشن و تفریح حاضر شده بودند و مثل همیشه مجلس جشن خلیفه با ساز و آواز و رقص همراه بود چون ابوجعفر بن قاسم را وارد مجلس خلیفه کردند شروع به گریه کرد و گفت: خدایا تو شاهدی که من پیوسته برای نابودی

این وضعیت تلاش کردم، سپس در حالی که لبانش بذکر مشغول بود در مقابل فرعون زمان معتصم ایستاد.

به دستور خلیفه او را در زیر زمینی که شبیه چاه بود زندانی کردند و تا حد مرگ او را آزار دادند، مدتی بعد او را در اتاقی که در یک باغ بود حبس نمودند.

اباجعفر در زندان بفکر فرار افتاد برای اینکار از زندانبان به بهانه چیدن ناخن قیچی طلب کرد و با آن فرش اتاق را بصورت نوارهایی برید و با اتصال آنها و چند تکه چوب نردبانی ساخت و توسط آن شبانگاه از پنجره به بیرون اتاق رفت صبحگاهان همراه با کارگران از باغ خارج شد و تا آخر عمر زندگی مخفیانه‌ای را گذراند.

در بعضی از مراجع تاریخی آمده است که متوکل عباسی او را دستگیر کردند و پس از زندانی کردن وی را مسموم ساخت. و بدین ترتیب پرونده آخرین قیام علوی که در زمان امام جواد(ع) برپا شده بود بسته گردید.^۱

۱ - جهت کسب اطلاعات بیشتر درباره قیامهای علویون می توانید به منابع زیر مراجعه نمائید:

ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین ؛ مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج ۲ ؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ ، ج ۲ ؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۱۰

فهرست منابع

١. اثبات الوصيه ، على بن حسين مسعودى، انصار يان، قم، ١٤٢٦ق
٢. الإحتجاج على أهل اللجاج ، احمد بن على طبرسى ، نشر مرتضى، مشهد
١٤٠٣ق
٣. الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد ، محمد بن محمد (شيخ مفيد)، كنگره شيخ مفيد، قم، ١٤١٣ق
٤. اعلام الورى باعلام الهدى ، فضل بن حسن طبرسى،
اسلاميه، تهران، ١٣٩٠ق
٥. إقبال الأعمال ، على بن موسى ابن طاووس، دارالكتب الاسلاميه
تهران، ١٤٠٩ق
٦. إلزام الناصب فى إثبات الحجة الغائب (عج)، ، على يزدي حايرى،
مؤسسة الأعلمی، بيروت، ١٤٢٢ ق
٧. امالى ، محمد بن بابويه (شيخ صدوق) ، كتابچى تهران، ١٣٧٦ ش
٨. امالى محمد بن حسن (شيخ طوسى)، دار الثقافة، قم، ١٤١٤ ق
٩. امالى ، محمد بن محمد (شيخ مفيد)، كنگره شيخ مفيد، قم، ١٤١٣ق
١٠. بحار الانوار، محمد باقر مجلسى ، دار إحياء التراث
العربى، بيروت، ١٤٠٣ ق
١١. تحف العقول، ابن شعبه حرانى، انتشارات جامعه مدرسين
قم، ١٤٠٤ق
١٢. التوحيد ، محمد بن على (شيخ صدوق)، جامعه مدرسين، قم
١٣٩٨ق
١٣. تفسير عياشى ، محمد بن مسعود، علميه، تهران، ١٣٨٠ق

١٤. الجواهر السنينة فى الحادىث القدسىة ، محمد بن حسن (شىخ حر عاملى)، دهقان، تهران ، ١٣٨٠ش
١٥. حلىة الأبرار فى أحوال محمد و آله الأطهار (ع)، سىد هاشم بحرانى، موسسه معارف اسلامى، قم، ١٤١١ق
١٦. الدعوات، قطب الدين راوندى، مدرسة الإمام المهدي، قم، ١٤٠٧ ق
١٧. رياض الأبرار فى مناقب الأئمة الأطهار، نعمت الله جزايرى، مؤسسة التاريخ العربى، بيروت، ١٤٢٧ ق
١٨. الطرائف فى معرفة مذاهب الطوائف، على بن طاوس، خيام، قم، ١٤٠٠ ق
١٩. عيون المعجزات، حسين بن عبد الوهاب، مكتبة الداورى؛ قم
٢٠. الكافى (أصول الكافى)، محمد بن يعقوب كلينى - ترجمه سىد جواد مصطفوى، كتاب فروشى علميه اسلاميه، تهران، ١٣٦٩
٢١. كشف الغمة فى معرفة الأئمة، على بن عيسى اربلى، بنى هاشمى، تبريز، ١٣٨١
٢٢. الكشف الوافى فى شرح أصول الكافى، شريف شيرازى، محمد هادى، دار الحديث، قم، ١٤٣٠ ق
٢٣. كمال الدين واتمام النعمة، ابن بابويه، محمد بن على، اسلاميه، تهران، ١٣٩٥ ق
٢٤. كنز العمال، النعمانى، علاء الدين متقى هندی، مؤسسه الرساله، بيروت، ١٩٧٩
٢٥. متشابه القرآن و مختلفه، محمد ابن شهر آشوب، نشر بيدار، قم، ١٣٦٩،

٢٦. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر، حلواني، حسين بن محمد، مدرسة الإمام المهدي : قم، ١٤٠٨ ق
٢٧. نهج البلاغه، سيد رضی، هجرت، قم، ١٤١٤
٢٨. وسایل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة، حر عاملی، محمد بن حس، آل البيت، قم، ١٤٠٩